UNIVERSAL
LIBRARY

۱۲۴۰۲

[illegible]

ر.ج رحیم زاده صفوی

جنگهای صلیبی جلد اول

مرکز انتشار :



تهران ـ خیابان لاله‌زار ـ سرای لاله‌زار دفتر آسیای وسطی

منابع کتاب

مدارکی که در تألیف این کتاب از آنها استفاده شده است:

الاخبار السنیه (ترجمه از مؤلفات قدیمی فرانسوی) - تاریخ ابی الفدا (که خودش از دودمان ایوبی است) - کامل التواریخ ابن اثیر - وفیات الاعیان ابن خلکان - تاریخ مفصل امپراتوری بیزانس تألیف سنت مارتین (Saint - Martin) فرانسه - تاریخ انگلستان (تفصیل احوال ریکاردوس شیردل) - تاریخ ابن خلدون - تاریخ مصر (الحدیث) - تاریخ عمومی قسمت جنگهای صلیبی (انگلیسی) - قسمتی از سرگذشت پادشاه و ولیعهد نروژ که در متن یادشده از (آنسیکلوپدی بریتانیکا) - تاریخ جنگهای صلیبی تألیف قاضی بادکوبه (توضیح آن در متن کتاب آمده)

برخوانندگان گرامی روشن باد که چاپ اول این کتاب هنوز به کتابفروشی های تهران توزیع نشده نایاب گشت و ناگزیر به طبع مجدد پرداختیم چون این طبع بهمت اهل فن ارزانتر تمام شد جلد اول به بهای چهل ریال و جلد دوم به (۳۵) ریال فروش میرود .

دیباچه‌ی کتاب

در سلطنت سلجوقیان قلمرو سلطنت ایران بیش ازحد امتداد یافت چنانچه درتاریخ این سلسله میخوانیم که خواجه نظام الملک طوسی به کارگرانی که در کاشغر برای ساختن سدی رنج برده بودند ومزد میخواستند بر سرمتصدیان دارائی انتاکیه برات صادر کرد . همه میدانیم که کاشغر شهری است مسلمان نشین درایستان (سی کیانک) شمال غربی چین و هم اکنون نیز از قلمرو جمهوری چین شمرده میشود واما انتاکیه درخاک سوریه نزدیک آناتولی قرار دارد .

وقتی مقاطعه کاران آن برات را دیدند فریاد برآوردند و نزد ملکشاه تظلم کردند ـ ملکشاه با تعجب از وزیر پرسید چگونه چنین چیزی با عقل سالم راست می آید که کارگر کاشغری یکسال راه پیمائی کند وازچین بشام رفته مزد خود را بگیرد ؟!

وزیرهوشمند پاسخ داد من آن برات را صادر کردم که این غوغا پدید آید ومورخان درمتون تواریخ خود آنرا بنگارند تاآیندگان بدانند پهنای کشوری که زیرفرمان توبوده و با این نظم وامنیت اداره میشده است ازکجا تا بکجا میرسیده است .

خلاصه آنکه هنگام وفات (ملکشاه اول) قسمت عمده‌ی آناتولی که ازصدر اسلام تا آنروز بتدریج زیراستیلای مسلمانان درآمده بود و بنام (روم) نامیده میشد ضمیمه‌ی ایران گردیده بود ودرسوریه نیزشهرهای عمده مانند دمشق ، حلب ، حمص ، حما ، انتاکیه وغیره بتصرف ایرانیان درآمده بود . علت پیشرفت سریع قوای سلجوقی در سوریه آن بود که پیش ازظهورسلجوقیان تمامی فلسطین وسوریه وقسمت عمده‌ی جزیره (یعنی سواحل آبادان وحاصلخیزفرات شمالی ودجلهٔ شمالی) ودیاربکر بخلفای فاطمی مصرتعلق داشت و با آنکه دولت فاطمی در داخل خود گاهگاه دوچار ضعف واختلال میشد وحسد وزیران و امیران کار دولت

را مختل میگردانید باالینوصف ازآنجاکه مبلغان زبردست وفداکارداشتند وبا نیروی فصاحت و بلاغت وبا تدابیر سیاسی خود مذهب شیعه را ترویج مینمودند طبعاً تمامی شیعیان درولایات مختلف اسلامی هواخواه وپشتیبان فاطمیه شده بودند واین بیت ازشاعر شهیر ودانشمند شهید بلخی گواه این معنی است :

« ازرودکی شنیدم استاد شاعران »

« اندرجهان بکس‌مگروجزبه فاطمی »

یا « کاندر جهان بکس مگروجز بفاطمی »

بدون شبهه هرگاه سردار شیعی معروف به (بساسیری) که بـر خلیفه‌ی عباسی تاخت درکارخود موفق میگشت خلافت عباسیه پایان مییافت ونفوذ فاطمیه برسرتاسرعالم اسلام برقرار میگردید اما ظهور دولت‌جوان ونیرومند سلجوقی نه‌فقط بغداد وخلافت عباسیه را نجات داد بلکه ازضعف داخلی و سوء تـدبیر رجال مصر استفاده کـرده قسمت عمده‌ی سوریه را همچنانکه اشاره نمودیم تصرف کرد . اما قدرت وپیشرفت سلجوقیان بـا وفات ملکشاه و کشته شدن خواجه نظام الملك بدست فدائیان بـاطنیه متوقف گردید وفرزندان ملکشاه برای تحصیل‌تخت وتاج بجان هم‌افتادند وکم کم فرمانروائی دولت ایران برئستانها و شهرستان هـای دور دست فقط بصورت تشریفاتی واسمی‌درآمد زیرا سرداران وامیران درهرشهری که حکومت داشتند بقدرلیاقت‌واستعداد خود درهمان شهر ریشه دوانیدند وفرمانروائی خویش را بصورت موروثی ساختند چنانچه وقتی حاکم یك ولایت فوت میکرد پسرش جای ویرا میگرفت اما البته با فرستان اموال وهدایا موافقت دربارشاهنشاهی را جلب مینمود و بـرای مشروع ساختن حکومت خود وبرای حفظ خویش ازطمع وتجاوزحکمرانان ولایات‌مجاور هرطور بود فرمانی ازپادشاه سلجوقی بدست می‌آورد بنا براین همیشـه خطبه بنام سلطان ایران خوانده میشد وسکه نیزبنام وی ضرب میگشت و نیزهرگاه ما بین دوحکمران همسایه اختلافی روی میداد و همزور بودن آن دوحاکم سبب طولانی شدن پیکار و جدال میگشت طـرفین بدربـار

شاهنشاهی متوسل میشدند ودردیوان عالی درهمدان یااصفهان ودرصورت بزرگی قضیه در دیوانعالی سنجری که درمرو تشکیل‌میشد بهرگونه که‌قضیه حل وفصل مییافت مورد قبول واطاعت طرفین دعوا قرارمیگرفت .

بسط فرمانروائی سلجوقیان بخاکهای روم وشام این نتیجه را داد که زبان فارسی درآن ممالک رواج یابد چنانچه در روم اسلامی زبان رسمی شناخته شد وتمامی لغات اداری واصطلاحات دولتی‌ازآن زمان بسرزمین های مزبورواردگردید وبرخی ازنویسندگان مصر که تصور کرده‌اند اصطلاحات اداری فارسی ازعهد صلاح‌الدین‌ایوبی ببعد درکشورهای‌عربی داخل شده اشتباه است زیرا مدتها پیش از سلطنت ایوبیان ئستانداران وفرمانداران از ایران بشام وروم میرفتند وزبان رسمی آنان فارسی بود نهایت آنکه چون درشام زبان مردم عربی بود همینکه نفوذ شاهنشاهی ایران از آنجا بریده‌گشت وفرمانداران مستقل شدند نظر به احتیاجی که برای همکاری با اهل محل داشتند آرام آرام زبان عربی راکه در خود ایران هم محترم بود بجای فارسی بکار بردند اما در روم زبان فارسی قرنها برجا ماند و فقط بعد از فنای سلجوقیان واستقرار سلطنت عثمانی از اوایل قرن دهم هجری ببعد بنا براصرار سلاطین عثمانی تدریجاً زبان ترکی را رسمیت داده فارسی را متروك نمودند .

بالجمله ملکشاه سلجوقی و وزیرش در ظرف دو ماه پشت سرهم‌از دنیا چشم پوشیدند و در همین وقت سرتاسر اروپا بجنبش درآمد تا مانند سیل بجانب مشرق سرازیرشود .

ملل اروپا بقصد تسخیر شهربیت‌المقدس وپاك کردن خاك فلسطین از وجودکفار ستمکاریعنی‌مسلمانان زیر راهنمائی کلیسا وپیشوائی کشیشان گروه‌گروه از خشکی ودریا بجانب سوریه تاختند ودرآنحال ئستانداران وفرمانداران تنها با نیروهای رکابی ومحلی خود باید از دشمنانی که در کوهساران و دشت ها همچون دریا موج میزدند جلوگیری نمایند .

این واقعه درتاریخ گیتی بعنوان جنگهای صلیبی نامیده شده است تاریخ جنگهای‌صلیبی‌درجمیع زبانهای زنده‌ی دنیاتألیف وتدوین شده‌است جز درزبان فارسی و حال آنکه این واقعه بیش از هرکشور دیگری با

کشور ایران ارتباط داشته است و بطوریکه اشاره نموده‌ایم در آنهنگام فقط سرداران وفرماندهان اعزامی از ایران بودند که دفاع از مسلمانان را برعهده داشتند وهرکس درهرکجا در برابر اروپائیان مقاومت مینمود دربار و دولت شاهنشاهی ایرانرا پشتیبان خود میشمرد ـ معروف است که وزیر با تدبیر مصرموسوم به (بدرجمالی) خطاب بفرستادگان اهل‌صلیب چنین گفت : « ... شما خشنود وشاکر باشید که مقام مقدس خلافت فاطمی مصراصلا میل ندارد خون شما مسیحیان ریخته شود زیرا صد هزاران‌رعیت عیسوی داریم که رعایت خاطر آنانرا نموده با شما مدارا مینمائیم و گر نه برفرض آنکه هشتاد هزار شمشیرزن سودانی ما یکجا بزمین فرورفته نابود شوند برای ما همینقدر کافیست که به حکمران موصل اشاره نمائیم تا مشاهده‌نمائید که دشت‌های فلسطین ازفراوانی نیزه با نیزارها اشتباه‌شود و اما شما دعا کنید که او « حاکم موصل » هرگز ازتعدیات شمابسلطان اعظم خود درمرکزایران شکوه نبرد زیرا درردیف لشکرهای گوناگون سلطان ایران لشکر عظیمی است مرکب از مردمخواران که خون شما را بجای شربت نیشکر مینوشند وبا توجه آنان بدینجانب نه تنها شما تباه میشوید بلکه مردم مصرنیز درخطر خواهند بود .. »

خلاصه آنکه بنا براهمیت جنگهای صلیب بلحاظ تاریخ اسلام و ارتباطی که وقایع مزبور مخصوصاً با تاریخ ایران دارد وبشرحی که در آغاز فصل اول مندرج است در صدد تألیف آن برآمدیم واینك جلد اول آنرابخوانندگان فارسی‌زبان تقدیم مینمائیم وجلددوم‌نیز که زیرچاپ‌است درهمین اوان انتشار خواهد یافت وامید است مورد توجه خوانندگان‌عزیز وعموم هم میهنان قرار گیرد .

درخاتمه یادآورمیشود که اینجانب بنا برعادت‌دیرین که درپایان هر یك از تألیفات خود اسامی گروهی از دوستان را برای تخلید و جاودان ماندن نام ایشان ثبت میکنم در این کتاب هم درفرجام دیباچه از جمعی که نسبت بایشان علقه‌ئی درقلب دارم یاد کرده‌ام واین کتاب را نیز به دوست دیرین گرامی خویش جناب‌آقای علی دشتی نویسنده ودانشمند ناموراهداء نموده‌ام .

از علمای روحانی :

آیة‌الله بهبهانی حاج سید محمد ـ آیة‌الله امام جمعه تهران (سید حسن) حضرات ملاذا نامی: خلیلی آقاسیداسمعیل ـ خلیلی آقاسیدمحمد ـ مازندرانی آیة‌الله زاده ـ نیشابوری حاج مجتهد ابوالقاسم

نام خانوادگی به ترتیب الفبا یاد شده

تا تقدیم و تأخیر مقامی رعایت نشود

از وزیران کنونی :

جنابان آقایان: اخوی (جمال‌الدین، وزیر دادگستری) دکتر سجادی (سید محمد که بفرمان ملوکانه از مجلس سنا بمقام وزارت دارائی انتقال یافته اند) ـ علم (اسدالله ، از کهن دودمان امرای قاینات و فاتحان هرات ، وزیر کشور) فروهر (غلامحسین، وزیر صنایع) ـ معتمدی (علی، وزیر مشاور) ـ دکتر مهران (محمود ، وزیر فرهنگ) .

درمجلس سنا :

جنابان آقایان : دفتری (دکتر متین دفتـری) ـ دیوان بیگی (محمد) ساعد مراغه‌ئی (محمد) ـ طباطبائی (عبدالمهدی) ـ ظهیر-الاسلام (جواد ، هرچند جای این سناتور گرامی درصف روحانیون کـرام است) ـ جم (محمودمدیرالملك) ـ گلشائیان (عباسقلی ، که اخیراً بمقام استانداری آذربایجان منصوب شده‌اند) ـ فرخ (سیدمهدی معتصم السلطنه اخیراً بفرمان ملوکانه به سرپرستی استان‌فارس برقرارشده‌اند) ـ مسعودی (عباس ، مؤسس روزنامه ومجله‌ی اطلاعات و بنگاههای متعدد دیگـر مثل اطلاعات هوائی وژورنال دو تهران و غیر آنها) ـ دکتر ملك زاده مهدی ـ مؤیدثابتی(علی ، شاعروسخنور نامی) .

درمجلس شورایملی :

جنابان آقایان: اردلان(حاج عزالممالك امان‌الله) ـ امامی (نورالدین) افخمی (احمد) ـ امیرتیمور کلالی ـ بهبهانی (جعفر) ـ تیمورتاش (منوچهر) خلعت بری(ارسلان) ـ سرمد (صادق شاعر نامور) ـ عاملی (حسین، ازاحفادشیخ بهاءالدین عاملی قدس‌سره) ـ عمیدی نوری ـ فرامرزی (عبدالرحمن نویسندی شهیر) ـ قراگوزلو (غلامحسین احتشام‌الدوله) ـ نقابت ـ مشایخی (مهدی)

از وزیران و نمایندگان و عهده داران مقامات عالی کشور در گذشته و حال:

جنابان آقایان : اردلان (ناصرقلی) ـ اسدی (سلمان) ـ بیات (سهام السلطان رئیس کنونی شرکت ملی نفت) ـ پیرنیا (داود، فرزند مرحوم مشیرالدوله) حائری (هادی) ـ دکتر حسابی (محمود) ـ حکیمی (محمد) رام (مصطفی قلی انتخاب الملك ، استاندار خراسان) رهنما (زین العابدین) سرابندی (موسی، مدیر کل ثبت کشور) سروری ـ (محمد، که اخیراً همت ووقت خودرا بتأسیس بنگاهها و جمعیت های خیریه مثل جمعیت حمایت مسلولین وغیره مصروف میدارند) ـ سپهر (احمد علی مورخ الدوله) سهیلی (تیمسار سرتیپ حسن) ـ شادمان سید فخرالدین نایب التولیهٔ آستان رضوی ٤ شاهرودی باقر ـ شریعت زاده احمد ـ صالح (الله یار) صالح علی پاشا استاد دانشگاه ـ عامری (سلطان محمد، ناظر انتخابی مجلس در سازمان برنامه) معدل (لطفعلی شیرازی) منصور (علی ، منصورالملك ، سفیر کبیر ایران در ترکیه) ـ مهران (محمد، ادیب سخنور، استاندار کنونی بلوچستان و ولایات جنوب شرقی) ـ نجم (ابوالقاسم نجم الملك ، استاندار کنونی خوزستان) دکتر هومند ـ مهندس والا (عبدالله ، مدیر مجله تهران مصور) .

از تیمساران :

تیمسار آق اولی (سپهبد فرج الله) مدیر کل بانك سپه که خدمات اقتصادی آن در نظر عموم مشهود است . تیمسار یزدان پناه (سپهبد مرتضی) که خدمات ایشان در تأسیس بنگاه حمایت مادران باعث نجات مستمندان است .

از قضات :

جنابان آقایان : باقر عاملی رئیس دیوان کیفر (از دودمان مرحوم شیخ بهاءالدین عاملی قدس سره) ـ جعفر جوان (قاضی عالیرتبه بازنشسته) دره محمود (رئیس شعبه هشت دیوان کشور) ـ رزین حسین (دادگاه انتظامی قضات) سید حسین قریشی (رئیس شعبه ۲ دیوانکیفر) ـ صیرفی دانا سرشت (قاضی) ـ ابراهیم تابش (قاضی) ـ محمد ابریشمیان (قاضی) ـ پرویز داهی (قاضی).

ازفضلا و نویسندگان :

جنابان آقایان : سید حسین آموزگار خراسانی مدیر جریدهٔ زندگی ابوالحسن احتشامی (رئیس اداره انتشارات سازمان برنامه) ـ حمید رهنما عادل خلعت بری ـ قویم الدوله (علی اکبر خراسانی ـ) شجاع الـدین شفـا جواد فاضل ـ فرزانه یزدی ـ مهندس کردبچه (حسین) ـ اسمعیل ناهید فرزند مرحوم ابراهیم ناهید مدیر جریدهٔ تجدد پرور ناهید ـ احمد سپهر خراسانی سید مصطفی طباطبائی ـ محمد بواسحاقی (سرهنك بازنشسته ، ازاستادان هنر نقش ونگارش) ـ سعیدی بیرجندی (حاجی سید غـلامرضا) ـ مسعودی (قاسم ، سرپرست روزنامهٔ پست تهران) استاد ناصح ، محمد علی از ادبای نامی ـ سید علی اصغر عدیلی سخنور فـرهنك ـ نویسنده بلند همت صنعتی زاده کرمانی موجد موزه های اصناف ومشاهیر ایران و بنگاههای خیریه‌ی مختلف ـ فریدون مشیری شاعر شهیر .

ازبقایای همقدمان پیشوای فقید ملی مرحوم سیدحسن مدرس:

جنابان آقایان : اخگر (سرهنك بازنشسته احمد ، نماینده دردوره های مجلس ملی چهارم وپنجم وهفدهم که اخیراً به انتشارعلوم اسلامی اقدام وازجمله کتابی زیبا وبسیار ساده برای تعلیم علم تجوید قرآن به عامـه تألیف ومنتشر نموده اند) ـ اعتماد الاسلام سیستانی ـ عباس اسکنـدری مدیر جریده‌ی سیاست ـ حسین کوهی کرمانی ـ محمد ملکزاده خراسانی ـ علی اکبر تشید مشاور قضائی مجلس سید غلامرضا (رسا) مدیر جریده ملی قانون

ازسخنوران ودانشمندان نامی :

به استاد علی اکبر دهخدا (که اکنون در بسترنقاهت میگذرانند) با دعای بهبودی درود میفرستم .

ازشاعر نامور سید محمود (فرخ خراسانی) که غالباً درشهر مشهد متصدی مهام آن ولایتند .

ازاستاد سید حسین ادیب بجنوردی (موسوی نسل) .

ازاستاد سید محمد مشکوة بیرجندی .

ازاستاد شیخ حسن ادیب هروی.

ازاستاد محمود شهابی که یادگار ادبای خراسانند مشتاقانه میکنیم .

پزشکان بزرگواری که درموارد مختلف نویسنده را یاری فرموده‌اند

جنابان آقایان - امیراعلم (دکتر سردار امیراعلم سابق) یکبارهم نام ایشان در کتاب شهر بانو ثبت افتاده است و در اینجا منباب سپاسداریهای مجدد چاپ شد. دکتر جهانشاهی متخصص بیماریهای چشم و گوش و استاد دانشکده پزشکی تبریز - دکتر رفیعی (نظام رفیعی تبریزی) دکتر علاء (محمد، کیهان استاد پزشکی) - دکتر صامدی سیدابوالقاسم - دکتر کوثر محمد (متخصص درامراض چشم گوش ودماغ وحلق وغیره) - دکتر میر سپاسی متخصص امراض مغزی - دکتر ناظری (وزارت بهداری) دکتر حمید صاحب داروخانه حمید

ازوکلای دادگستری :

جنابان آقایان - سپهر خراسانی احمد - شهراد (مهدی، قاضی سابق) صفوی سید محمود.

ازافسران عالیرتبه ادارات

جنابان آقایان - ارجمند مدیر کل وزارت پست وتلگراف - آزاده رضا علی (کشور) - اسدی علی اکبر (کشور) - اکرمی یزدی (سید حسین وزارت دادگستری) - دیدار سلطانزده حسین (دارائی) - خطیبنو هادی رهبری (ثبت اسناد) - سجادیان ابوالفضل - طباطبائی جواد رئیس حسابداری (وزارت بهداری) سلیمی ضیاءالدین (دارائی) طباطبائی عبدالله (دارائی) عماد کیا (وزارتخارجه) - غفاری (کشور) - کبیر مهدی (ثبت اسناد) موثق فتح‌الله (کشور) کی استوان (وزارت دارائی) - مدرسی چاردهی (مرتضی وزارتکشور) - مشیری ابراهیم (وزارت تلگراف).

در بانکها

کسانیکه از بانکها نام میبریم بنابراینست که دیده‌ام این مردان در هرمقامی هستند درپیشرفت کارخلق کمك میکنند :

جنابان آقایان - دکتر اهری (کریم رئیس اعتبارات بانك ملی) حکیمی قاسم (رئیس کارگزینی بانك ملی) گوهریان علیمحمد معاون بانکملی - صفی نیا (سید حسین رئیس بانك کارگشائی) - غفاری اصلان محمد مدنی - میکائیل احدی.

همکاران شخصی

که درکار تنظیم تألیف و نوشتن وکارهای چاپ در همدستی نویسنده کوشیده‌اند یوسف پورصفوی (وزارت دارائی) آقای منوچهر مشیری (کارمند وزارت تلگراف) و آقای صادق ضرابی جوانان فعال که باذوق وشوق خود داوطلبانه درکارهای ادبی اینجانب را یاری مینمایند.

درپایان - از همت تیمسار سرلشگر ارفع فرزند مرحوم پرنس ارفع الدوله درتأسیس بنگاه اقتصادی وارزاقی (آلفا) با تمجید یادمیکنیم.

بند نخست

چگونه ملل اروپا بهیجان آمدند

در زبانهای مختلف اروپا مثل فرانسه ، انگلیسی ، آلمانی ، ایتالیائی ، هلندی و اسپانیولی و غیره صدها نفر از اهل تاریخ در بارهٔ جنگ های صلیب تألیفات مشروح کرده اند . در زبان عربی هم کتابهای متعدد نوشته شده ، درترکی استانبولی نیز تاریخ جنگهای مزبور هست ودر زبان ترکی قفقازی هم قاضی بادکوبه موسوم به (میر محمد کریم فرزند میرجعفر) که از فضلا وپیش از انقلاب کومونیستی در بادکوبه متصدی امور قضائی برای مسلمانان بود ، کتاب نسبتاً جامع و مستندی راجع به محاربات صلیبی تألیف کرد ولی در ایران خودمان هنوز کتاب جداگانه ومخصوصی در آن موضوع بچاپ نرسیده است . تنها نویسندهٔ این مقاله همان تالیف قاضی را زمینه قرار دادم و با آوردن حواشی و تفاصیلی ازمدارك عربی و اروپائی این تاریخ‌را بفرجام رسانیدم .

درمقدمه باید توضیح دهم که مورخان گیتی جنگها و هجوم های اهل‌اروپا راکه بنام صلیب صورت گرفته است هفت فقره میشمارند . اما حقیقت آنست که مهمترین آنها سه هجوم بود که از طرف ملت های مختلف اروپا برضد مسلمانان آسیا واقع شد وهجوم سوم فرنك در شام

با دوران قدرت صلاح الدین ایوبی مواجه گشت و مقاومت های سلطان ایوبی بمطامع اروپائیان پایانی داد و چهار هجوم دیگر غالباً بر ضد مسلمانان درشمال افریقا ومراکش و اندلس بوقوع پیوست که بشکست واسارت سن لوئی پادشاه مقدس فرانسه خاتمه یافت . اما بهر حال چهار هجوم اخیر از حیث اهمیت با سه هجوم اول برابر نمی آید و ما اکنون داستان نخستین هجوم صلیبی‌ها را مینگاریم :

درسرزمین فرانسه درولایت (بیکاردی) کشیشی از صنف راهبان یعنی ترك دنیاکرده ها بنام پطرس میزیست که ازاهل دنیا بریده درغاری بعبادت پروردگار مشغول شده بود .

پطرس راهب پس از مدتی غار نشستن و کهبدی کردن بالاخره بر اثر شنیدن آواز چاووشان مقدس که برای کاروان بیت المقدس هر ساله ده بده و شهر بشهر گردیده زوار را به آماده شدن و بسیج سفر کردن تشویق مینمودند ، پطرس هم دلش کنده شد ، ازغاربیرون آمد و همراه دیگرزوار ومشتاقان زیارت قبرمسیح باکاروان بیت‌المقدس روانه گشت هنگامی که پطرس بخاك های سوریه و فلسطین رسید بر خلاف تصورات گوشه گیرانه وتوهمات منزویانه‌ی خود آن سرزمین را درتصرف مسلمانان یافت وچون بشهر بیت المقدس که (اورشیلم) می نامند وارد گشت مشاهده کرد که زمام قدرت در دست پیروان چلیپا نیست و زوار ترسا یعنی مسیحیان باید ازقوانین ومقررات دولت اسلام پیروی نمایند واین وضع مرد راهب را غمگین وخشمناك ساخت ودرصدد افتاد رئیس بیت المقدس را دیده از اینکه اهل چلیپا مطیع مسلمانان شده اند

سرزنش دهد ، رئیس عیسویان در آن عهد شخصی بود بنام (سمعان) و او در برابر سرزنش های پطرس اشك حسرت باریده ، ازضعف و زبونی ترسایان وقدرت نیروی مسلمانان سخنانی گفت و هر گونه نسبتی را که مقتضی دید ازظلم وجور وتعدی بمسلمانان تهمت زد وبالاخره پطرس و سمعان درروزی معین جمیع ترسایان را خواه زوار اروپائی خواه عیسویان بومی از اهل فلسطین یکجا گرد آورده آن دو پیر مرد سپید موی دست در آغوش هم کرده نوحه وندبه آغازیدند وناله وزاری آنان تمامی ترسایان را بگریه وسوگواری آورد وعاقبت در همان مجلس پطرس و سمعان گریان و نالان سوگند خوردند که در راه تسخیر بیت المقدس و اخراج مسلمانان ازسرزمینی که جسد مسیح را در بردارد ، ازسروجان فداکاری کنند .

پطروس وعده داد که مردم اروپا را بجنگ برانگیزد سمعان تعهد کرد از درون مسلمانان در خدمت مهاجمین بکوشد و کارهائی را که لازمست برای فتح وظفر آنان به انجام رساند .

کاروان زوار از بیت المقدس براه افتاد و پطرس با عزمی راسخ بخاك ایتالیا شتافته در شهر رم بخدمت پاپ (اوربانس دوم) رسید و بعنوان ایصال پیغام ازقول سمعان رئیس عیسویان بیت المقدس ازجوروظلم مسلمانان وصف ها کرده گفت کلیسیاها مخصوصاً قبرعیسی در آنجا همواره بمعرض اهانت اسلامیان قراردارد. پاپ از گزارش پطرس و پیام سمعان بسختی متأثرشده وعده نمود که با تمام نیروی خود در پیشرفت مقاصد آنها خواهدکوشید وضمناً به پطرس مأموریت داد که شهربشهر ده بده

درممالك مختلف اروپا گردش کرده مردم را وعظ وتبلیغ نماید تا خود را برای جهاد درراه خدا مهیا سازند پطرس آغاز تبلیغات را از میهن خود کرد . زیرا همینکه بخاك فرانسه قدم نهاد بر قاطری که پوش سرخفام بر آن افکنده بود سوار گردیده چلیپای بلندی که به شانه تکیه میداد برداشت ودهکده به‌دهکده‌شهر بشهر درکوچه‌ها، میدانها، کلیساها، دیرهای راهبان ودرپیشگاه مقامات دولتی وجلوخان عمارات امیران و پادشاهان توقف میکرد و عیسویان با ایمان را بنام مسیح برای نجات مولد و مدفن مسیح دعوت مینمود - پطرس چندتن از مسیحیان شام و فلسطین راکه در اروپا یافت همراه خود گرفت و نقش ها وشکل هائی از گنبد ها وکلیساها ومقامات مقدس اورشلم برسرچوب کرده بمردم نشان میداد و از صفا و روحانیت وبهای آن جای ها بزبان خودش و زبان همراهان مشرقی خود داستانها گوشزد خلایق میکرد سپس از ظلم و ستم مسلمانان و پلشت کاریها واعمال منفور و بدکیشانه‌ی آنان هرچه دلش میخواست و به عقلش میرسید وصف مینمود بنوعی که موی بر تن شنوندگان راست می‌شد وخشم و غیظ همگان افروخته می گشت .

پطرس بعدازآنکه خاك فرانسه را سرتاسر گردش کرد به ممالك دیگر رفت وشهرت نام او وعجایب وغرایبی که حکایت میکرد بنوعی‌در مردم‌اثر کرده بود که هرجا بساط پطرس‌پهن‌میگشت گروه گروه مردمان هجوم آورده بسخنانش گوش میدادند واز او تبرك جسته ازکناره های پیراهن ولباسش برای برکت خانه پاره میکردند وحتی‌موی دم قاطرش‌را چیده نزد خودمانند طلسم سعادت نگاه میداشتند وبتدریج کارش‌بجائی

رسید که وقتی بنزدیکی یك شهرموکبش اوتراق می کرد اهالی فرسنگها پیشواز نموده گذرگاه قاطرش را بافرشهای بهادارمیپوشانیدند وتراشه‌های سم مرکبش را از نعلبند بقیمت های گزاف برای تبرك میخریدند ، خلاصه آنکه مأموریت پطرس در تهییج مردم اثر فراوان کرد و آرام آرام زمینه‌ی کار برای تمرکزیافتن داوطلبان مجاهد فراهم آمد .

در آن ایام که پطرس درممالك اروپا مشغول تبلیغات خود بود ، درآسیا یعنی در قسمتی ازخاکهای آسیائی روم وقایعی پیش آمد بدین معنی که البته خوانندگان عزیز بیاد دارند که پادشاهان سلجوقی ایران درقسمت شرقی آناتولی فتوحاتی کردند و بقصد تکمیل آن فتوحات و تسخیر تمامی آسیای صغیر ، یکی از شاهزادگان سلجوقی بفرمانروائی آنحدود منصوب و از ایران بـه آناتولی رفت شاهزاده‌ی سلجوقی در آناتولی که سابق کشور روم نامیده میشد برای خوداستقلالی بهمرسانید ونوبت حکمرانی که به قلیچ ارسلان فرزند سلیمان رسید همت بتوسعه وتقویت استقلال خود گماشت و سلطنت اسلامی روم را بـوجود آورد وبلقب سلطان قلیچ ارسلان ملقب گشت .

قلیچ ارسلان درخاك های روم روز بروز فتوحات تازه‌ئی میکرد وپیشرفت وی آنقدر دوام‌یافت که مرزهای روم مسلمان به‌تنگه‌ی بوسفور رسید ومابین کشوراسلام باشهرمعروف قسطنطنیه که نشیمنگاه امپراتور مسیحی روم بود جز بوغاز بوسفورحایلی نماند ، بصورتی که صبح وظهر وشام هنگام نماز صدای (الله اکبر) مسلمانان درگنبد کلیسای ایاصوفیه می‌پیچید امپراتور ژوکبوس که کشورخویش را درخطرعظیم دید هیئتی

ازخردمندان و دانایان قسطنطنیه نزد اوربانس دوم بشهر روم فرستاد ورود نمایندگان مزبور بشهر رم و استغاثـه و استمداد ایشان برضد مسلمانان باتبلیغات پطرس توأم بخوبی کارگرافتاد وپاپ فرمان‌داد درشهر بالاسانس از بلاد ایتالیا کنگره‌ئی ازسلاطین و امیران اروپا و نمایندگان ایشان و دیگر بزرگان ممالك مختلف دعوت و تشکیل یابد .

درآن کنگره بیش از دویست تن ازکاردینال ها وکشیش هـای بزرك اروپا گردآمدند وسی هزارنفر ازبزرگان و پیشوایان و امیران ممالك مختلف آنجا حضوریافتند وهیئت نمایندگی قسطنطنیه هم درآن مجلس بـالباس های زیبای رسمی خود حاضر آمدند و شکوه و جلال آنمردم مشرق‌زمینی دیدگان اروپائیان‌را خیره ساخت وهمگی بتماشای زیب وزینت لباس های نمایندگان امپراطورمیپرداختند و بسخنان ایشان گوش میدادند .

هیئت اعزامی قسطنطنیه به اهالی اروپا اعلام خطرکرده گفتند هرگاه مسلمانان بتوانند شهرماراکه دژ استواریست درمرزآسیا واروپا تسخیرکنند بی شبهه راهشان بسوی اروپا گشاده خواهد بود و بزودی تیزی شمشیرهای‌برنده شان‌را شما اروپائیان احساس خواهیدکرد ، زیرا مسلمانان فتح سراسرعالم را ازفرایض دینی خود میدانند .

بعد از نمایندگان امپراتور پاپ شخصاً بسخن پرداخت و نهضت عموم عیسویان را برای‌نجات بیت‌المقدس وسرکوبی‌مسلمانان ازواجبات دینی خوانده ترك جهاد وکوتاهی کردن را در ردیف نوعی از بیدینی وبدفرجامی شمرد .

حاضران در آن کنگره پس از چندروز گفتگو متفقاً تصمیم بجهاد گرفتند و درخدمت پاپ وعده دادند که قریباً وسایل سفرخود را فراهم آورده درهرمرکزی که مقررشود حاضر و بسیج جهادخواهند کرد - اما هنوز یکی دوماه ازپایان کنگره نگذشته بود که خردمندان واهل‌تدبیر درپایتخت های اروپا بشمردن مشکلات چنان نهضتی برداختند و ضمناً شور وهیجان مردم هم‌فرو کش کرد وخلاصه آنکه تقریباً مسئله در بوته‌ی اهمال ومسامحه افتاد .

ازطرفی هم پاپ درنیروی خود نمی دید که اهالی ممالک مختلف اروپا را بقصد جهاد بر سر نشاط آورد زیرا درکشور اتریش اختلافاتی بمیان آمده بود وحتی برضد پاپ جنبش‌هائی‌موجود بود .

ممالك شمالی اروپاهم برای سفر کردن وجهاد مقدس چندان‌شور و شوق نشان نمیدادند . قسمت های مرکزی و جنوبی کشور اسپانیا هم در آن عهد زیرتسلط مسلمانان ودردست ایشان‌بود ، اما کشورانگلیس درآن هنگام بسیارضعیف ومحتاج کمك خارجی بود زیرا پادشاه آنجا بتازگی کشوررا متصرف شده ، خود وسپاهش‌بایست دراستحکام سلطنت جدید میکوشیدند .

مابین ممالك اروپا فقط فرانسه می‌توانست درجهاد پیشقدم شود، از این رو پاپ اوربانس دوم از ایتالیا بفرانسه رفت و در شهر تاریخی (گلرمون) یك مجلس شورای دیگر تشکیل داد (بتاریخ ماه نوامبر سال ۱۰۹۵) درشهر کلرمون‌اجتماع نمایندگان ممالك مختلف ازسفرای دول وامیران وسرداران ورؤسای کلیساها وفرمانروایان اقوام و طوایف

چنان ازدحامی بوجود آمده بود که در دشت‌ها وجلگه های خارج شهر چادر وخرگاه فراوان برپا کرده بودند و با سرمای سختی که در آنسال پدید آمده بود نمایندگان نه جلسه درخرگاه های بیابان و یك جلسه در کاخ حکومتی شهر اجتماع نمودند که آن دهمین جلسه بود .

طی نه جلسه ازمذاکرات نتیجه گرفته نشد ولی در دهمین جلسه که پطرس پهلوی پاپ نشسته بود بازبانی پر اثر درعین اشك ریزی وزاری راجع بمظلومیت مسیحیان فلسطین وموهونیت آنان وتحقیرها وتوهین - هائی که نسبت به قبر حضرت عیسی می شود چیز هائی عجیب و خشم انگیز گفت .

سپس پاپ اوربانس دوم آغاز سخن نمود ونطقی بسیار مؤثر کرد و گفت تقاعد وخودداری شما ازقیام وجهاد برای آزادی ترسایان واستخلاص اورشلیم موجب قهر شدید خداوند گردیده است .

چنانکه اینك قحطی وبی توشگی را برشما مسلط ساخته و بعد از آن البته عذابهای شدید دیگر خواهد فرستاد .

(اتفاقاً در آن دوسه سال ممالك مختلف اروپا دوچار قحطی های پیاپی میشدند وباران بسیار کم میبارید ومردم هزاران هزار ازمسکن ومنزل خود بدنبال نان رو بهرجانب پریشان وآواره میگشتند) .

پاپ اوربانس دوم گذشته از نکات بالا یك تذکر پر اثری داد ، بدین معنی که گفت شما بمشرق زمین میروید که مرکز ثروت و مکنت ورفاه میباشد .

خانه ها باطلا ونقره مزین گردیده ، سفره ها ازانواع طعام ومیوه

ومحصولات لذیذ پراست و بازارها از انواع گوهرها وعطریات پربهاهمچون مشك وعنبردرقوطی های یاقوت ولعل مملو میباشد وهرگاه دراین حقایق تردید دارید اینك ازشخص مقدسی مثل پطروس واز یاران و همراهان مشرقی او بپرسید خلاصه آنکه شمابرای جهاد درراه خدا و برای استخلاص کلیسا وقبرعیسی عازم مشرق زمین میشوید ، هرگاه موفق شدید بی شك بهشت این دنیارا بدست آورده اید علاوه بر بهشت آن دنیا وهرگاه بشهادت رسیدید یکسر به آغوش فرزند خدا خواهید افتاد .

آنگاه پاپ صلیب را ازبغل درآورد و گفت این چلیپا علامت جهاد شماست و باید درسینه های شما وبرسلاح های شما عموماً نقش باشد و درفش وپرچمهای مجاهدین تماماً با این علامت شناخته شود .

بدنبال بیانات پاپ کشیشی بنام (ادهماردومونتیل) کـه ریاست روحانی شهر (پوی) را داشت برخاسته از پاپ استدعا نمود که ویرا بعنوان نخستین داوطلب جهاد بشناسد واذن سفردهد و بیرق چلیپا را ازدست پاپ گرفت .

درپی آن کشیش ، شماره ی عظیمی ازسرداران و افسران وصاحبان مقامات مختلف داوطلب جهاد شدند وسوگند خوردند که ازتصمیم خود منصرف نخواهند گشت .

بعد ازآنها امیران و حکمرانان بلاد که درجلسه حضور داشتند برای خود بیرقی جداگانه ازپاپ گرفتند وجمیع حاضران آن جلسه خود را صلیبی نامیده هرکدام یك چلیپای سرخ بسینه نصب کردند ، ازاینرو جنك های مزبور ازآنروز بنام (جنك صلیب مقدس) نامیده گشت . پاپ

درآنشهر کاروان صلیبی‌ها را ظاهراً آراسته کرد و خودش چند قدمی همراهی نمود سپس با چشم اشکبار گفت : چون من پیروفرتوت هستم وتوانائی‌سفر ندارم ، برخلاف آرزوی قلبی خود مرخصی میطلبم و کشیش شهر(بوی) راکه داوطلب نخستین بود بجای‌خود میگمارم .

درانجمن شهر کلرمون برای داوطلبان جنك صلیب امتیازاتی‌مقرر گشت ازجمله آنکه مجاهد تابع‌هر دولتی که باشد از ادای مالیات معاف خواهد بود - پس ازتفرقه‌ی آن مجلس روحانیون که بشهر های خود برگشتند هر کدام جداگانه بیرقهائی وعلاماتی ازصلیب سرخ تهیه دیدند که به داوطلبان جهاد اعطا میکردند .

بند دوم - سرنوشت نخستین سپاه صلیبی

پاپ بعد ازآن اجتماع عازم شهرهای مختلف فرانسه گردیده همه جا جمعیت هائی برای تشویق مردم و انتظام کار مجاهدین تأسیس نمود. ازخاك فرانسه پاپ به انگلستان رفت سپس به اتریش وایتالیا برگشت ونیز مسیحیان مقیم اسپانیای شمالی راکه بتصرف عیسویان بود تشویق کرد تا فرزندان وجوانان خود را برای جهاد آماده و روانه کنند - این نکته شایان دقت است که وقوع قحطی های پیاپی بیش ازعوامل دیگر مردم را برای سفر کردن وترك دارودیار مهیا میساخت زیرا می‌شنیدند که درمشرق‌زمین برخلاف‌مغرب زمین فراوانی‌وارزانی‌ارزاق ازحدتصور بیشتر است . در جویبارهای مشرق همانطوریکه توراة اشاره میکند ، عسل یاشیرروانست و نیز ثروت ومکنت وطلا و نقره در شهرها و دهات

مشرق بی‌شمار است .

اهالی فرنگستان ازممالك مختلف وملل و اقوام گوناگون گروه گروه با زن وفرزندان وخانواده وکسان خود بعزم تسخیرمشرق زمین وبعنوان جهاد در راه مسیح خانمان را ترك گفته براه افتادند . بر اثـر انجمن کلرمون تصمیم چنان گرفته شد که در ماه اوت از سال (۱۰۹۶ میلادی) اردوی اول مجاهدین روانه شود .

بنا براین وقتی ماه مزبور نزدیك شد ، ازهرجانب اسب وقاطر و چادر واسلحه بمرکزمعین گردآمد با این وصف برای انتظام ودیسیپلین اردو یك ترتیب معینی برقرار نگشت واسلحه ومهمات هم کم و بجمیع مجاهدین نرسید . داوطلبان دسته دسته غالباً پیاده وفاقد سلاح درست همراه زن وفرزند براه می‌افتادند زیرا هیچکدام از سرداران وبزرگان همراه آنها نرفتند و اشراف مهم تصمیم گرفتند جداگانه سفر کنند وفقط درقسطنطنیه با دسته های داوطلبان ملاقات کرده‌اردو ها را منظم سازند اما پطرس راهب ، خویشتن بامردم همراه گشت وپس ازچند منزل‌چون دید که جمعیت ، روزافزون بسیارمیگردد وپیدا کردن آذوقه برای آنها دشوار است داوطلبان را بدودسته تقسیم کرد یکدسته را تحت ریاست خود دسته دیگر را بریاست یکی از افسران فرانسوی سپرد که نامش (وولتر) بود .

اردوی وولتر ازخاك هنگری گذشته وارد بلغارستان شد و چون درعرض راه همه جا بزور وجبر آذوقه و خواربار از مردم میگرفتند و کسی دربرابر آنان مقاومت نمیکرد . دربلغارستان آقایان مجاهد خدا

پرست بصورت جدی وعمومی دست بغارت ویغمای عیسویان همدین خود بردند ودرعرض راه خویش آبادیها وشهرها را غارتیده وارد صربستان شده خواستند نسبت بساهالی شهر بلگراد نیزهمان رویه را بعمل آورند اما مردم صربستان تحمل آنهمه ستم و تعدی را نیاورده درهای شهر بلگراد را بروی صلیبی ها بسته جماعتی از دلاوران از شهر خارج و باشمشیرهای تیز خویش مجاهدین بی انصباط را ریز ریز کرده جمعیت عظیمی ازآنان راکشته مابقی را متفرق و آواره گرادنیدند وسردار آن اردو که وولتر نام داشت آوارگانی راکه ازتیغ تیز صربی‌ها جان بدر برده بودند در مرزهای آن کشورگرد آورده رو بشهرقسطنطنیه روانه گشت وپس ازتحمل ورنج وزحمت بی‌حد وحساب ، عاقبت با جمعیتی که بیش ازخمس اردوی اول اونبود بپایتخت روم رسید وامپراتور روم آنان را بتوقف و آسایش فرمان داد تادسته‌های دیگرصلیبی‌ها برسند وتکلیف ایشان معین گردد .

دسته دوم که زیر سرپرستی پطرس راهب براه افتاده بودند ، هنگامی که بمرزهای هنگری رسیدند از سرگذشت غم‌انگیز گروه‌اول آگاه شدند وپطرس سخت خشمناك گردیده درصدد برآمد که از اهالی آنکشور انتقام بگیرد وچون بشهر(ساملین) رسیدند فرمان هجوم و قتل وغارت داد .

درآنجا مجاهدین صلیبی که برای جنك با مسلمانان راهی شده بودند بجان ملل مسیحی و همدین خود افتادند و گروهی بزرك بشمار چهارهزارنفراز مردم عیسوی آنشهر را بقتل رسانیدند .

حقیقتاً عجیب تر از این واقعه‌ی عبرت آموز در تاریخ دیده نشده که بنام خدمت به مسیحیت سپاهی راه دور و دراز بپیماید و آنگاه هزاران نفس مسیحی را از دم تیغ تیز بگذراند وحال آنکه فرمانده آنسپاه یك مرد ترك دنیا کرده وراهب باشد!

امثال این وقایع در تاریخ جنگهای صلیب فراوان یافت میشود ونمونه‌ی کاملی از روحیات واخلاق طبیعی وسرشت اروپائیانی را که فاقد تربیت معنوی بوده‌اند درنظر مجسم میسازد.

وقتی خبر آن قتل و غارت ظالمانه باهالی هنگری رسید، تمامی مردم باحال خشمگین نهضت کردند وزیرفرمان پادشاه خود (لولومان) برای کینه توزی برسرراه پطرس آمدند.

همینکه اردوی صلیبی رسید، پطرس به خیال خود چلیپا را برافراشته جلوتر آمد تا با نطق و بیان ازحس انتقام آنها بکاهد، اما هنگری‌ها گوش بسخنان وی نداده دست به شمشیر بردند ودراندك زمانی صلیبی‌ها را تارومار کرده بسیاری راکشتند وپطرس ناگزیر همراه باقی ماندگان روبفرار نهاد وخود را با زحمت بسرزمین بلغارستان رسانید بلغارها هم بنا برتجارب تلخی که ازرفتار صلیبی‌ها داشتند درنزدیکی‌های شهر (نیچا) بمقابله‌ی پطرس شتافتند و بار دیگر صلیبی‌ها را تار و مار ساختند و بقایای فراری‌ها باپطرس هرطور بود ازخاك بلغار گذشته خود را درقسطنطنیه بدسته‌ی اول رسانیدند.

گروه سوم صلیبی از کشور اتریش برخاستند وزیر سر پرستی کشیشی بنام (گوشالك) راهی شدند.

این گروه نیز مانند اردوهای اول ودوم ازغارت و آزاراهالی دهات و شهرهای عرض راه کوتاهی ننمودند . بدین علت مردم عیسوی در عین پاك دینی از سرکوبی و تنبیه مجاهدین مزبور کوتاهی ننموده در چندین نقطه برایشان هجوم بردند و بلیاتی را که به پیشقدمان آنها چشانیده بودند بحلقوم ایشان نیز فرو بردند تا عاقبت بقایای این گروه دیگرهم شکسته ودرقسطنطنیه بدوگروه دیگرملحق گشتند.

گروه چهارم زیرفرمان کونت (امیلوك) مرکب از اهالی حدود سویس وفرانسه وآلمان راهی گشتند .

این گروه که بعنوان جهاد مقدس برخاستند وتمامی حرفشان این بودکه برای خدمت به انسانیت وتمدن قیام نموده‌اند و میخواهند قبر پسرانسان(یعنی مسیح) وپسرخدارا ازچنك مسلمانان وحشی وستمکار نجات بخشند ، هنوز از خاك خود قدمی فراتر ننهاده چشم طمع باموال یهود دوختند و عجالتاً بعنوان جهاد نخستین وجنك بدون رنج بخانمان هموطنان یهودی خود هجوم برده آنان را بصورت فجیع و موحش قتل عام کردند . وحتی یهودیانی راکه فریاد می کردند ما مسیحی شده‌ایم امان نمیدادند مبادا نتوانند اموال ایشان را بربایند .

رفتاری که این هواخواهان تمدن وانسانیت دراینجا وهمچنین در انگلستان باهموطنان یهودی خودکرده‌اند بنا برروایت عموم نویسندگان اروپا درتاریخ سبعیت ها و وحشیگری های بشربی‌سابقه است .

خلاصه آنکه گروه چهارم صلیبی پس ازقتل عام یهود و غارت اموال ایشان عازم مشرق شد . اما همینکه بخاك هنگری و بالکان رسید

بار دیگر اهالی آن نقاط از بیم غارت وخرابی پیشدستی کرده صلیبی‌ها را مکرر مورد هجوم قرار دادند و بسیاری از گروه چهارم را کشتند تا عاقبت بقیة السیف با فلاکت بی‌حساب خود را به قسطنطنیه رسانیده به گروه دیگر ملحق گشتند امیران وسرداران اروپائی چنانکه اشاره نمودیم جداگانه باکشتی عازم قسطنطنیه شدند وپس ازورود به آنجا ورسیدگی باحوال مجاهدین اوضاع فلاکت بارآنان‌را دیده چنان مصلحت دانستند که یك چند آنان در اطراف شهراستراحت کنند تا بتوان در وضعیات اردوی عمومی بهبودی هائی پدید آورد در ضمن سرداران مزبور از امپراتور روم ژکسیوس ملاقات کرده تقاضا نمودند وسایل عبورسپاهیان را ازتنگه‌ی بوسفور آماده سازند .

بقایای چهار گروه صلیبی که درقسطنطنیه اجتماع کرده بودند غیر ازتعداد زنان و کودکان که فراوان بودند تقریباً یکصد هزار مرد جنگی بحساب آمدند .

امپراتورژکسیوس باسرداران صلیبی قرارومداری نهاد وشرایطی بمیان آورد از جمله آنکه صلیبی‌ها هرشهری را تسخیر کنند میبایست بتصرف عمال روم بدهند ولیکن اموال واسیران شهرها بمجاهدین تعلق خواهد داشت . خلاصه پس ازچند هفته استراحت اردوی صلیبی توسط کشتی‌هائی که امپراتور آماده کرد ، ازبوسفور گذشت و برای نخستین بار پای مجاهدین چلیپائی بخاك های اسلام رسید واین واقعه درسال (٤۹٥ قمری هجری) روی داد .

این اردو پس از گذشتن از بوسفور با تماشای آبادیها و دهات

ثروتمند دوچار اختلاف آراء گردید. زیرا هر کدام ازسرداران و بزرگان صلیبی برای خود دیگی ازطمع وحرص روی اجاق شهوت نهاد و این مطامع باعث اختلاف و نفاق شد بنوعی که پطرس راهب از کردار و رفتار آنان مأیوس گشته اردو را رها کرده بشهر قسطنطنیه معاودت کرد ولی اردو رو بدرون خاك اسلام پیشرفت نمود در آن هنگام سلطان روم اسلامی قلیچ ارسلان فرزند سلیمان سلجوقی بود که پایتخت خود را در شهر قونیه قرارداده بود قلیچ ارسلان مجاهدین اسلام را با عجله گرد آورد وهنگامی که صلیبی ها بپایتخت قونیه نزدیك رسیدند با آنان مقابله کرد. مجاهدین اسلام طی چند حمله صفوف صلیبی ها را درهم شکستند وهمینکه اروپائیان رو بفرار نهادند آنها بشدت تعقیب کرده به کشتار پرداختند بطوریکه از آن صد هزار مرد تیغ زن غیرازچند تن انگشت شمار کسی جان بدرنبرد وسردارفرانسوی وولترپس از آنکه هفت زخم برداشت درمیدان جنك جان سپرد وتمامی زنان و کودکان اردوی مزبور اسیر مسلمانان شدند. تاریخ الاخبارالسنیه از قول (پرنرودس) مورخ فرانسوی راجع بنابودی آن صدهزار نفر میگوید:

« چنین است پایان طمع ورزی که انسان را ازخانمان ووطن آواره ساخته عاقبت درکام اژدهای مرك ومهلکه های فراوان فرو می اندازد »

اما پطرس بعد از معاودت بشهر قسطنطنیه چون سرداران اردو از اواطاعت نکرده بودند ، آنان را بنام (دزد بی‌شرف !) نامید ، ولی سوگند خورد که از پا نخواهد نشست مگر آنکه اردوی مهمتر دیگری برای جهاد مقدس ازاروپا بسیج کند.

بند سوم - جنبش اردوهای دیگر

انتشار خبر مغلوبیت و نابودی مجاهدین فرنك احساسات کینه توزی و بغض وغیظ را درسراسر اروپا بهیجان آورد و کشیشان و همچنین راهبان دیر نشین که میبایست درگوشه های انزوا دوراز جنجال دنیائی بگذرانند از دیرهای خود با صلیب های افراشته بیرون شتافتند ودر جمیع شهرها ودهات مشغول مرثیه خوانی شده سخنان دلسوزانه وجمله های شورش انگیز درماتم کشته شدگان خوانده عیسویان پاك دل و مؤمن را بخونخواهی دعوت مینمودند بطوریکه هنوز دو سه ماه از وصول خبرشکست مزبور نگذشته بود که گروه گروه داوطلبان جهاد از هرجانب قیام کردند.

اولین اردوی بزرگ در فرانسه تشکیل یافت و یکی ازاشراف عمده که هم هوش و شهامت و هم وجاهت و محبوبیت داشت بنام : (گود افرو دوبولیون) فرماندهی آن اردورا برعهده گرفت. پیش آهنك شدن این شخص موجب تشویق و تحریك اعیان و اشراف واصیلزادگان دیگر شد بطوریکه گروه بزرگی ازآنان زیر پرچم گود افرو اجتماع کردند و برای رسیدن بشهر قسطنطنیه ازراه آلمان واتریش روانه گردیدند اهل این اردو ازبدبختی های گذشتگان عبرت وتجربت گرفته راه و روش خودرا واقعاً اصلاح و با آبادیها و شهرها و مردمان دوطرف راه بنهایت ملایمت وادب سلوك مینمودند.

درخرج کردن وفراهم آوردن آذوقه اقتصاد وصرفه جوئی میکردند تا بتوانند از جیب خود بهای آنچه را که میخرند بنرخ عادله بپردازند و بغارت ویغمای مال مردم ناگزیر نشوند. از اینرو اهالی عرض راه نیز

باآنان در نهایت ادب و مهربانی رفتار کردند و هیچکس مانع حرکت ومزاحم حال ایشان نشد .

اردوی دوم صلیبی باز هم از فرانسه برخاست و فرماندهی آنرا برادرپادشاه‌فرانسه که متصدی حکومت (فرمندواس) وموسوم بشاهزاده (هوکز) بود برعهده گرفت از آنجا که اردوی اول براه آلمان واتریش رفته بود و گمان میکردند آذوقه وخواربارکافی برای دسته‌های دنباله‌رو یافت نشود پرنس هوکز راه خودرا ازخاك ایتالیا قرارداد وتصمیم گرفت ازسواحل آنجا سوارکشتی شود وازراه دریا زودتر بسواحل قسطنطنیه برسد . اردوی مزبور بزحمت ازجبال آلپ عبورکرد وچون بشهرستان (لوکا) ازخاك ایتالیاواردشد پاپ (اوربانس‌دوم) شخصاً بدیدارمجاهدین آمد ودرحق آنان دعا کرده اردو را روانه ساخت اما متأسفانه این سپاه باوجود دعاهای پاپ که آن را برکت بخشیده بود بعد ازسواری بکشتی ونزدیکی بسواحل روم دچارطوفان سختی گردیده اکثر کشتی ها غرق دریای فنا گردید وشخص هوکز با مشقت ورنج‌فراوان نجات یافته بجانب قسطنطنیه شتافت .

عبور اردوی مجاهدین زیرفرماندهی هوکز ازخاك ایتالیامردمان آن مرز و بوم را نیز بهوس جنك و جهاد افکند چنان‌که بسیاری از بزرگان وفرمانروایان واهالی‌ایتالیا درشهرمعروف تارانت‌اجتماع نمودند ویکی‌ازامرای خودرا بنام (بوهیموند) بفرماندهی پذیرفته همراه اردوی فرانسوی یکدسته جهازات ایتالیائی‌را تجهیزکرده روانه شدند . اردوی ایتالیائی بیشتر از اهالی ولایات (پولیا ـ کلابریا ـ سیسیل) مرکب بود

و معروفترین سرداران آنها عبارت بودند از (ریکاردوس) و برادرش (رانوتف) ونیز (روبارتوس دوسه ور) و (روبارتوس دوهوس) که تماماً زیر ریاست بوهیموند قرار گرفتند و ما چون بانام و نشان این اشخاص درآینده سروکارخواهیم داشت ، اسم ایشان را ضبط کردیم .

اردوی دیگری از اهالی نواحی جنوبی فرانسه تشکیل یافت که ریاست آن با (دهماردومونتیل) بود و این کشیش همان کسیست که ما نوشتیم اولین چلیپای سرخ را وی از دست پاپ گرفت . در این اردو بسیاری ازرؤسای روحانی واشراف فرانسه شرکت جستند وازجبال آلپ بازحمت فراوان گذشته رو بمرزهای خاك یونان روانه گشتند .

بهرحال ، مقصد جمیع این اردوها شهرقسطنطنیه بود ومیخواستند ازتنگه های بوسفور وداردانل گذشته وارد خاك آناتولی شوند . ولی وقتی خبر جنبش آن سپاهیان فراوان بـه امپراتور روم (ژکسیوس) رسید سخت مشوش گردید وازاینکه نزدپادشاهان اروپا سفرائی فرستاده برضد مسلمانان استمداد کرده بود واقعاً پشیمان شدودر صدد بر آمد تا میتواند تدبیری بکار ببرد که باعث ضعف و زبونی و تفرقه و نـاکامی مجاهدین اروپائی شود .

هنگامی که اردوهای فرنك بخاك روم رسیدند ، امپراتور برای فرماندهان‌وبزرگان مجاهدین پیغام‌فرستادکه مابشما نمیتوانیم راه‌بدهیم مگرآنکه‌سران سپاه‌سوگند یادنمایندکه برخی ازبلاد اسلام را بعداز آنکه تسخیر کردند بدولت ماوا بگذارند ازآن جمله ولایت انتاکیه را که در خاك شام نزدیك بحدود آناتولی واقع است البته باید بما بدهند .

وقتی این پیغام را امپراتور فرستاد قصدش این بود که اروپائیان را بااظهار علاقه مندی خود به تصرف ولایات اسلام تاممکن است تشویق وترغیب کرده باشد و آنان را به ثروتمندی واهمیت ولایات مزبورمتوجه سازد تابی پروا مانند پروانه‌ئی که بجانب آتش میشتابد خویشتن را بدم شمشیر تیز مسلمانان نزدیك کنند زیرا امپراتور بنیرومندی مسلمانان اطمینان کامل داشت و با شکست های پیا پی که خودش دیده بود و با شکستی که براردوی اول اروپائیان وارد آمد یقین داشت که سرنوشت این دستجات نیز غیراز مغلوبیت نخواهد بود وخلاصه آنکه دولت روم میخواست (سرمار را بدست دشمن کوفته باشد) .

نخستین کسیکه از سرداران فرنك بخاك روم رسید پرنس هوکز بود که ازغرق شدن نجات یافته بود . همینکه خبرنجات او به امپراتور رسید برخی ازبزرگان را باستقبال وی فرستاد تا با حرمت وعزت او را بپایتخت بیاورند ، اما هنگامیکه پرنس هوکز را تبریك و تهنیت گفتند که از خطر جسته است و تا نزدیکی قسطنطنیه با احترام ویرا آوردند ناگهان فرمان امپراتور بدست مهمان‌دار رسید که ویرا بازداشت وزندانی کنند . امپراتور چنان می اندیشید که نگاه داشتن پرنس هوکز برادر پادشاه فرانسه درحکم نوعی ازگروکان خواهد بود و سرداران صلیبی ناگزیر خواهند شد بعلت بودن او در دست امپراتور ازتمایلات دولت روم پیروی نمایند واقدام طمع کارانه یاخرابکارانه نکنند .

از طرفی خبر بازداشت هوکز به نیروهای صلیبی رسید و درآنها خشم وغضب فراوان بوجود آورد چنانکه وقتی گودا فرو سردار یکی

از اردوها آن خبر را شنید بشهر (فلیپولیس) روم که نزدیك بود هجوم برد و از قتل و غارت چیزی فرو نگذارد بصورتیکه اهالی بیگناه آنجا آنهائیکه از کشته شدن گریختند با منتهای فلاکت به قسطنطنیه شتافته ناله را بفلك رسانیدند و امپراتور از آن واقعه بشدت هراسان گردیده فوری نمایندگانی نزد صلیبیون فرستاده پیام داد که هرگاه دست از قتل وغارت بکشند پرنس هوکزرا آزاد خواهد کرد وبالاخره پرنس را نزد خود احضار نمود و بااستمالت بسیار وتملق وهدایای فراوان ویرا خشنود ساخت تا عاقبت هوکز عهد کرد وقسم خورد باامپراتورژکسیوس یکدل باشد وتمایلات وی را در امورجنگی وسیاسی رعایت نماید.

پرنس مزبور مرخص شده نزد سرداران صلیبی رفت اما سرداران صلیبی سوگند وعهد هوکزرا رعایت ننمودند.

امپراتور درمقابل به رعایای خود فرمان داد خواربار باروپائی ها نفروشند لیکن صلیبی ها دست بغارت بردند و هرچه در دهات یافتند چپاول کردند تا سرانجام شبهای عید سال نو نزدیك رسید و طرفین با یکدیگر صلح نمودند - اما این صلح جزیك آرامش ظاهری چیزی نبود و مخصوصاً بوهیموند سردار ایتالیائی که آبادی وعمران و حشمت وزینت روم را میدید دل خود را عاشق سلطنت قسطنطنیه می یافت و با داشتن نیروهای عظیم زیر فرمان خویش مانعی برای ضبط آن مملکت در پیش نداشت بنا بر این هنگامی که تمام اردوهای صلیبی در شهردوراتسیوس تمرکز یافتند بوهیموند نیت خویش را به «گودافرو» اظهار نمود تا وی را باخود موافق سازد اماگودافرو با آن رأی مخالفت کرد و بدنامی

عظیمی را که ثمر آن عمل بود تذکرداد که ما برای جهاد برضدمسلمانان ونجات عیسویان آمده ایم چگونه نخستین عمل خود را درمحویك دولت قدیمی مسیحی انجام دهیم .

ازطرفی امپراتور ژکسیوس نیز که بنقشه‌های خطرناك بوهیموند واقف شده بود تا میتوانست باگودافرو وسرداران دیگر گرم گرفته انواع هدایا وارمغان‌ها میبخشید و بلحاظ ایجاداطمینان کامل فرزندخود یوحنا را باردوگاه صلیبی‌ها فرستاد تا آنجا مثل گروکان بماند از این رو بزرگان اروپائی مطمئن گشتند و با خاطرجمعی داخل شهرقسطنطنیه شده در کاخ سلطنتی اقامت گزیدند..

تماشای بنا ها و عمارات عالی و کاخ ها و خانه ها و خیابانها و میدان های پر زیب و زینت استانبول در بزرگان اروپائی تاثیر زیاد می کرد .

امرای فرنك طبق رسوم دربار روم در مقابل تخت زانو زده تعظیم مینمودند و امپراتورهم یکایك آنها را نزد خود طلبیده باآغوش میکشید و میبوسید .

بعد از چند روز که از مهمانداری فرنگیها گذشت روزی در دربار ، سلام عام تشکیل یافت و امپراتور شخصاً خطابه‌ئی مؤثر اظهار و بسرداران صلیبی گفت :

« ... ای یاوران و حمایت کاران عالم مسیحیت از شما تمنا دارم مملکت مرا یاری داده ازشر دشمن عنود ومبرم حفظ کنید ! »

در آن روز پس ازگفتگوی دراز سرداران اروپائی عهدنمودند

هرقدر از خاك های مسلمانان بتصرف درآورند همه‌را باختیارامپراتور بگذارند و امپراتور نیز درمقابل متعهدگردید حوائج و نیازمندیهای سپاهیان مجاهدرا ازهربابت وهرجهت فراهم سازد وبرای‌اثبات‌صداقت و وفاداری خود در آنروز خلعت های بسیار و هدایای پربها در بارگاه بهرکدام از سرداران اروپائی بخشید و برای فردفرد مجاهدینی که در اردوگاه بودند انواع خوراك و پوشاك فرستاد و بالاخره کشتی‌هائی را که برای نقل و انتقال سپاه لازم بود احضارکرده نیروهای صلیبی را از مرز اروپا درکنار بوسفورگذرانیده بمرزآسیا پیاده گردانید اما راهی که برای هجوم بسردار فرانسوی نشان داد یکی از دشوارترین راههای کوهستانی بود و صلیبی ها مدعی شدند که آن راه سخت‌را امپراتور ژکسیوس عمداً پیش پای‌گودا فرونهاد تا نیروهای اروپائی زجرومشقت فراوان دیده روحیه وقدرت مقاومت خودرا ببازند .

آغاز فصل بهار بود که مجاهدین عیسوی بخاك های اسلام قدم نهادند . خاك های حاصلخیز آناتولی درسبزه و گل پوشیده شده ، فرش های زمردین در همه‌جا گسترده بود وبتدریج انواع میوه‌ها و حاصلاتی که اروپائیان حتی در خواب خوش هم ندیده بودند در باغات و بستانها جلوه‌گری مینمود و از مهمانان ناخوانده دل میربود .

ورود نیروهای صلیبی بخاك های اسلام برای سلطان قلیچ‌ارسلان سلجوقی بدون سابقه نبود اما سلطان هرگز نزد خود نیندیشیده بود که از ممالك فرنگستان اقیانوس مسلح یا دریای خروشان جنك‌آوران متوجه خاك وی خواهدگشت ـ جاسوسان اسلام هنگامیکه خواستند

از عدد وشمار دشمن سخن بگویند عاجز ماندند و فقط گفتند بعدد برك درختان سرباز وسوار آمده است ! - واقعاً تفاوت نیرو های طرفین بهیچ صورتی شایان مقایسه نبود زیرا لشکریان اسلام فقط یکصدهزار نفر بودند اما دراردوی صلیبی ها تعداد مردان جنگی ومسلح ایشان بالغ بریکصد هزار سوار و پانصد هزار پیاده با سلاح کامل میشد .

سلطان خویشتن همراه یکعده از زبده سواران برای دریافت حقیقت بجانب اردوی اروپائیان شتافت وازقله‌های مرتفع جبال بانظر دقت آنان را تماشا کرده دانست که ماندن وی درشهر قونیهٔ مسلماً پرخطر خواهد بود ویژه آنکه هرگاه سلطان کشته یا اسیر دشمن شود دیگر راه برای اروپائیان تا حدود بغداد وایران کوفته خواهدبود - بنا براین فرمان داد باعجله شهر قونیه‌را مستحکم و مستعد مقاومت ساختند و دستجاتی از دلاوران سپاه را زیر فرمان حاکم نظامی آنجا قرار داده خویشتن با باقی لشکریان بجانب کوهستان عقب کشید .

سپاهیان اروپائی مرکب ازجمیع مبارزان آن قاره بقونیه‌رسیدند و همچون سیل دمان یا دریای مواج از هرجانب آنجا را احاطه‌نمودند و حتی دامنه و سینه‌کش و قله های جبال اطراف نیز نشیمن سپاهیان فراوان عیسوی گردید تنها یك سمت شهر که به دریاچه می‌پیوست از دشمن خالی ماند - چند روزی که از محاصرهٔ قونیه گذشت سلطان قلیچ ارسلان نتوانست آرام بنشیند و پایتخت خودرا در احاطه‌ی دشمن ببیند از اینرو در صدد جنك روبرو و پیکار سلطانی افتاد وحال آنکه خردمندان و پیرمردان با تجربه اصرار داشتند سلطان از جنك سلطانی

دریغ ورزد و نیروهای خودرا در اطراف اردوی صلیبیون بتاخت و تاز بگمارد و راه ارتباط آنها با قسطنطنیه و راه رسانیدن آذوقه را قطع کند تا بتدریج آنها در فشار گرسنگی و قحطی و بینوائی افتاده بقصد عقب نشینی‌ازدورشهر برخیزند آنوقت سلطان رو بدشمن زبون وضعیف بتازد و کار آنان را بآسانی بسازد.

لیکن یکعده از امیرزادگان جوان و نوباوگان ستیزه دوست ونام طلب پیوسته سلطان را بجنگ میدان تحریك کردند تاعاقبت عزم وی جزم شد وروزی ازسمت کوهستان باصد هزار سوار خود به میدان صلیبیون تاخت واتفاقاً این‌هجوم بالشکریان گودافروکه بفرماندهی‌کل قوا انتخاب شده بود برابر آمد.

مسلمانان‌باچنان‌دلاوری وپافشاری وارد کارزارشدندکه اروپائیان پس ازدوسه ساعت قدرت مقاومت را باخته اردوگاه خویش‌را رهاکرده فراررا برقرارترجیح نهادند اما درآن هنگام اردوی دیگرصلیبی‌هاکه درآنسمت شهراقامت داشت، باشتاب‌بکمك همقدمان خود تاختند واز پس وازیمین بمسلمانان زدند.

شدت‌پیکاردرآنوقت بحدی‌رسیدکه مورخان اروپا آنرا غیرقابل وصف می‌دانند و تا شامگاهان طرفین دست وگریبان بودند اما نزدیك غروب مسلمانان شکست یافته خودرا بسمت کوه کشیدند.

روز دیگر باز قلیچ ارسلان نیروهای متشتت خود را گردآورده بمیدان شتافت ودرآنروز مسلمانان دربکاربردن انواع دلیریها ودربکار بردن‌فنون وحیله‌های گوناگون‌جنگی‌بقدری‌نمایشات‌عجیب ودهشت‌آور

بظهور رسانیدند که دلهای صلیبیون‌را پر از بیم وزبان آنانرا وادار بتحسین گردانیدند باین وصف بیشی‌عدد برشجاعت غلبه نمود ومسلمانان بعداز نمازظهر که صف بصف پشت‌اسب‌های خود اداکردند نمازخوف گزاردند ودرآن اثنا نیروهای عظیم اروپائی درچهارجانب ایشان‌موج میزدند .

عاقبت نزدیك عصرسواران مسلمان که فوج فوج دروسط دریای دشمن گرفتار بودند با فریاد اذان و تکبیری که شنیدند و آنعلامت مخصوصی بود دسته دسته مانند تیری که از کمان رها شده باشد خود را بصفوف دشمن زده راه فراری گشوده از میدان بیرون تاختند و بدنبال درفش بزرك سلطانی رو بجانب مرزهای اسلامی‌شتافتند واین‌واقعه درماه رجب از (سال ٤۹۰ هجری قمری) روی داد .

در فتح نامه هائی‌که سرداران صلیبی نسبت باین فیروزی خود نوشته‌اند میگویند :

(مدنیت ظفریافت وتوحش شکست خورد !)

درهمین قرن اخیر نیز جمیع دولت های مستعمره چی از انتشار تمدن حرف میزدند وگویا (جزاستیلای مدنیت بر مشرق زمین غرضی نداشتند!!! . . .)

بعدازعقب نشینی نیروهای سلطان ، مجاهدین اروپائی شهررا در محاصرهٔ سخت گرفتند و بوسیله‌ی استادان رومی منجنیق‌هائی ساختند تا با منجنیق های داخل شهر بجنگد زیرا از ماشین های شهر دائم تیر های زهر آلود و شیشه های نفت آتش گرفته بر سر مهاجمین ریخته میشد .

عاقبت یکی ازماشین‌های رومی که بقسمتی از بدنه حصار بشدت میکوفت آنرا ناگهان فرو ریخت و اروپائیان از آن روزنه بجانب شهر هجوم بردند وهرطور بود خودرا برفراز برج و بارو رسانیدند امامدافعین شهرعلاوه برانداختن تیرهای زهرناك کمند وچنگال بکارمیبردند و آن عبارت بود ازچنگاك‌های تیزی که برسر کمند میبستند و بامهارت رو بدشمنی که درجای بلند قرارداشت میافکندند.

آنچنگالها بهر کجای بدن بند میشد دیگر رها نمیکرد ومردی که آنرا می‌افکند بشدت صیدخودرا فرو می‌کشید وازفراز برج و بارو بزیر آورده طعمه‌ی شمشیر میساخت.

ازجمله‌ی مدافعین شهرمردی بود از قوم چرکس که هیچگاه تیر وی خطا نمیرفت ونامش (احمدسینه) بود.

این احمدسینه تیرهای زهرناك بجانب اروپائیان می‌افکند وهیچیك ازتیرهای او هرگز خطا نمی‌کرد بدین سبب هروقت سر وکله‌ی احمد روی باره پیدا می‌گشت صلیبیون هر کدام خود را بجانبی پشت سنگری وپناهگاهی میکشیدند واو ازصبح تانماز ظهر شش دسته تیر می‌افکند وباهرتیر یکنفررا اززندگانی محروم می‌ساخت.

عاقبت روزی گودافرو، فرمانده کل‌قوا همت گماشته با دعا وتوجه فراوان تیری بجانب احمد افکند و اتفاقاً آن تیر یکسر بسینه‌ی مرد دلیر خورد و کار وی را بساخت بدین طریق اروپائیان از تیراندازی احمدآسوده شدند.

حالت محاصره در شهر قونیه دوام یافت و شجاعت محصورین و

پافشاری آنان تخفیف نمی‌یافت تا روزی مسلمانان دیدند سطح دریاچه‌ئی که مجاور شهر است از کشتی‌ها پوشیده شده بعداز پژوهش معلوم گشت آن جهازات ازطرف امپراطور روم پر ازمهمات وخواربار برای صلیبیون ارسال گردیده است .

این واقعه مسلمانانرا شکسته دل ومسیحیانرا دلشاد گردانید .

هنگامی که ضعف و بی یاوری شهر بتدریج عیان می‌گشت حاکم آنجا متوجه شد که هر گاه قونیه تسخیر گردد همسر قدیمی سلطان بادو فرزندش بخطر اسارت خواهند افتاد ازاین رو کوشید قبل ازسقوط قونیه آنهارا بگریزاند ویك عرابه‌ئی که سرپوشیده بود درکنار دریاچه فراهم آورده دوپسر سلطان‌را بامادرشان ازراه آب به‌آن عرابه رسانیده روانه ساخت اما صلیبی‌ها متوجه فرارآنان شدند وبشدت وچابکی تعقیب کرده هرسه تن را اسیر وبه اردوگاه خودآوردند واین پیش آمد بیش ازهمه باعث تزلزل واندوه وضعف مسلمانان مدافع شهر گردید .

صلیبی ها دو فرزند قلیچ ارسلان سلجوقی را همراه مادرشان در چادرهای نزدیك خرگاه فرمانده‌کل اردو توقیف کردند .

اینك پیش ازآنکه دنباله‌ی وقایع را بیان نمائیم لازمست بطور اجمال‌نگاهی به اوضاع‌ممالك اسلام افکنده چگونگی احوال‌را درآن ایام بسنجیم تابدانیم که علت پیشرفت‌های مجاهدین اروپائی درجنك اول صلیبی چه بوده است .

در آن اوان که ملل اروپا بقصد تسخیرمشرق وجهاد برضد اسلام قیام نمودند ممالك مسلمان بدوقسمت دینی تقسیم شده بود يك قسمت

که شامل اکثر کشورهای آسیا تامرزهای چین ومرزهای عربستان بود از دربارخلافت عباسی دربغداد پیروی مینمود .

قسمت دیگرکه شامل خاك‌های سوریه‌وشامات مرکزی و جنوبی وحجاز ویمن ومصر وتمامی افریقای اسلامی بود ازدربار خلافت فاطمیه درقاهره متابعت داشت یعنی درعالم‌اسلام غربی خلافت فاطمی و مذهب شیعه مستولی بود وخلفای عباسی باآنکه دچارضعف و ناتوانی گردیده ازلحاظ سیاسی‌غالباً درچنگال پادشاهان ایران گرفتار بودند اما ازلحاظ معنوی دائم برضد خلفای فاطمی عمل میکردند و میکوشیدند که ازنفوذ خلافت مصر بجانب مشرق مانع شوند و بهرنیرنك وخدعه‌ئی که ممکن بود برای واژگون شدن دستگاه فاطمیه متوسل میشدند .

این وضع خلافت بود واما اوضاع سیاسی بطوریکه در دیباچه اشاره نمودیم چنین بودکه ازسال۴۲۸هجری قمری طوایفی ازترکمانان موسوم به سلجوقیه برایرانزمین که قلب عالم‌اسلام شمرده میشد استیلاو سلطنت یافتند وچون‌دولت نیرومندی آنعهد رو بروی ایشان‌نبود توانستند ازحدود سمرقند وخوارزم تاانتاکیه‌ی شام را تسخیر کنند وهمانطوریکه شاعر گفته :

« ازحلب تاکاشغر میدان سلطان سنجراست »

تمامی آنسرزمین های پهناوررا زیرحکومت واحدی درآوردند . این دولت عظیم ومتحد چون‌متکی‌بفردبود بعدازمرك ملکشاه سلجوقی و وزیرکاردانش خواجه نظام‌الملك رو به تجزیه نهاد . آلب ارسلان سلجوقی در آسیای صغیر فتوحاتی‌کرده بود و یکی از افراد خاندان

خودرا بنام سلیمان مأمورساخت آن فتوحات‌را دنبال کند ودر سرزمین آناتولی هرچه‌ازخاك دولت روم میتواند تسخیر وزیرفرمان‌خود درآورد - سلجوقیان آناتولی گروهی ازطوایف مختلف ترکمان راکه در خاك های خراسان و آذربایجان حشمداری می‌کردند ، همراه‌خود به‌آسیای صغیر بردند و به تدریج مقدارمهمی ازولایات روم متصرف شدند وآنولایات‌را بطوایف ترکمان بعنوان تیول واگذار کردند .

دوران سلطنت آلب ارسلان وملکشاه با نظم و قدرت گذشت اما بعد ازمرك ملکشاه فرزندانش برای تخت‌وتاج باهم‌جنگیدند وآن خانه جنگی موجب ضعف حکومت مرکزی گردید چنانکه هرکدام ازسرداران وشاهزادگان سلجوقی درهرولایتی‌که بودند دعوی استقلال نمودند و ازآنجا که جنگهای اولاد ملکشاه مدتها دوام یافت ، مدعیان استقلال توانستند ادعای خود را استوارسازند .

در ایامی‌که اروپائیان صلیبی بخاك اسلام تاختند اوضاع سلطنت مرکزی چنان‌مختل‌بود که سلطان برکیارق درپاسخ‌نمایندگان مسلمانان شام که برای تضرع و استمداد در کرمانشاه بحضورش رسیدند گفت :

« برادرم محمدکوس سلطنت میکوبد ومرا از او باك وبیم است نه ازمشتی فرنگی‌که باتیر وکمان‌کودکانه ممکن است نابود شوند ! »

خلفای بغداد هم از هجوم اروپائیان بجانب بیت المقدس و شام چندان غمگین نبودند زیرا آن ولایات درتصرف خلفای مصر بود ودر بار بغداد درخاطر چنان می‌گذرانید که دشمنی از دور آمده بجان دشمنی دیگر افتاده است .

دولت سلجوقی روم که بعد ازمرك ملکشاه دعوی استقلال نموده بود اینك دربرابر هجوم اروپائیان تنها مانده بود و می بایست به اتکای طوایف ترکمانی که تازگی در روم سکنا گرفته بودند با دشمن مهاجم بجنگد.

الحق انصاف باید داد که سلجوقیان روم نهایت شهامت ومردانگی را ظاهرساختند زیرا هرگاه پافشاری های آنان نبود مهاجمین اروپائی ازراه آسیای صغیر به آسانی وارد ایران میشدند.

دولت سلجوقی روم درمقابل دشمنان بزرك خود دوقرن مقاومت ورزید وسلسله‌ی سلاجقه که زبان رسمی آنان فارسی و آئین دولت شان آئین ایرانی بود تااواخرعهد مغول درروم فرمانروا بودند وبعداز آنکه دیگر کسی ازشاهزادگان سلجوقی نژادباقی نماند، سلطنت روم باتصویب مسلمانان آنجا (سال ۷۰۰ هجری قمری) بشخص عثمان خان واگذارشد که اولین سلطان عثمانی محسوب میشودوخاندان آل عثمان ازاحفاد او بودند.

حضرت جلال الدین بلخی در عهد سلجوقیان بروم رفت و بمقام شیخ الاسلامی آندولت رسید وکتاب مثنوی را درشهرقونیه بنظم درآورد.

ازداستان مختصر بالا خوانندگان عزیزما متوجه میشوند که سال (٤۹۰هجری) هنگام هجوم صلیبی ها بخاك اسلام اوضاع مسلمانان دوچار اختلال بوده خانه جنگی ها ونفاق ها وفقدان دولت های مقتدر از اتحاد مسلمانان ومقاومت همگروه ایشان دربرابردشمن مانع بوده است.

حال برمیگردیم بدنباله‌ی داستان خودمان:

بطوریکه قبلا اشاره شد امپراتور روم ازصلیبی ها ومطامع آنان

بشدت اندیشناك بود و با آنان پیمان بست که آنچه از خاکهای قدیم روم که بدست مسلمانان افتاده است و اینك مجدداً فتح شود اموال ساکنین شهر و اسیران آنها بدست صلیبی ها باشد اما خود شهر تعلق بامپراتور داشته باشد .

وقتی صلیبی‌ها از استانبول راهی شدند امپراتور چند فوج نیرومند باسرداری هوشیار از خود همراه آنان فرستاد تامواظب انجام مقررات پیمان باشند . هنگامیکه فرزندان سلطان قلیج ارسلان اسیر شدند سلطان نامبرده بامپراتور پیغام فرستاد که تو باید شهر من وفرزندان مرا ازصلیبی‌ها حفظ کنی زیرا بالاخره روزی این اروپائیان بوطن‌های خود برمی گردند ودر آن روزگار اهالی روم وشخص تو وخاندانت درمعرض انتقام شدید مسلمانان واقع میشوید وتو بهترمیدانی که نیرو های عظیم اسلام درداخل ممالك اسلامی خفته‌اند و اولیای شاهنشاهی در ایران هنوز از این وقایع خبری ندارند اما چیزی نخواهد گذشت که دریای مواج از مجاهدین اسلام کوه وصحرای این مرز وبوم را فرا خواهد گرفت .

امپراتور که ازصلیبی‌ها بیمناك بود با پیام سلطان دلگرمی یافت ویکی ازرجال دانای دربارش را ازراه دریاچه بقونیه فرستاد و آنسردار شبانه پشت دیوار شهر رسیده خود را معرفی نمود . مسلمانان وی را بانردبان بالاکشیده نزد حاکم قونیه بردند واو درمجمعی ازریشسفیدان ثابت نمود که نفع مسلمانان در اینست که خود را تسلیم امپراتور کنند تاجان ومالشان محفوظ بماند مسلمانها که سخت ضعیف و بیچاره شده بودند آن پیشنهاد را بارغبت پذیرفتند .

از طرفی مجاهدین صلیبی که توسط کشتی‌ها مهمات بسیار دریافته بودند وحتی ماشین های (کله قوچی) وسنك انداز و آتش انداز ازشهر های روم برای ایشان رسیده بود شبانه تصمیم گرفتند فردا از هرجانب هجوم برده شهرقونیه را تسخیر کنند اما وقتی صبحگاهان چشم گشودند دیدند بیرق امپراتور روم برفراز دروازه به اهتزاز درآمده فوج های رومی که در اردوی صلیبی میزیستند مقابل دروازه پشت به شهر صف بسته‌اند.

سرداران صلیبی از آن حیله ومکر امپراتور لب بدندان گزیدند ودر دل بشدت رنجیدند اما ظاهراً نتوانستند چیزی بگویند و برحسب تقاضای امپراتور فرزندان سلطان را نیز بفرستادگان قسطنطنیه تسلیم نمودند.

صلیبی‌ها بعد ازمدت پنجاه روز که قونیه را محاصره کرده بودند بدون گرفتن نتیجه از محاصره دست کشیدند و طبق تنظیماتی که مابین خوددادند اردوی بزرگ را دوقسمت کرده بفاصلهٔ چندروز ازقونیه رو بشامات روانه شدند. هوا بشدت گرم بود و آب درراه‌ها کمیاب وچون آنها راه بلد حسابی نداشتند غالباً دوچارقلل مرتفع جبال وصحرا های بی آب وعلف می گشتند. ازدوقسمت اردو، قسمت اولی زیرفرمان (بوهیموند) ایتالیائی بودکه پس از تحمل مشقات به رود (گورگون) رسید.

مجاهدین صلیبی تازه چادرهای خودرا افراشته بودند،که ناگهان ازیك جانب دشت گرد برخاست وسوارانی پیشتر تاخته درفشها وعلامات سپاه اسلام را دردل گرد دیدند. صلیبیون باشتاب زنان و اطفال خودرا

بمیان اردو برده دستجات پیاده را اطراف آنها گماشتند و سواران خود را سه قسمت کرده قسمتی زیر فرمان (بوهیموند) قسمت دوم زیر فرمان (دوك دونورماندی) قسمت سوم زیر فرمان (تنکرید) قرار گرفتند.

مسلمانان صفوف خود را منظم ساخته حمله بردند اما صلیبی ها پافشاری ورزیده حمله را گذرانیده خویشتن بسختی هجوم بردند بطوری که مسلمانان ناچار عقب کشیدند وساعتی ناپدید گشتند گوئی از پیکار چشم پوشیدند اما ناگهان از جانب دیگر نمودار شده باران تیر را بسوی صلیبیون چنان باریدند که بسیاری از اروپائیان زخمی گردیده دست و پای خود را گم کردند و همین که آنها از ضعف حریف مطمئن گشتند همگروه هجوم آورده فرنگیان را از جایگاه خود حرکت داده بقلب اردو رسیده نظم پیادگان را بانیزه وشمشیر وتاخت وتاز مخصوصی که فن آنان بود برهم زدند وجمیع زنان اروپائی را اسیر خود ساختند.

درموقع اسارت زنان ، بسیاری ازسرداران واشراف اروپائی پیش تاخته جنگیدند و کشته شدند که از آنجمله (ویلهلم) برادر (تنکرید) بود.

هنگامی که فرمانده کل ، بوهیموند ، اسارت زنان را دید تدبیری بخاطرش رسیده رو بمرکزی که قلیچ ارسلان ایستاده بود همراه جمعی از دلاوران حمله برد شاید سلطان را بقتل آورد و چون سلطان نیت وی را دانست فریاد کشید (حریف شایان منست) و بجانب بوهیموند تاخته وی را ازمیدان بدر کرد ویکعده از همراهان دلیرش را بدست خود ازپا در آورد.

از طرفی یك سردار اروپائی بنام (روبرتوس) همراه گروهی از

پراکندگان صلیبی پایمردی نموده بسوی مرکزی که زنهای اسیر محافظت میشدند حمله برد وموفق شد زنان را پس بگیرد .

دراین جنك دستجات مختلف مسلمان وصلیبی اینجا و آنجا درهم افتاده ازیکدیگر بی‌خبر بودند اما عاقبت صلیبی ها شکست خورده از هم متفرق ومتلاشی گردیدند .

در همان ساعاتی که بقیةالسیف اروپائیان بفنای قطعی خود یقین داشتند ناگهان از کناردشت گرد بزرگی برخاست وقسمت دیگر مجاهدین فرنك زیرفرمان (گودافرو) بکمك باقی ماندگان رسیدند و با شدت هرچه تمامتر به مسلمانان حمله بردند . نیروهای اسلام باردیگر خودرا هریکی مقابل دوسه حریف یافته طاقت نیاورده گریختند واردوگاه ایشان با غنائم فراوان بچنك صلیبی‌ها در آمد .

این واقعه بنام جنك (رویله) نامیده شده است . بعد ازاین جنك صلیبی‌ها همه یکجا بجانب شامات براه افتادند اما سلطان قلیچ ارسلان پیشاپیش ایشان میرفت ودهات وآبادی ها را بدست اهالی آنها ویران کرده آذوقه و خوار و بار را پنهان و مسلمانان را به نقاط دور دست کوچ میداد .

این تدبیر سلطان کاررا برمجاهدین فرنك دشوار گردانید وهنوز چند روزی نگذشته بود که آذوقه نایاب شد وچون چشمه سارها و قنوات را انباشته بودند آب هم بدست نمی‌آمد . خلاصه آنکه اروپائیان با دادن تلفات فراوان خود را بخاك های ارمنستان رسانیدند .

دراین راه سردار گودافرو بشدت مجروح شد وداستانش چنین بود که

روزی در یکی از منازل سردار مزبور پیاده از اردوگاه بیرون رفته گردش میکرد ناگاه فریاد استغاثه‌ئی شنید وچون نگریست یکی از مجاهدین را دید که بارش را بپشت بسته میرود و پلنك درشتی باو تاخته است گودافرو رفت وی را نجات دهد اما پلنك برویش پرید واوزیر جانور ماند و پس از کوشش فراوان برخاست و شمشیر کشید تا پلنك را بکشد اما در آن دست پاچگی و دهشت تیغ را بران خویشتن فرود آورد در آن اثنا دیگران رسیده پلنك را کشتند اما گودافرو براثر آن زخم مدتها بیمار بود .

بند چهارم - رفتار اهل صلیب با یکدیگر

هنگامی که اردوی صلیبی رو بجانب ارمنستان میرفت دو نفر از سرداران بقصد تعقیب دستجاتی ازمسلمانان از اردوی بزرك جدا شده سیر کنان بشهر طرسوس رسیدند .

این دو نفر یکی تنکرید بود و دیگری بودوین برادر سردار گودافرو اما تنکرید زودتر از بودوین بشهر رسید واهالی که اکثر عیسوی بودند ازقدوم مجاهدین صلیبی شادمان شدند وتنکرید را بشهر در آورده بیرق اورا برفراز دروازه افراشتند .

بدنبال وی بودوین رسید وچون بیرق تنکریدرا بربالای دروازه دید سخت خشمگین گردیده فرمان داد بیرق وی را کنده بیرق مخصوص اورا بجای آن افراشتند واین رفتار که نمونه‌ئی از حسد و طمع و فساد اخلاق مجاهدین اروپائی شمرده میشود اسباب نفار طرفین شد ونزدیك بود نیروهای آنها بجان همدیگر بیفتند اما کشیشان ارمنی و ریش سفیدان شهر میانه را گرفتند و قرار شد اهالی بمیل خود یکی از آن دو نفر را

بحکومت انتخاب کنند . بالاخره آنها تنکرید را انتخاب نمودند ولی بودوین رضایت نداد ومردم طرسوس‌راتهدید نمود ، آنهاهم از بیم جان خود دروازه را گشوده بودوین را بدرون‌آوردند ومابین فرانسوی های بودوین باایتالیائی‌های تنکرید آتش فتنه درکار اشتعال بودکه تنکرید ازعقل وحزم پیروی نموده نیروهای خود را برداشته ازطرسوس بیرون رفت وخود را بشهر (موپسواسطیه) رسانید .

ازطرفی بوهیموند سردارکل یکعده سیصد نفری ازایتالیائی هارا بدنبال تنکرید فرستاده بودکه کمك او باشند زیرا همراه تنکریدگروه مهمی نبود و این سیصد نفر وقتی بشهرطرسوس رسیدندکه تنکرید از آنجا رفته بود وچون شامگاه ودیروقت بود نزدبودوین پیغام فرستادند که اجازه بدهدآنها شب درشهر بخوابند وصبح بدنبال تنکرید بروند زیرا مملکت درحال جنك و اغتشاش است و بیرون شهر با نابلد بودن ما جای امنی نیست .

اما بودوین خواهش مجاهدین همدین وهمقدم خودرا نپذیرفت وایتالیائی‌ها ناگزیر شب دربیرون دروازه خفتند وازآنجا که مسلمانان بادقت مواظب حرکات سپاهیان فرنگی‌بودند ، درنیمه شب گروهی‌برسر ایتالیائیها تاخته تمامی‌آن سیصدنفررا بقتل رسانیدند .

این‌واقعه موجب‌خجلت‌بود وین‌گردید وبرای‌رفع بدنامی بدنبال تنکرید شتافت‌وچون بشهر(موپسواسطیه) رسید ایتالیالی‌ها بفرانسوی‌ها بدگفتند وکار بستیز وآویز رسید وبعداز ساعتی جنك و خونریزی مجددا با وساطت کشیش های ارمنی باهم صلح نمودند اما بهرحال

این بود ویں دیگر نزد سربازان اردوی صلیبی نخواست بماند وبا هزار نفر از مجاهدین ببلاد ارمنی نشین کنارهٔ فرات رفت و مردمان شهر (رها - یا بلهجهٔ عربی - الرها) ازوی استقبال کردند و حاکم پیرمرد آنجا که از اشراف قدیمی روم بود اورا بجا نشینی خود برداشت اما بودوین منتظر مرگ پدر خوانده نشده آن بینوا را از فراز عمارت بزمین پرتاب کرده بکشت و بجایش حکمران چند شهر ارمنی نشین گردید .

اردوی بزرگ صلیبی ازشهرهای هراکلیا وقیساریه و مرعش گذشت واهالی آن بلاد که غالبا عیسوی بودند بامنت شهرهای خودرا تسلیم مجاهدین نمودند تا عاقبت سال (٤٩١ قمری هجری مطابق با ١٠٩٨ میلادی) سپاه صلیبی بشهر انتاکیه رسید درحالیکه حکومت انتاکیه باکوچکترین فرزند ملکشاه بنام (باغیسیان) بود . شهر انتاکیه درپناه رود عاصی واقع است و برای ورود بدانشهر باید از یگانه پلی که روی عاصی ساخته شده عبور نمود .

در داخل شهر نیمی از مردم مسلمان بودند و نیم دیگر عیسوی وچون باغیسیان از وفاداری عیسویان بهیچروی اطمینان نداشت باوجود جوانی و بی تجربگی تدبیری اندیشید و روز اول بمسلمانان انتاکیه اخطار کرد که طبق گزارش ، صلیبی ها نزدیك رسیده‌اند باید دور شهر خندق واستحکامات ساخته شود بهتراست امروز مسلمانان بدون شرکت عیسویان از شهر خارج شده کار کنند و شاهزاده بنفس خود پیشاپیش مسلمانان در آنروز فعالیت نمود روز دیگر عیسویان برای ادای وظیفه بنوبت خودبیرون رفتند وچون شامگاه خواستند داخل شهرشوند دیدند

دروازه بسته است ودر آن حال شهزاده باغیسیان بر فراز برجی آمده خطاب به عیسویان گفت این شهر تعلق بشما دارد اما حقیقت اینست که عیسویان درشهرهای دیگر با صلیبی‌ها همکاری نموده اند من بشما فعلا اعتماد ندارم خواهشمندم روزی چند در خارج شهر ودر دهات اطراف بگذرانید تا شر دشمن منقطع گردد آنوقت بخانمان خود برگردید و اماعیال واطفال شماصیانت و حفاظتش برگردن منست هرگاه میخواهید عیالات شما را بیرون میفرستم و اگر نه بمسئولیت خود آنها را راحت نگاه میدارم تا این پیش آمد پایان یابد عیسویان ناگزیر سخن ویرا پذیرفتند ولی اردوی صلیبی که بدورشهر رسید آنها هم باردوی مزبور پیوستند وبا اروپائیان همکاری نمودند.

صلیبی ها در آغاز ورود خود کوشیدند دو برجی را که برای محافظت پل درکنار رودخانه‌ی عاصی بنا شده بود و از طرف مسلمانان بشدت مدافعه میشد تسخیر کنند این کار طی سه روز انجام گرفت سپس از رود گذشته درچهار سمت شهر انتاکیه فرود آمدند و مجلس شورای جنگ تشکیل داده دروازه‌های انتاکیه‌را بدینطریق بدستجات مجاهدین تقسیم نمودند:

نیروهای زیرفرمان (بوهیموند) و تنکرید در برابر دروازه ی (باب البولوس - یعنی- دروازه‌ی پل ازحواریون عیسی) فرانسویها قسمتی زیرفرمان (روبارتوس دوفارماندیا) و (روبارتوس کونت دوشار تیزه) برابر (باب الکلب) قسمت دیگرزیرفرمان (گودافرو) برای محافظت پل رود عاصی مقرر گشتند.

درحالیکه صلیبی ها برای هجوم بشهر مشغول تجهیزات بودند و ازشهرهای متصرفی خود استادان منجنیق‌سازوماشین سازطلب میکردند و بدهات اطراف تاخت و تاز میبردند مسلمانان درون شهر هیچگونه تظاهری نمینمودند وحتی روی برج وباره هم دیده نمیشدند واین‌حالت موجب جرئت وگستاخی فرنگی‌هاگشت بنوعی که وجود دشمن را در اطراف خویش فراموش کردند وبنای عیش و نوش ورقص وکارهای دور ازعفت راگذاردند وکاربجائی رسیدکه یکروز بدستجات متفرق تقسیم شده ، بدهات اطراف شهرمخصوصاً آبادی های مسیحی نشین برای فراوانی شراب شتافته با زنان فرنگی‌واسیران غیرفرنگی‌مشغول اموری شدندکه جز وقاحت وبی‌شرمی چیزی نبود اما مسلمانان داخل شهر که گویا انتظار چنان فرصتی‌را میکشیدند ناگهان با شمشیرهای آخته از دروازه ها بیرون تاخته بجان صلیبی‌ها افتادند و آنانرا درظرف دو سه ساعت دچار تلفاتی سنگین ساخته درهم شکستند و هنگام عصر بدرون شهر برگشتند .

بعد از این جنك چند پیکار دیگرهم وقوع یافت‌که درتمام آنها شکست با اروپائیان بود .

ازطرفی هم بتدریج آذوقه وخواربار روبکمی نهاد زیرا از بلادی که درتصرف‌مسلمانان بود چیزی نمیرسید ودربلاد ارمنستان هم هرچه یافت میشد و بچنك مجاهدین درآمد بتدریج بمصرف رسید .

صلیبی‌ها بر اثر کمیابی آذوقه ومغلوبیت های پیا پی دست وپای خود را جمع کرده مشغول فعالیت شدند و بقصد ساختن برجهای چوبی

دربرابر برج های انتاکیه برآمدند چون چوب نداشتند به دهات ریخته خانه های روستائیان‌را خراب کرده چوب سقف‌هارا باردوی‌خود آوردند وچون بلد نبودند منجنیق بسازند با پرداخت انعامات گزاف چند استاد ازمسیحیان شام را استخدام کردند.

آرام آرام موسم سرما پیش آمد وامراض گوناگون شیوع یافت بطوریکه هرروز صدها تلفات میدادند ـ این وقایع آتش تندی را که دربرخی ازپیشروان مجاهدین بودکم شعله گردانید بنوعی که در آغاز تك تك و بعدا دسته دسته از اردو گریخته راه بازگشت باروپا را پیش میگرفتند وشگفت انگیزتر از همه آنکه بابا پطروس یعنی آن کشیشی که سلسله جنبان جنك های صلیبی بود پیش از دیگران رو بفرار نهاد و وقتی خبر فرار او به بزرگان اردو رسید همگانرا بشدت خشمگین ساخت وسردار تنگرید شخصاً سوار شده بدنبال وی شتافته کشیش را جبراً برگردانیده مورد ملامت و سرزنش قـرار داده وادارش ساخت سوگند یاد نماید بعد ازآنکه صدها هزار مردم را تحریك کرده بغربت وکربت وجنك وستیز کشانیده است قدری بیشتر استقامت ورزیده تـا پایان کار با صلیبی‌ها بماند وباری دیگر بجانب اروپا نگریزد.

در اثنای این احوال ازجانب خلیفه المستعلی بالله فاطمی هیئتی نزد صلیبی‌ها بسفارت آمد وسلطان مصر پیشنهاد می‌نمود که بهتراست اروپائیان ازخونریزی وبکشتن دادن نفوس خویش ودیگران بپرهیزند و تعالیم حضرت عیسی را بکارببندند ودرصورتی که صلیبی‌ها خواهان صلح شوند خلیفه تعهد مینماید کلیسا های عیسویان در قلمرو مصر یعنی درتمامی شمال

افریقا وسوریه وعربستان آزاد ودرحمایت خلافت قرار گیرد ودروازه -
های بیت المقدس برروی اروپائیان بازباشد بشرطی که زوار فرنك بدون
اسلحه وارد شهرشوند وتا یکماه در داخل شهراورشلیم (بیت المقدس)
حق اقامت داشته باشند وازهر گونه عوارض و گمرك نیزمعاف باشند.
اما صلیبی‌ها اکنون مقاصد حقیقی خودراکه کسب مال وتسخیرممالك و
غلبه کردن وفرمانروائی داشتن بود از زیر پرده ظاهر نمودند ودرپاسخ
خلیفه گفتند (سرزمین هائی را با دم تیغ تیزمتصرف شده ایم وجز با دم
تیغ ازکف نخواهیم داد.)

هنگامی که اروپائیان بخاك های سوریه وارد شدنــد خبر هجوم
آنان در بلاد مختلف اسلام پیچید ومسلمانان دور دست دانستند کــه
استمدادها وفریاد هــای سلطان قلیچ ارسلان فقط برای نجات مسلمانان
روم نبوده بلکــه خطری بزرك متوجه تمام اسلامیان است. در همان
ایامی که سفرای مصر دراردوی صلیبی‌ها بودند لشگری ازجانب حکمران
حلب بکمك مسلمانان انتاکیه روان گشت اما هنوزآن لشگر در راه
بود که صلیبیون خبرش را شنیده به پیشوازش شتافته آنرا غافلگیر و
مغلوب ساخته سرهای کشتگان مسلمانان‌را بریده دراردوی خود بسفرای
مصر نمایش دادند وحتی بارهائی ازسرهای بریده همراه سفرا نزد خلیفه
فرستادند.

در آن اثنــا خیانت عجیبی بوقوع پیوست کــه موجب سقوط
شهر شد.

آن واقعه چنین بود که: یکی ازمحرمترین همراهان شهزاده

باغیسیان مردی بنام فیروز ارمنی بود این فیروز مدتها قبل دین اسلام را پذیرفته بود و باغیسیان بشهامت واخلاص وی اعتماد کرده پیوسته با او در کار ها مشورت میکرد وسه برج مهم از باره‌ی شهر را زیر فرمان وی گذارده بود .

فیروز با آنکه بمرحمت شاهزاده درردیف امیران درآمده بود طمع جاه وجلالش روزافزون بود و چون وضع دولت سلجوقیان را در حال انحطاط میدید درصدد افتاد ازموقع استفاده کند بنابراین شبانه از بوهیموند دیدن کرد وقرار ومداری برای تسلیم شهرمابین خود گذاردند بوهیموند روزبعد سرداران صلیبی را خبرکرده با آنان راز مزبور را بمیان نهاد و برخی از جمله (کونت دوتولوز) بچنان سازشی اعتراض کردند اما درهمان موقع خبر رسید که فرمانفرمای موصل بنام (کت بوغا) ازسرداران معروف سلجوقیان همراه سپاه بزرگی بکمك مسلمانان میرسد واین خبرصلیبی‌ها را بهراس افکنده گفتند بهتراست که هر طور شده شهررا تسخیر کنیم تا میان‌چهاردیوار آن بهترازخود بتوانیم مدافعه نمائیم ورای ها در قبول پیشنهاد فیروز واعطای مال ومنصب وحکومتی که او درازای آن خیانت خواسته بود ، متفق وهم آهنك گردید .

سپس طبق ساخت وپاخت قبلی دریك روزمعین صلیبیون اردوی خودرا کنده طبل مراجعت کوفته عموماً ازاطراف انتاکیه براه افتادند و از دیده‌ناپدید گشتند وچنان شهرت دادند که چون از دوام محاصره‌ی انتاکیه سودی نبردیم بهتر چنان دیدیم کـه بمقصـد اصلی خود شهـر بیت‌المقدس بتازیم وهرچه میسازیم آنجا بسازیم، اما شب هنگام دستجات

بزرگی از زبده سواران و پیادگان همراه سرداران عمده بجانب انتاکیه برگشتند وچون بمقابل برجهائی رسیدند که بدست فیروز بود آهسته جلوآمده برحسب قرار سوت زدند ونشانی فرستادند. در آنوقت یکی ازبرادران فیروز که از خیانت برادرش مطلع نبود بیدار شده نزدیکی دشمن را احساس کرده فریاد کشید تا نگهبانان خفته را بیدار سازد اما فیروز بدان مرد پاکدل مهلت نداده با خنجر سینه‌اش را شکافت و با شتاب نردبانیرا که از پوست گاو ساخته شده بود فرو افکنده پیش قدمان صلیبی را ببالا آمدن کمك نمود.

اولین مرد صلیبی شخصی بود بنام (باییان) شخص‌دوم بوهیموند سردار خودش بود که بر فرازبرج رسید و فیروز برای اثبات یکجهتی خویشتن نعش برادر بیگناه خود را بدو نشان داد وتأکید کرد که در برج دوم برادر دیگر من سرپرست نگهبانان است اول اورا بکشید که میدانم بآسانی تسلیم نخواهد شد.

بدینگونه تمامی برج‌ها را مجاهدین صلیبی‌تسخیر کرده‌نگهبانان خفته و نیم خفته را از دم تیغ گذرانیده دروازه ها راگشوده شهرانتاکیه را شبانه غافلگیر ومفتوح ساختند وبا راهنمائی عیسویان شهر، خانه‌های مسلمانان را یکان یکان تفتیش کرده ساکنین آنرا تماماً مقتول و اموال آنانرا بغارت میبردند بنحویکه میتوان گفت جز معدودی از فراریان جمیع مسلمین انتاکیه بخاك افتادند و اما سپاهیان مسلمان قسمتی خود رابه (قهندز) یعنی کهن‌دژ که قلعه‌ی ارك است رسانیدند وقسمتی‌ازشهر بیرون‌تاختند ولی فراریها اکثر بدست‌تعقیب کنندگان‌صلیبی‌نابودشدند.

سرگذشت شهزاده باغیسیان حاکم جوان شهر از همه غم‌انگیزتر بود . در آنشب شهزاده تا نزدیك سحر در برج و باره میگشت و سحرگاهان چون بخیال خود از بازگشت دشمن مطمئن شد از رفتن به کهندژ چشم پوشیده در عمارتی که توی شهر داشت استراحت کرد ولی ناگهان بصدای شیپور خطر از خواب عمیق برجسته خبر خیانت فیروز را شنیده بیخودانه از دروازه‌ی دیگر همراه گروهی از سواران رو بفرار نهاد وچون نزدیك بچهار فرسنك از شهر دور شد وحالت خواب آلودگی از سرش بدر رفت غفلتاً متوجه عمل خویش گشته فریاد کشید (تف بر من که ناموس مسلمانان را درچنگال دشمن رها کرده جان خود را بدر میبرم !) این بگفت ومدهوش وبیهوش اززین بزمین افتاد همراهان که ببالین وی آمدند دیدند شهزاده‌ی زیبا ودلیر که تا این لحظه جوانی بیست و چند ساله بود همچون پیری نودساله مینماید وگوئی چیزی از نیروی حیات در او باقی نیست ناگزیر ویرا بهمان حال رها کرده راه فرار خود را دنبال نمودند وساعتی بعد یکی از روستائیان ارمنی ببالینش رسیده او را در حال نزع یافت وسرش را بریده برای صلیبی‌ها به انتاکیه ارمغان برد !..

محاصره‌ی انتاکیه مدت نه ماه طول کشید و روز سوم ماه ژون فرنگی سال (۱۰۹۸) میلادی بدست اروپائیان تسخیر گشت .

اروپائیان بعد از تسخیر شهر وقتل عام مسلمانان در صدد بودند کهندژ یعنی قلعه‌ی شهر را که مرکز استحکامات بود وسپاهیان مسلمان آنرا دفاع می‌کردند بدست آورند ولی موفق نشدند - بنا بر روایت ابن اثیر فرنگی ها مدت دوازده روز بعد از فتح انتاکیه جشن گرفتند

و تمام روزوشب مشغول عیش وطرب بودند و بروایت سید حریری سیزده روز چنانکه قاضی ابن خلدون نیز سیزده روز می نویسد و این جشن بعد ها مابین صلیبیون هرساله تکرار می گشت - دراثنای آن عیدخبر رسید که جرگهٔی از فرمانروایان بلاد مختلف اسلامی با نیروی مهمی از مسلمانان بشهرانتاکیه نزدیك آمده اند - در اینجا یاد آورمی شویم که در دربار بنی عباس ازعهد خلیفه معتصم خریداری غلامان ترك برای خدمات خصوصی وجنگی آغاز گشت و آن غلامان بخوبی تربیت میشدند و ادبیات وعلوم وموسیقی وفنون جنك را به آنان درس میدادند سپس وارد خدمت گشته بتدریج بمقامات بلند میرسیدند بطوریکه یکزمانی اختیار جان ومال وتخت وتاج خلفا یکجا بچنك غلامان ترك افتاده بود

دراین عهد که فرنگیان صلیبی بکشور های اسلامی هجوم آوردند دربسیاری از ولایات عمده فرزندان غلامان ترك بغدادی و یا سرداران سلجوقی حکومت داشتند.

یکی ازغلامان ترك که درعصرخود برهمگنان پیشی جسته سروری یافته بود شخصی بود بنام (کت بوغا) کـه فرما نروائی موصل را داشت کت بوغا که دارای مکنت و قدرت و حسن شهرت بود براثر تشویق و تهییج مقامات مختلف اسلامی بقصد جهاد از موصل جنبیده به محلی پر آب وعلف موسوم به (مرج دابق) آمـده اردو زدو دیگر امیران و سرداران مشهور از حدود شام وجزیره بر اثرفشار مسلمانان با سپاهیان خویش نزد وی مجتمع گشتند تا پس ازگرد آمدن گروهی مانند دقاق پورتتش از ارکان خاندان سلجوقی و اتابك طغرل تکین وجناح الدوله

و ارسلان تاش وسقمان پور آرتق و سرداران عمده‌ی دیگر ما بین‌خود کت‌بوغا را بفرماندهی کل انتخاب کردند وازمرج دابق‌بقصد جهاد عازم انتاکیه شدند .

کت‌بوغا فرمانده‌کل‌مسلمانان هرچند صفات خوبی مانند شهامت وصفای نیت داشت اما بدبختانه مردی بسیار مغرور وخود پسند بود و در نتیجه‌ی نخوت و تکبروی ازهمان آغاز کار سرداران و حکمرانان همرکابش که هر کدام دعوی استقلال وهمسری با او داشتند قلباً از حرکات ورفتار آمرانه ومستبدانه‌ی وی رنجیدند ، بالاخره سپاه بزرگ اسلام به انتاکیه رسید وفرنگیان با عجله و شتاب شهررا استحکام داده درون حصارمتحصن شدند ونیروهای اسلام ازهرجانب گرداگرد انتاکیه راگرفتند .

دوسه مرتبه اروپائیان بقصد پیکار از حصار بیرون آمدند امـا بسختی شکست خورده بشهر گریختند .

بتدریج خواربار محصوران تمام شد و بیم و وحشت بر همگان استیلا یافت وچون دهات و قصبات اطراف شهررا هم صلیبی‌ها خودشان ویران کرده بودند آذوقه بدسترس آنها نبود.

آرام آرام کاربجائی رسیدکه بزرگان و سرکردگان اسب های سواری خودراکشته میخوردند ومردم عادی ازگوشت مردگان حیوانی وانسانی‌ارتزاق‌میکردند وچون احوال بدینموال رسید سران وپیشوایان قوم جمع شده تصمیم گرفتند از مسلمانان تقاضای امان نمایند و شهر را تسلیم کرده باروپا برگردند . اماکت‌بوغا تقاضای آنانرا نپذیرفت وحال

آنکه اغلب امرائی که همراه وی بودند میخواستند آن تقاضا پذیرفته شود .

کار قحطی در داخل شهر به منتهای شدت رسید بطوریکه مردم دیدند یکی از بزرگترین اشراف اروپا بنام (کونت دوفلاندرا) از گرسنگی در کوچه های انتاکیه گردیده صدقه میطلبید و دیگران بحال وی می‌گریستند بسیاری از مردم تاب قحطی نیاورده شبانه از باروی شهر خود را بزیر افکنده میگریختند و به اسارت مسلمانان درمی آمدند اما خشنود بودند که غذای کافی پیدا میکنند - وضع سخت محصورین برمسلمانان مشکوف بود و هرروز انتظار میکشیدند که فرنگی ها بلا شرط تسلیم شوند کم کم نیروهای صلیبی ازجنك وپیکار منزجر گردیده برای ادای وظیفه هنگام نوبت سرخدمت نمیرفتند و (بوهیموند) سردار کل که چنان دید حکم داد خانه های آن دسته از مردم وظیفه ناشناس را که جمعی انگلیسی و فلاندری بودند و دریك کوچه سکنا داشتند سربازان آتش بزنند . آتش از آن کوچه بنقاط دیگر سرایت کرد وخسارت فراوانی به سایرین رسانید و حال آنکه کیفر مزبور کسی را بـر سر غیرت نیاورد .

در اثنای آن احوال از طرف کشیش ها هر روزخوابی تازه برای مردم جعل و نقل میشد که غالباً متضمن وعده‌ی نجات بود از آنجمله کشیشی از اهالی مارسیل بنام پطروس گفت :

« دیشب درخواب حضرت اندریاس - یکی ازحواریون عیسی را دیدم که گفت : (در این شهرانتاکیه درکلیسای برادرم پطروس خنجری

مدفون است واین همان خنجری است که با آن به پهلوی مسیح زخم زدند . هر گاه شما آن خنجررا بدست آورده پیشاپیش سپاه برافرازید البته مظفر ومنصور خواهیدشد) پطروس مدعی بود که من سه‌بار همین خواب را دیده‌ام سپس توصیه کردمردم تا سه روز روزه بگیرند و به‌دعا وزاری و عبادت بگذرانند آنگاه چهارمین روز دوازده نفر نیمی از روحانیون و نیمی ازاشراف بعنوان نظارت‌وسرپرستی‌انتخاب کرد ودرون کلیسا نزدیك محراب بکندن زمین پرداختند وجز آن دوازده‌نفر احدی را رخصت حضور در عملیات ندادند .

آنروز تا شامگاهان هرچه زمین راکندند چیزی یافت نشد ، اما بعد از غروب آفتاب که هوا بکلی تاریك شد آن‌کشیش خودش درون گودال‌رفت وپس‌ازساعتی کاوش فریاد کشید که خنجرپیدا شد ! وخنجری دردست ازگودال برآمد این عمل درروحیه وقلوب صلیبیون اثرعجیبی کرد .

همگی شاد شدند و همگی گرسنگی‌ها و قحطی ها را فراموش نمودند همان شب مردم عموماً در کلیسا ها گرد آمده سوگند خوردند که از روی جان فردا بجنگند و روز بعد مسلمانان کـه منتظر تسلیم آنها بودند مشاهده کردندکه دروازه هاگشوده شد ودسته دسته ده نفر بیست نفر صلیبی ها بیرون آمده درکناری جمع میشوند در آنحال از مسلمانان کسانیکه هوشیار وفرزانه بودند گفتند بهترآنست که‌دستجاتی از نیروهای چالاك در دوطرف دروازه بگماریم تا هر قدر از فرنگی ها بیرون می شتابند همانجا محصور ونابود شوند ولیکن کت‌بوغا فرمانده

کل آن نقشه را انکار نموده نپسندید زیرا گمان میبرد که فرنگی ها بقصد تسلیم شدن ازشهر بیرون می‌شتابند با این وصف برخی از امیران سخن کت‌بوغا را نشنیده دستجاتی مأمور کردند و آنها نخستین مردم صلیبی‌را مورد هجوم خود قراردادند . اما همین که کت‌بوغا رفتار آنان را دید شخصاً جلو تاخته دستجات مزبور را با جبروعنف ازسرعیسویان برگردانید .

ساعتی بعدکه تمامی جنگ آوران صلیبی از شهر بیرون آمدند فرماندهان آنها نیز آمده قشون خود را بدوازده قسمت تقسیم کرده صفوف‌خویش را برای رزم وپیکار آراستند .

درآن هنگام کت‌بوغا از خواب خوش برآمده باتعجب بپرچمی که بالای برج افراشته شده بود نگریسته دید رنگ پرچم سیاه است و فهمید که خروج صلیبی‌ها برای شکار کردن بوده نه شکارشدن و بی‌سبب اوفرصت را ازدست مسلمانان گرفته است ازاین روسخت پشیمان گشت اما پشیمانی را سودی نبود .

خلاصه آنکه کت‌بوغا نیز به‌آرایش صفوف پرداخت ودسته‌هائی ازنیروهای شام وحلب را مأمور کمین‌گاه ساخت تا از پشت شهر چرخ زده در وسط کارزار از دنبال دشمن هجوم آورده ارتباط فرنگیان‌را با شهرقطع کنند .

اما متأسفانه نیروهای مزبور که سردارانشان از کت‌بوغا رنجیده بودند هرگز وارد جنگ نشدند و از انجام وظیفه پای خود را پس کشیدند .

درصورتی که مسلمانان دیگرازسر صدق و صفا جنگیدند و تـا آخرین نفس بقصد نوشیدن شربت شهادت ایستادگی نمودند .

نیروهای صلیبی سخت کوشیدند وچون شمار آنان خیلی بیش از مسلمانان بود توانستند آنانرا احاطه نمایند و در آن حال می بایست نیروهای کمین بمدد برسند که نرسیدند وسپاه اسلام بادادن تلفات سنگین درهم شکست از مسلمانان دستجاتی مقاومت ورزیده بـه نیت شهادت جنگیدند تا کشته شدند تعداد کشته شدگان تا هفت هزار نفر برآورد شده است .

شکست مزبور در ماه ژون سال (۱۰۹۸) میلادی روی داد .

در این پیکار غنیمت بی‌حساب نصیب فرنگیان گردید . تا زمان شکست مسلمانان، سربازان باغیسیان کهن دژرا مردانه نگه داشتند اما همین که مغلوبیت هم کیشان خود را دیدند دست و دل آنان نیز سرد شد وقلعه را رهاکرده گریختند .

صلیبی‌ها پس‌از فتح درصدد برآمدند برای حکومت شهرانتاکیه یکی ازسرداران را انتخاب کنند واین‌امر باعث گشت که مابین بوهیموند و کونت دوتولوز که هردو خواهان فرمانروائی بودند نقار و خصومت پدید آید . ازطرفی بیماری وبا درانتاکیه پیدا شد و بسیاری از افراد و از سرداران‌را تباه ساخت ازجمله کشیش (او هماردومونتیل) نماینده‌ی پاپ که نخستین بیرق سرخ صلیبی را او بدست گرفت بمرض وبا جان سپرد ودرهمان گودالی که خنجرمشهورگویا از آنجا پیدا شده بود واقع درکلیسای پطروس مدفون گردید .

صلیبی‌ها بعد از انتخاب بوهیموند به فرمانروائی انتاکیه از آنجا بقصد فلسطین راهی شدند و نخست بشهر (معرة النعمان) رسیدند و اهالی شهر که ازچند طایفه بودند متحد شده برج و باره را استحکام داده به مدافعه پرداختند وصلیبی‌ها پس ازچند روز که دیدند تسخیرشهر آسان نیست بساختن آلات لازم اقدام کردند. از جمله برجهائی درست کردند که اوستادان سوریه می‌ساختند - آن برج ها بلند تر از باره‌ی شهر بود وسربازانی که درطبقات بالا می‌ایستادند کوچه های شهر را از آنجا می‌دیدند وچون روی شانزده یا ۳۲ چرخ بزرك بنیاد میشد ، با سهولت دراطراف باره وخندق نقل و انتقال می‌یافت . بعلاوه در طبقات بالای برجها پل متحرکی آماده بودکه هرگاه برج بدیوار شهر نزدیك میرسید آن پل را می‌انداختند وسربازان مهاجم ازبرج چوبی بدیوارشهر منتقل می‌شدند - روز اولی که برجها بکار افتاد مدافعین شهر مردانه کوشیدند ومهاجمین را عقب راندند اما همینکه شب شد یکی از طوایف مدافع ازهمشهریان دیگر رنجیده قسمتی از باره راکه سپرده‌ی ایشان بود رها کرده بخانه های خود رفتند سایر طوایف که آن رفتار را دیدند ازروی تعرض یا تقلید آنها نیز سهمی خود را رها نموده بخانه برگشتند و آن حالت یعنی خالی بودن برج وباره ازمدافعین نزدیك سحر بر فرنگیان کشف شد و آنها با شتاب نردبانهاگذارده بالا رفتند و بفوریت دروازه راگشوده سپاه بشهروارد گردید .

صلیبیون مدت سه روز درشهرمعرةالنعمان بقتل عام پرداختند و سزای نفاق و خود خواهی‌را بتمام طوایف‌مقیم آنجا عاید ساختند تعداد

کشته شدگان را در شهر مزبور بالغ بر یکصد هزار نفر نوشته انـد .

فرنگیان مدت چهل روز در آن شهر اقامت جسته سپس بشهر (عرقه) شتافتند ومدت چهارماه دور عرقه را محاصره کرده کوشیدند تا باره‌ی شهررا ازچندجاسوراخ نمودند امابراثرمقاومت سخت‌مسلمانان نتوانستند داخل شوند درآن اثنا حکمران قلعه‌ی معروف (شیزر) که منقذ فرزند مقلدبن مسیب بود به‌کمك اهالی عرقه شتافت و با پرداخت مبلغی نقد به صلیبی‌ها صلح کرد وآنها عرقه را ترك گفته عازم ولایت حمص شدند .

حکمران حمص جناح الدوله بود وچون فتور وسستی‌مسلمانان وبی اتفاقی آنانرا میدانست ، از روی عاقبت اندیشی با فرنگیان صلح کرده ، مبلغی پرداخته ولایت حمص را از رزم و پیکار نجات داد .

از آنجا سپاهیان صلیبی رو بمقصد اصلی و اساسی خود یعنی رو بجانب بیت‌المقدس‌که شهر اورشلیم است شتافتند در آن اوان اوضاع بیت‌المقدس وسایربلاد فلسطین‌چنان بود که سلطان الب ارسلان‌سلجوقی آنولایت را بفرزند خود موسوم به (تتش) داده بود وتتش که خودش درایران در دربار پدر و بـرادرش ملکشاه میزیست ولایت فلسطین را به یکی از امرای ترکمان بنام (سقمان پور آرتق) واگذارد .

سال ٤٨٨ قمری هجری - تتش اثنای جنك بـر ضـد برادر زاده‌ی خود سلطان برکیاروق درنزدیکی تهران بقتل رسید و کشته شدن تتش دربار مصررا بفتح فلسطین امیدوارساخت ، چنانکه سپاهیان مصری به بیت - المقدس تاخته بعد ازچهل روز محاصره شهررا مفتوح و امرای سلجوقی

را آواره کردند. بنا براین از تاریخ شعبان ۴۸۹ ولایت فلسطین تابع خلافت فاطمی مصر بود وهنگام هجوم صلیبیون، حکمران بیت‌المقدس یکی ازامرای مصرملقب به افتخارالدوله بود.

فرنگیان اثنای نهضت خود بسوی بیت‌المقدس نخست بشهرمعروف و مستحکم عکا رسیدند ولی حکمران عکا به پیشواز ایشان آمده گفت ما تابع افتخارالدوله هستیم و همین که شما شهر بیت المقدس را تسخیر کنید ما نیزبی درد سر و بی‌توقف تسلیم شما میشویم.

سرداران صلیبی آن سخن را معقول دیده از عکا گذشتند و در سرزمین‌های شمالی شامات گردش میکردند و اهالی شهر ها برای دفع شر آنها هرکدام جداگانه با پرداخت مبالغی زر قرار ومداری با آنان مینهادند و ولایت خود را از قتل وغارت محفوظ میداشتند.

درسرزمین لبنان اهالی‌شهر(ارکاس) ازفرنگیان استقبال نکردند بلکه برخلاف دروازه‌هارابسته‌باانداختن سنك وتیردست بردند. درآنجا نیرو های صلیبی بچند قسمت تقسیم شدند یك قسمت زیر فرماندهی (رایموند) و (تنکرید) اطراف ارکاس را محاصره نمودند.

قسمت دوم که مرکب‌بود ازسپاهیان‌انگلیسی- فنلاندی -هولاندی بجانب لاذقیه حمله بردند و درآنجا بوهیموند از رفقا مرخصی گرفته برای سرکشی بولایت انتاکیه که به‌وی تعلق داشت رفت تاامور را نظم دهد ودرتاریخ معین باردوگاه عمومی‌درمقابل بیت‌المقدس ملحق شود.
قسمت سوم‌بفرماندهی گودافرو بشهرجبله نزدیکی لاذقیه تاخته‌آنجا را محاصره کرد. قسمت‌چهارم زیرفرمان (رایموند دوتوزان) بشهرطرطوس

تاخت واهالی آنجا همینکه خبر هجوم فرنگیان را شنیدند شهر خود را رها کرده گریختند و صلیبی ها شهر خالی را بدون درد سر بتصرف در آوردند .

قسمت اول ازصلیبی‌ها که شهر ارکاس را درلبنان محاصره کردند ، پس ازمدتی چون مدافعات دلاورانه‌ی اهالی ، آنانرا فرسوده ساخت آنجا را رهاکرده رو به بیت‌المقدس راهی شدند ودرراه باحکمران‌طرابلس پیکاری نموده مبلغی (نعل بها) از وی گرفته گذشتند و در نزدیکی بیت المقدس جماعتی از عیسویان شهر بیت اللحم که میگویند زایشگاه حضرت عیسی بوده است به استقبال صلیبی ها شتافته مدد خواستند و سردار تنکرید همراه سیصد سوار شبانه باتفاق اهالی بشهر بیت اللحم رفته بیرق صلیبی‌ها را برفراز دروازه‌ی آنجا افراشته باز با همراهان خود به اردو برگشت و روز دیگر همگان متفقاً بمقابل برج و باره ی بیت المقدس رسیده اردو زدند .

چهار قسمت مختلف صلیبیون درطول یك هفته پیاپی وارد شده گرداگرد اورشلیم فرود آمدند سپس مجلس شورای جنك تشکیل و نقشه‌ی محاصره را طرح وتصویب نمودند .

از آنجاکه مقصد اصلی وبهانه‌ی اساسی جنگها و تلفات عظیم و خونریزیهاتسخیر بیت‌المقدس وتطهیر قبر حضرت‌عیسی بود هنگام محاصره‌ی آن شهر تمامی افراد فرنگی ازبزرك و کوچك مشارکت جستند تا از ثواب جهاد بخیال خود سهمی برده باشند .

طبق نقشه ازدروازه‌ی هیرودوس درشمال‌شهر تا دروازه‌ی‌استفانوس

مقدس، بفرماندهی دوك دونورماندی - و كونت دوفلاندر - و تنگرید سپرده گشت - قسمت دیگر از حدود كوه جلجله و دروازه‌ی دمشق تا دروازه‌ی یافا بفرماندهی گودافرو - واستاكیوس - و بودوین دوبورك واگذارشد. درجناح‌راست سردارگودافرونیروهائی‌زیر فرماندهی كونت دوتولوز - ورایموند دواورانژ - و ویلهلم دومونت بلیه‌ر - و كاستون دوبیره - صف آرائی نمودندكه اطراف كوه صهیون سمت جنوبی وغربی شهر بود . شهر بیت‌المقدس‌دودیوارداشت، یكی باره‌ی داخلی كه تازه‌ساز بود ودیگری خارجی كه قدیمی بود .

صلیبی‌ها با ماشین های كله قوچی كه استادان شام بـرای ایشان ساختند دیوار خارجی را بهر زحمتی بود شكسته از شكاف آن داخل شده بدیوارتازه ساز درونی رسیدند. اما شكستن آن دیوارآسان نبود زیرا مدافعان دلیر از فراز باره دائم سنك و تیر و آتش برسر مهاجمین میریختند .

عاقبت فرنگیان نردبانهائی از پوست گاو با ریسمان ابـریشمی ساختند وبرسرآن چنگك‌های تیز فولادینی‌قراردادند - ریسمان ابریشمی را مانندكمند ببالا پرتاب میكردند وپس از آنكه چنگك هـای پولاد به‌كنكره های باره محكم می‌چسبید افراد مهاجم از پلكان پوستی بالا میرفتند . اما این تدبیر هم‌ثمری‌نداد زیرا روزی ازهرجانب با آن‌كمند ها دلاوران فرنك بالا رفتند ولی دلیران مدافع‌آنان‌را زده‌كوفته ازفراز باره بزیرانداختند . درهمان‌اثنا ازحیث‌آب‌آشامیدنی هم كاربرصلیبیون دشوارگشت . زیرارود خانه‌ی سلوان‌درپیش آمدن موسم‌تابستان خشك

میشود وقنات ها و کهریزها راکه دراطراف شهر بود بفرمان افتخارالدوله حکمران بیت‌المقدس انباشته ویران ساخته بودند پیروان صلیب برای تحصیل آب در عذاب بودند که بآنان بشارت رسید دسته‌هائی‌از کشتی های اروپا حامل انواع لوازم وآذوقه و مایحتاج صلیبیون اینك بساحل رسیده است .

فرنگیان با دلشادی و مسرت فراوان گروهی را بکنار دریا فرستادند وآنها وقتی آنجارسیدند خبریافتند که جهازات و ناوهای‌جنگی مصر بفرمان خلیفه‌ی فاطمی کشتی های فرنك را دنبال کرده همگی را مغلوب ونابود ساخته‌اند . اما این واقعه هنگامی‌روی‌داده که محصولات کشتی‌ها بخشکی انتقال یافته بوده است .

صلیبیون از آن پیش آمد شکر خدا را گزارده مجموع اسلحه ومهمات ومایحتاج و آذوقه را بارکرده باردو فرستاند در آن هنگام یکی ازعیسویان سوریه به صلیبی‌ها جنگلی نزدیك حدود سامرا نشان داد و آنها چوب فراوان از آن جنگل بریده با عراده هـای گاوکش باردوگاه بردند وبا آن چوبها سه‌برج بلند سه طبقه ساختند که برداخل شهر تسلط داشت وهم پل‌متحرك برفرازآن بود و نیز منجنیق های‌سنك انداز وکله قوچی ساختند .

اینجا بایدیك نکته‌ی مهم‌را بیاد آوریم که شهر بیت‌المقدس‌علاوه برآنکه برای یهود عبارت از ارض مقدس و ارض موعود وبستره‌ی‌نبوت ومعنویات بنی اسرائیل محسوب میشود ، نیز برای عیسویان عالم همان مقام را دارد زیرا مدفن مسیح آنجاست ، برای مسلمانان هم دومین ارض

مقدس ودومین خانه‌ی خدا و نخستین مرکز قبله است زیرا بطوریکه درقرآن مجید نیز تصریح شده‌است مسلمانان درآغاز ظهوراسلام رو به شهر بیت المقدس نماز میگزاردند سپس آیات مربوط به کعبه نازل گشت وقبله رو به مکه بر گشت .

شهر بیت‌المقدس مرکز مسجد اقصی میباشد که در قرآن مجید طی آیات مربوط به معراج رسول (ع) نام آن مسجد بمبارکی وقدوسیت یاد شده است .

روز پنجشنبه ۲۲ ماه شعبان سال ۴۹۲ هجری قمری مطابق ۱۴ ژویه سال ۱۰۹۹ میلادی بامدادان هجوم صلیبیون ازهر جانب شهر آغاز گشت وهرسه برج را باگاوهای نر روبدیوارشهر بحرکت‌درآوردند و سردارگودافرو در سومین طبقه‌ی یکی از آن برج ها پشت سپر نشسته فرمان میداد - ازجانب دیگر شهر، منجنیق ها وکله قوچ ها بر باره ی شهرمیکوفتند و برفرق‌مدافعان واهالی‌بی‌سلاح بیت المقدس که در کوچه وبازار وصحن خانه ها بی‌خیال میگذشتند سنك وآتش و تیرزهرآگین میباریدند . اما نیرو های اسلام بی باکانه با آن هجوم غیظ آمیز مقابله نموده با روغن زیتون گلوله های آتشین بجانب برجها می‌انداختند وهر جاکه مهاجمین ازفراز برجهای متحرك پل به باره می‌انداختند که‌عبور نمایند، مسلمانان با ضرب شمشیر وتبرزین وپرتاب کردن زوبین آنان را زده برمیگردانیدند وبدین طریق آن روز بشام رسید ومثل آن‌بود که شهرمقدس ازخطرجسته باشد .

روزدوم‌چون وضع‌هجوم‌بدرستی برمسلمانان‌روشن‌شده‌بود، اکثر

نیروی خود را بجانب برجی که مسکن سردار گودافرو بود توجه‌دادند وتقریباً عمده‌ی سپاهی راکه زیرفرمان‌دوك دولورن بود ازپا درآوردند ودر سمت جنوب ومغرب یکی ازبرجها را با پرتاب‌کردن آتش پیا پی بطوری سوزانیدند که ازنیروهای درون برجها کمتر کسی توانست خود را نجات دهد و آن حریق فتح مسلمانان را تأکید نمود بنوعی که فریاد شادی آنها بلند گردید .

اما درهمان وقت خبرسقوط شهر دست و دل دلیران اسلام را از کار انداخت .

علت سقوط شهراین بود که از برج گودافرو آتش فراوانی روی ماشین های مسلمانان ریخته میشد تا آنجاکه یکی از ماشین هـا روی باره آتش گرفت ودرآن حال بادی سخت وزیدن‌آغازید و شعله ولهیب آتش را بساختمانهای دیگرسرایت بخشید و فرو ریختن آتش و شدت دود سپاهیان مدافع را ناگزیر بترك باره گردانید وگودافرو که شخصاً متوجه احوال بود موقع را مغتنم شمرده پل را از برج متحرك بروی دیوار افکنده خودش نخستین کسی بود که بفراز باره آمد وبدنبال وی دلاوران فرنك هجوم آوردند ودیگرمجال بازگشت بنیروهای مدافـع ندادند ودروازه ها راگشودند تامهاجمین بشهر ریختند و اینواقعه عصر جمعه ۲۳ شعبان روی داد .

مجاهدین صلیبی که بشهر بیت‌المقدس وارد شدند نه برمردنه بر زن نه بپیرونه بجوان نه بکودکان شیرخوار نه به زاهدان گوشه نشین ترحم نمودند ، هرکس را پیش روی خودیافتند ازپای درآوردند .

مدت یك هفته قتل عام دوام داشت وفقط درمسجد اقصی هفتاد هزار نفر را بقتل آوردند که تمامی آنها از زاهدان و گوشه نشینان بودند و هر کدام از قطعه ئی از قطعات عالم بآنجا مهاجرت کرده بودند .

این رفتار دور از انسانیت یعنی کشتار مردمان بی‌سلاح و غیر جنگی هرگاه در آن عصر ازاروپائیان سرزده آنقدرها مورث حیرت نیست زیرا در همین عصرخودمان یعنی درسال‌های ۱۹۱۱- ۱۲-۱۹۱۳میلادی دولت ایتالیا از گرفتاریهای عثمانی که دوچار انقلاب مشروطیت بود استفاده کرده ناگهان بسرزمین لیبی‌هجوم آورد که ملك عثمانی بود و نیز ملت‌های بالکان مثل بلغاروصرب وغیره در بالکان برضد سلطنت عثمانی که قرنها تابع وی بودند بر اثر تحریکات امپراتور روسیه و سایر دول بزرك اروپا قیام وطغیان نمودند .

عملیات فجیع سربازان ایتالیا درلیبی و رفتار وحشیانه‌ی کمیته‌چی های بلغاردر بالکان بامسلمانان‌وعیال و اطفال‌خردسال‌ایشان‌طوری قساوت آمیز بودکه بسیاری ازجرایدو ونویسندگان بیغرض اروپا برضد آن عملیات اعتراض نمودند اما ازطرف‌دولتهای بزرك کمترین توصیه و سفارشی برای منع وحشیگریها بعمل نیامد، لیکن روح عدالت جهانی انتقام آن حرکات را یك سال بعد (۱۹۱٤) باایجاد جنك عمومی وعالم گیر از اروپای سنگین دل وقسی القلب بشدت هرچه تمامتر گرفت .

بعد از قتل‌عام بیت‌المقدس صلیبی ها دریافتندکه یهودیان عموماً درمعبد های خود پناه برده اند وگروه بزرگی‌نیزازمسلمانان درمحراب

داود نبی متحصن شده‌اند . بنا براین مجلس شورای اروپائیان تشکیل و مقرر گشت تمام آنها قتل عام شوند . اما مسلمانانی که در محراب داود بودند اغلب سلاح داشتند و مانند مسلمانان مسجد اقصی بی دندان و چنگال نبودند از اینرو بعد از سه روز جنك سخت سرداران صلیبی مصلحت دیدند که بآنان راه بدهند وشبانه راه دادند بطوریکه جمیع مسلمانان با عیالات خود از محراب داود با آرایش جنگی خارج و از شهر بیرون شده بجانب عسقلان رفتند . امـا یهود راکه شامل چندین هزار مرد وزن واطفال بودند صلیبی‌ها درآتش نابود ساختند بدین‌طریق که معابد آنان را ازهرجانب آتش زدند ودر مقابل درهای معابد نیز آتشی عظیم افروختند که ازهیچ طرف راه فرار باقی نماند و پس از دو روزکه فریاد وفغان اطفال وزنان بگوش میرسید ، بـالاخره جمیع آن بینوایان خاکسترشدند .

ازمسجد اقصی اموال عظیمی نصیب صلیبیون گشت که از آنجمله بیست قندیل بزرك زر خالص و یکصد و پنجاه قندیل سیم خالص و یك تنور بزرك نقره بود .

پس ازتکمیل فتح بیت‌المقدس سرداران صلیبی برای فرمانروائی آنجا بجان هم افتادند وعاقبت یك هیئت ده نفری مرکب‌ازچند روحانی وچند سردار انتخاب شدند و آنها مأمور انتخاب پادشاه گشتند و آن هیئت موفق گشت مطامع کشیشان را کـه بشدت آرزومنـد سلطنت بیت‌المقدس بودند مقطوع وسردارگودافرورا بپادشاهی برگزینند،سردار گودافرو ازقبول تاج سلطنت امتناع ورزیده گفت درشهری که تاج خس

وخار برفرق مسیح نهادند ، من هرگزتاج جواهرنشان بر سر نمیگذارم ونیز عنوان پادشاهی را نپذیرفته خود را (حامی قبرمسیح) لقب داد .

شهر بیت‌المقدس ، بطوریکه قبلا یاد شد نخستین قبله‌ئی بود که مسلمانان رو بآنجانماز گذاردند وبعدازآنکه قبله بجانب کعبه برگشت، باز هم دومین شهر مقدس اسلام شمرده میشد . از اینرو میتوان سنجید که تسخیر آن ولایت بدست عیسویان صلیبی چه تأثیر مهیب و دهشت انگیزی درعالم اسلام داشته است . ویژه آنکه قتل عام کردن هزاران تن ازعباد وزهاد وعارفان وگوشه گیرانی که از دورترین نواحی جهان بدانجاهجرت کرده درمسجداقصی‌معتکف ومنزوی شده‌بودند وهر کدام ازآنها درمقام خودموردارادت وسرسپردگی‌هزاران مردم دیگربودند، طبعاً برشدت وهیبت واقعه می‌افزود .

براثر سقوط بیت المقدس هیئت هائی از بزرگان و نمایندگان ولایات سوریه وعراق وآناتولی رو ببغداد شتافتند وفریاد وضجه درآن شهر عظیم برخاست . خلیفه‌المقتدی بالله عباسی مجلسی بزرگ در دربار خود تشکیل داد ونمایندگان فلسطین وسوریه گزارش وقایع را درآن مجلس بتفصیل بیان نمودند و خرد وکلان ، وضیع و شریف هرکس حضورداشت همگی گریستند . سپس روزجمعه درنماز جمعه و درجمیع مساجد ازجانب نمایندگان‌سوریه وفلسطین سخنرانیهائی شد وفریاد ناله وگریه وغلغله‌ی خشم واندوه درآسمان شهر بغداد پیچید .

چندروز بعد هیئتی مرکب ازعلماومشاهیر ومفتیان وقضات مرکب ازاشخاصی که نام‌میبریم‌ازطرف خلیفه‌مأمورشدند بدربارسلطان برکیارق

سلجوقی به‌همدان رفته وی‌را وادارسازند که بمقابله‌ی دشمن شتابد اما بطوریکه قبلا اشاره نمودیم بر اثرخانه جنگی واختلاف برادران یعنی برکیارق ومحمد، هیئت محترم مزبور ازمأموریت خود نتیجه‌ئی حاصل نکرده ناامید ببغداد برگشت .

هیئت مزبور مرکب بود از : قاضی ابوسعید هروی قاضی فلسطین وشام - قاضی ابومحمد دامغانی - ابوبکر چاچی - ابوالقاسم زنجانی - ابوسعید حلوانی کرمانشاهی و دیگران. واقعه‌ی دوم که بلحاظ تکمیل تاریخ هجوم اول صلیبی باید یاد شود، واقعه‌ی عسقلان بود .

عسقلان یکی ازشهرهای معمورومهم‌سوریه بشمارمیرفت - هنگامی که خبر سقوط بیت‌المقدس بمصر رسید، دولت مزبور بسختی کوشیده سپاهی زیرفرمان وزیر «ملك‌افضل شاهنشاه‌امیرالجیوش» بفرمان خلیفه‌ی فاطمی بسیج گردیده بسوی فلسطین روان گشت - بعد ازورود آن اردو بنزدیکی شهرعسقلان ملك افضل که فرمانده کل بودهیئتی‌را بسفارت‌نزد صلیبی‌ها فرستادوامرای‌صلیبی‌هیئت مزبوررا با ملایمت و مدا را پذیرفته بازگردانیدندبنوعی که گمان‌جنگجوئی دردماغ‌اعضای آن‌هیئت‌پیدانشد .

آنگاه بلافاصله نیروهای زبده‌ی فرنگی ازراه غیرمتعارف بجانب عسقلان شتافتند و اردوی مسلمانان را غافلگیر ساخته احاطه نمودند و مصریان پس از مقاومت چند ساعتی شکست خوردند شخص وزیر باجماعتی خود را به عسقلان رسانیده متحصن گشت اما بدستجات دیگر تلفات سنگینی واردآمد .

بعد ازآنکه گودافرو بپادشاهی بیت‌المقدس رسید، دریکزمانی

که جماعت مهمی ازامیران وملوك وکشیشان اروپائی برای زیارت شهر مزبور آمده بودند ، پادشاه جدید حضور آن گروه را مغتنم شمرده تقاضا نمود انجمنی ساخته قوانینی برای کشوراو وضع نمایند .

زوارمحترم نیزدریغ نورزیده انجمن کردند وقوانینی برای اداره‌ی بیت‌المقدس نوشتند طبق قوانین مزبور درآن شهر سه دیوان‌بزرگ یعنی سه هیئت‌اداره بوجود آمد - دیوان اول زیرریاست شخص پادشاه مرکب ازسرداران وامرای بزرك که درکارهای مهم کشور نظارت میکرد وامور داخلی و خارجی را زیرنظر میگرفت .

دیوان دوم ازاعیان کشورتشکیل میشد وازهریك از بلاد متصرفی صلیبیون یکی ازاشراف بعضویت آن منصوب میگشت - این‌دیوان دخل وخرج دولت وکارهای مربوط به تمدن و تعالی یعنی پیشرفت مسیحیت را زیرنظر داشت .

دیوان سوم بمرافعات وامور قضائی میرسید و یکنفر از قاضیان مسلمان نیز بعضویت انتخاب میشد تادردعاوی مربوط بمسلمانان و اهل مشرق اظهارنظر نماید .

ازجمله‌ی قوانینی که برای‌تثبیت مالکیت وعمران وضع شد یکی این بود که هرکس مدت یك‌سال ویك روز ملکی‌را متصرف باشد مالك حقیقی شناخته میشود وهرکس‌مدت یکسال ویکروزملکی‌را رهاکرده رفته باشد ، ازاو سلب مالکیت میشود .

بعد از وضع قوانین و برقراری امور درکشور های تازه تسخیر شده ، بسیاری از امیران وافراد مجاهدین صلیبی بیاد وطن افتاده عازم

بازگشت باروپا شدند و گروه گروه درفاصله های کم ازراه خشکی ودریا باروپا معاودت کردند .

اردو های مجاهدین هنگامی که وارد مملکت خود میشدند ، بااستقبال پرسروصدائی ازطرف مردوزن وصغیروکبیر پذیرائی یافتند اما همین که چندروزی گذشت وعظمت تلفات معلوم گشت فریاد و فغان از هرخانمان برخاست و درشهرهای مهم فرانسه ، ایتالیا آلمان و دربرخی از بلاد انگلستان و هلند خانهٔی نبود که عزیزی را ازکف نداده ماتم نگرفته باشد .

آغازهجوم دوم صلیبیون

بنابرتحقیقی که قاضی بادکوبه میرمحمدکریم بعمل آورده است ، مجاهدین اروپائی درپایان هجوم اول صلیبی که چهارسال طول کشید ، قسمتی ازشهرهای آناتولی وقسمت مهمی ازارمنستان کبیر بعلاوه ولایت انتاکیه و قسمت اعظم فلسطین و بعضی از بلاد سوریه ومهمترین قسمت جزیره یعنی سرزمین های واقع مابین فرات شمالی و دجلهٔی شمالی را تسخیر کرده قلمرو خود ساختند .

بانی اصلی این وقایع که پطروس کشیش بود ، همراه مجاهدین به اروپا برگشت ودردیری که کنار رود موزا واقع بود انزوا جسته همانجا بود تاجان سپرد. بعدازآنکه چندماهی ازبازگشت اروپائیان بمیهن خود گذشت، بتدریج سوگواری و ماتم کشته شدگان از یاد رفت اما داستان ثروت ومکنت مشرق زمین درزبانها افتاد ومردمانی که تاآنزمان تقاعدورزیده ازجهاد، باصطلاح خود، بازمانده بودنداینک ، بطمع ملك ومال وفرمانروائی

ازجای خود جنبیدند از کشورفرانسه برادرپادشاه آنجا بیرقهای سرخ را برافراشته بدعوت جهادپرداخت وازایتالیاشخص (کونت دوبلاندراس) واز اتریش (کونت گونراد) وازممالك دیگراروپانیز گروه گروه مردم جادطلب و مال طلب راهی شدند و در حدود بالکان همگی بهمدیگر رسیده رو بقسطنطنیه رفتند .

امپراتور (ژوکسیوس) اینك‌ازنوخودرا دچارطمع ورزی‌اروپائیان یافته تدبیری اندیشید ویکی ازامرای اروپارا بنام (رایموند دوتولوز) که دراثنای هجوم اول صلیبی به حکومت لاذقیه رسیده بود وبا رومیان دوستی‌داشت بدربار طلبیده وی‌را مابین‌خود وصلیبیون‌میانجی قرارداد .

رایموند توانست با دادن رشوه های خصوصی مابین سرداران صلیبی اختلاف عقیده بیندازد و آنان را ازآزردن وتصاحب کردن کشور روم باز دارد و از جانب امپراتور مساعدتهائی باردوی مجاهدین کرده خویشتن راهنمائی آنان را برعهده گرفته ازساحل اروپا مجاهدین را در کشتی‌های رومی‌سوار کرده درسواحل آسیا پیاده گردانید وآنجا مجموع نیروهای صلیبی به سه‌اردوی بزرك تقسیم شدند .

اردوی اول‌مرکب ازیکصد هزارسپاه جرار زیر فرمان (رایموند دوسنت‌کلاس) بجانب قلب آناتولی پیشرفت نمود و شهر انگوریه را بتصرف در آورد .

در اوانیکه خبرهجوم دوم‌صلیبی‌ازطرف امپراتور روم بپادشاهان وامرای مسلمان آناتولی اعلام‌گشت ، سلطان قلیچ ارسلان بجانب‌ایران رفته بود زیراگزارش اختلافات شاهزادگان سلجوقی ویرا بصدد افکند

که به‌ایران برگردد شاید بتواند تخت و تاج شهنشاهی‌را برباید و آنوقت نیروهای اسلام را تمرکز داده دشمنان فرنگی را کاملا بکوبد زیرا درخاندان سلجوقی سلطان قلیچ ارسلان خود را از دیگران مسن تـر و برای سلطنت صالح تر میدانست .

وقتی این پادشاه بحدود موصل نزدیك رسید ، والی مقتدر موصل (کت بوغا) به استقبال وی شتافت وعرض اتحاد نمود .

در آن اثنا خبر پیش آمدن صلیبیون بقوای متحـدین رسید و سلطان قلیچ ارسلان همراه کت بوغا رو بسوی دشمن شتافتند و در کناره‌های رود هالیس در نواحی مشرقی آسیای صغیر نیروهای خصم را دریافتند و کت بوغا که از شکست سابقش در انتاکیه بشدت رنج میبرد ، باعزمی راسخ و به نیت تصفیه حساب با دلاوران اروپائی بستیز و آویز پرداخته جنگی مهیب در گرفت و پس از آنکه روز به شام آمد پای ثبـات اروپائیان بلغزید و دلیران اسلام نیروی خصم را پریشان ساختند .

در این جنگ بیش از ده هزار نفر از فرنگی ها در میدان جنك افتادند و بقیةالسیف که ازسیف تیز گریختند دربیابانها گروه گروه متفرق گشته بهیچ جانب راه نمیبردند و اغلب بدست ایلات وعشایر ودهاتیان نابود وتباه شدند فقط یکدسته مرکب ازچند هزار نفر همراه سرداران بزرك مثل (رایموند دوسنت کلاس ـ کنت دوبلواز ـ دوك دو بورگونی ودیگران) بشهر سینوب رسیدند ومقداری از گریختگان بآنان ملحق شدند .

اردوی دوم صلیبی بقصد ولایت هراکلیا روانه شده بودنـد و در

راه باهستگی رفته غارت و یغمای آبادیها وقتل وغارت مردم را بحد کمال رسانیده بودند و گزارش وحشیگری آنان منظما بسلطان میرسید از اینرو پس ازدرهم شکستن اردوی اول بیدرنك نیروهای متحد بجانب اردوی دوم شتافتند وهنوز ازگرد راه نرسیده بی محابا بمیدان کار زار تاخته با حملات پیا پی خود نیروهای اروپائی را مدهوش ساخته شمشیر تیز را ازفراریان دریغ ننمودند، فرنگیها که ازغنیمت‌های غارتی واسیران فراوان سنگین بارشده‌بودند ، چنان با دو دلی ومدهوشی رفتار کردند که برای مسلمانان فرصت مناسب پیداشد بطوریکه از آن اردوی عظیم یکنفر جان‌بدر نبرد.

اردوی سوم صلیبی مرکب از یکصد وپنجاه هزار نفر بود و زیر فرماندهی (کونت دوبوادر) بجانب شهر های (فیلوملیوم و ساماليسا) تاخته آن دوشهررا تسخیر کردند واز آنجـا بعزم ولایت (سنکتون) می‌شتافتند بقصد اینکه باردوی دوم صلیبی ملحق شوند وهرطور هست خود را بجانب موصل و بغداد کـه مرکـز خـلافت اسلام بـود بکشانند.

اما سپاه متحدین از حال آنان باخبر بودند وپس از تباه کردن اردوی دوم صلیبی باعجله بسوی اردوی سوم تاختند وسلطان قلیچ ارسلان وامیرکت بوغا همراه نیروی خود که رویهمرفته به پنجاه هزار سوار بالغ میشد در سحرگاهان روزجمعه خصم یکصد وپنجاه هزارنفری راناگهان دریافتند . درآنروزیکی ازخوفناکترین جنگهای خونین مابین مسلمانان و اروپائیان درگرفت وصلیبیون مقاومتی عجیب ابراز نمودند وکار زار

تا قدری از شب گذشته دوام داشت چون مسلمانان در تاریکی چنان پنداشتند که حریف عقب کشیده تا فراد باز بمیدان شتابد ، آنشب‌را در عرصهٔ نبرد روی اسب های خود گذرانیدند و دسته های مختلف ایشان دچار تصورات بیم انگیز گردیده نماز خوف گزاردند .

اما سحرگاهان که روشنائی آفتاب تابیدن گرفت سراسر بیابان را از نعش کشتگان فرنك رنگارنك یافتند .

ازعجایب جنگ مزبوراین بود که عده‌ی کشتگان مسلمان بازخمی-های خطرناك جمعاً بالغ بردو هزار تن و عدد کشتگان اروپائی بیکصد و چهل ونه هزار نفر میرسید .

این‌جنك را مسلمانان بنام (نصرت اجنه) نامیدند زیرا هنگامی که قلیچ ارسلان و کت بوغا با سپاه خود از مقابل یك خانقاه میگذشتند درویشی سر وپا برهنه بیرون دویده گفت : من پیشا پیش این‌سپاه میروم تا نصر وظفر را نصیبش کنم ، سلطان پرسید : « تا دیروز کجا بودی که مسلمانان را ازشر دشمن حفظ کنی ؟ »

درویش پاسخداد : « گاهی‌خداوند فاجران را بدست کافران کیفر می‌دهد اما چون این کافران برخرد وکلان و نیك و بد ترحم نکردند اینك خداوند بپیشرفت آنان پایان می دهد » درویش مزبور پیشا پیش سپاه اسلام میدوید وچون اصرارکردند تاسوارشود گفت : « تنی چنداز صوفیان ما راکافران باسیری برده اند و آنها با زن و فرزند خود هم اکنون پیاده بپای اسب صلیبی‌ها ناچارمیدوند شرط اخوت نیست که برادران مرا پیاده واسیر زیر تازیانه بتازند و من سوار همچون امیری

بر عزت خود بنازم ! » همینکه مسلمانان با اروپائی ها رو برو آمدند ، آن درویش مشتی خاك برداشته بسوی دشمن ریخته گفت : « هر ذره‌اش یك سوار شمشیرزن جن خواهد بود ! »

از آن تاریخ ببعد عشایر ترکمان نسبت به خانقاه صوفیه ارادت ورزیدند وداستان پیکار (نصرت اجنه) را عوام آناتولی سینه بسینه‌از پدران بفرزندان رسانیدند .

حقیقت آنست که عموم مورخین در این نکته همزبانند که از یك صد وپنجاه هزار مجاهد اروپائی در آن واقعه فقط یکهزار سوار جان بدر بردند .

بعد ازاین سه جنك خونین ازتعداد اروپائیان که ما بین پانصد تا ششصد هزارنفر بودند فقط ده هزار نفر بتدریج درشهر انتاکیه مجتمع گشتند وهمراه سرداران خود عازم بیت المقدس شدند .

سابقا طی وقایع اشاره نمودیم که شهر انتاکیه زیر فرمانروائی بوهیموند قرار گرفت ، این سردار صلیبی بقصد توسعه دادن بکشور خود لشکری بالغ بر پنجهزارنفرمرد مجهز ورزیده سواربرداشته برای تسخیر شهر ملطیه تاخت ، در آن ایام امیر (گمشتکین دانشمند) در آناتولی‌دارای چند ولایت شده بود واوبانی سلسله‌ی دانشمندیه میباشد که مدتی دریك قسمت ازآناتولی سلطنت داشتند امیردانشمند با نیرو های حاضرخود ازلشکر بوهیموند استقبال نمود وبراثر یك پیکار سخت مسلمانان غالب آمدند وشخص بوهیموند را اسیر گرفتند . مورخین‌اسلام مینویسند حصول‌فتح مزبور نتیجه‌ی تعبیه وآرایش خوبی‌بود که‌دانشمند

ترتیب داده بود ازجمله دو دسته ازنیروهای زبده سوارخود را درکمین گذارد ، که هرکدام بفاصله‌ی دوساعت ازطرفی ظاهرشده بدشمن حمله میبردند .

درحالیکه مسلمانان تازه میخواستند درمیدان جنك بر اثر شکست حریف خود نفس راحتی بکشند ، ناگهان سپاه عظیمی ازصلیبیون وارد کارزار شدند واین سپاه عبارت از مجاهدین تازه وارد اروپا بود که تا ازکشتی‌ها بخشکی رسیدند خبرجنك را شنیده بکمك بوهیموند شتافته بودند سپاه نورسیده از صد هزار متجاوز بود وتا شب جنگیـده تلفات عظیمی داد ، ولی چون ازطرف مسلمانان ونیروهای کمینی آنان احاطه شده بودند ، از مقاومت خود ثمری نبردند و عـاقبت بسختی شکست خوردند دانشمند بعد از فیروزی شهرملطیه را از اروپائیان پس گرفت واما بوهیموند مدت دوسال ونیم در اسارت ماند تا بعد ها با یکعـده ازرجال مسلمان که در اسارت صلیبی‌ها درآمده بودند معـاوضه وآزاد گردید .

سال (٤٩٤) هجری قمری گودافرو پـادشاه بیت المقدس کـه سپاهیانش را بنظم جدیدی درآورده بود ، حدود و مرزهای مملکت خود را معین و مستقرساخت وبریکعده ازامرای مسلمان که جزء خاك وی واقع بودند جزیه قرارداد که میبایست بدولت صلیبی بپردازند ونیز درمقابل اعراب ساکن ماورای اردن کـه همواره بخاك صلیبی میتاختند دژها واستحکاماتی بنیاد نهاد تاپناه نگهبانان مرزها باشد سپس با نیروی منظم خود همراه یکعده ازمجاهدین تازه وارد برای تسخیرشهر(السور)

شتافت ومدتی آنجا را محاصره کرد .

مسلمانان السور وقتی ازفشاردشمن خسته شدند یکی از امرای بزرگ اروپائی را بنام (ژیرارد وپاسناس) که اسیر آنها شده بود روی باره آورده آویختند وژیرارد باناله فریادکرده خطاب بپادشاه گفت برای خاطرمسیح این شهررا ترك کن تا جان من درامان بماند ، اماگودافرو پاسخ داد که هرگاه برادرم را درآن حال میدیدم ترجیح میدادم با یك تیراو کشته شود ولی از مجاهدین ترك محاصره را نطلبد بیچاره ژیرارد همانروز درحالیکه آویخته بود با تیر کشته شد وکسی ندانست آیا تیر را ، هم مذهبان اروپائی وی انداختند یا مسلمانان اماشهرت یافت بنا بر اشارت گودافرو اورا بدانصورت مقتول ساختند .

با وجود آن پا فشاری ها شهرالسور تسخیر نگردید ونیرو های صلیبی ناکام و ناچار دست خالی ببیت المقدس برگشتند .

درهمین ایام هنگامی که گودافرو یکی از دژهای مسلمانان را محاصره کرده بود تیری خورد وبراثرجراحت آن تیر بستری گردید . روز (۱۸ ژویه سال ۱۱۰۰میلادی) دربیت المقدس جان سپرد وپیش از وفات بزرگان صلیبی را دعوت نموده وصیت های خود را گفت . از آنجمله حاضران‌را سوگند داد تا هیچ دم ازجنك بااهل‌اسلام خودداری نورزند وکشورهائی راکه ازچنك مسلمانان بیرون میآورند تا جان در بدن دارند ازکف ندهند و تمدن یعنی دین مسیح را بقیمت جان و خون خویش برکشورها تسلط دهند .

گودافرو ، درمدت‌پادشاهی خویش باعموم عیسویان ورعایای‌خود

بمهربانی وانصاف سلوك نمود . از اینرو مرك وی باعث اندوه همگان شد و بزرگان صلیبی از همه‌جا ببیت المقدس شتافته ، در تشییع‌جنازه‌ی او حضوریافته نعش را بمقابل کوه جلجله بردند و در کلیسای قیامت قبرمسیح بخاك سپردند. سپس گفتگوی جانشین وی بمیان آمد و کشیش بزرك بیت المقدس که از جانب پاپ آمده بود بنام ایبارتوس کوشش کرد شاید بجای گودافرو برتخت نشیند ولیکن اشراف صلیبی زیربار نرفتند و بعد از جلسه های مکرر عاقبت برادر گودافرو را بپادشاهی برداشتند . این شخص همان (بودوین) است که قبلا احوالش‌را نوشتیم ودر آنهنگام برولایت (رها) و ولایات ارمنی نشین درحدود فرات‌علیا فرمانروا بود .

همین که خبرمرك گودافرو ببودوین رسید و نیز بشارت سلطنت بدو دادند ، بیدرنك همراه نیروی اروپائی خودکه مرکب ازپانصد نفر سواره وپیاده بود بجانب بیت‌المقدس روانه گشت وپسرعموی‌خودرا که اونیز بودوین نام داشت بجای خویش درحکومت رهانشانید .

بودوین پادشاه جدید بیت‌المقدس در راه خود با نیروهای متحد دمشق وحمص‌تصادف کردکه ازجانب امیر دقاق والی شام وجناح‌الدوله والی حمص مأمورشده بودند سرراه براو بگیرند .

اردوی مسلمانان بقدری بدون نظم وخالی ازتصمیم وعزم حرکت میکردکه بمجرد تصادف بازبده سواران بودوین براثریك هجوم‌دلاورانه ازهم پاشیده شد وبودوین بمردم بیت المقدس گفت من درشهر بیش ازسه روز نمیمانم و بهیچ کار مهمی دست نمیبرم مگراینکه بروم شهرعسقلان

را که همچون دشمن هوشیاری درسینه‌های خاك ما پایداری میورزد از دست یکمشت مسلمان ضعیف وزبون بدر آورم والحاق‌عسقلان بکشور ما جشن سلطنت مان را آرایش بدهد.

بودوین بااین اراده بیش‌از سه روز دربیت‌المقدس نماند وهمراه یك لشکرسی‌هزار نفری بقصد تسخیر عسقلان روانه گشت ، مسلمانان عسقلان که پیوسته بیدار کار خود بودندهمین که خبر هجوم صلیبیونرا شنیدند باکبوتر بدربار مصر گزارش فرستادند اما بهرحال پیش از آنکه ازمصر نیروی کمکی برسد لشکرهای صلیبی بحدود عسقلان رسیدند و اهالی آنجا که براثرچندین جنك جلوتر تا حدی ورزیده شده بودند ازمیان خود لشکری تجهیز کردند و با معدودی سپاهیان دولتی مصر که پادکان قلعه بودند مستعد پیکار گردیده نیرو های صلیبی را دو فرسنك استقبال نمودند وبا برقراری تعبیه وگسترش خوب نظامی و با پایداری مردانه و دلاورانه از طلوع آفتاب تا ظهر مقاومت صلیبی‌ها را درهم‌شکستند و بوسیله ی دستجاتی که درکمین گاهها گماشته بودند از نیروهای پراکنده وگریزان صلیبی کشتار سختی بعمل آوردند .

امابودوین شخصاً ازمعرکه جان‌بدربرد وخویشتن‌را ببیت‌المقدس رسانید وچند روزی بعد از آن شکست برخلاف رأی برادرش بفکر تاجگذاری افتاد وفرمان داد تخت وتاجی مرصع برایش ساختند و در بیت‌اللحم که میگویند زایشگاه حضرت عیسی بوده است برتخت‌نشست و تاج برفرق نهاد و عنوان پادشاهی را نیز که برادرش نمیپذیرفت او پذیرفت ، سابقاً اثنای شرح حال بودوین راجع بمناقشه‌ئی که ما بین وی

با تنگرید درولایت (طبریه) روی داد اشارتی نمودیم . حـالت قهر و رنجش آن دوسردار تااین ایام باقی بود ولی بودوین که بپادشاهی رسیده بود مترصد فرصت بود تاعاقبت دربندرگاه حیفا آن دوتن تصادفاً روبرو شدند و پادشاه ، تنگریدرا در آغوش کشیده لوازم محبت و آشتی را بعمل آورد سپس تنگریدرا بفرمانروائی ولایت انتاکیه فرستاد زیرا بطوری که نوشتیم حکمران انتاکیه بوهیموند بدست مسلمانان اسیرشده بود .

درسال اول سلطنت بودوین بخت بلند ویرا مساعدت نمود ، زیرا گروهی بزرك از اهالی شهر ژن ایتالیا با کشتی های بسیار بقصدزیارت بیت المقدس آمدند وبودوین از آنان درکار جهاد استمداد کرد ، آنها رضایت دادند که از حیث پول و نفرات کمك بدهند بشرطی که هر شهری را بودوین تسخیر کند یك ثلث اموال غارتی را باهالی ژن بدهد و نیزدر هرشهر نومسخر یك کوی جدید بنام ژن آباد کنند .

بودوین با مساعدت اهالی ژن بشهرالسور وشهرحیفا و قیسـاریه تاخت وهرسه را فتح کرد ودرقیساریه مسلمانان راکلا قتل عام و بیغمای اموال و اسارت اطفال پرداخت سپس از قیساریه باردیگر بقصد عسقلان شتافت . اما خلافت فاطمی مصر که خبرهجوم صلیبیون را بموقع دریافته بود نیروئی زیرفرمان امیرسعد الدوله روانه ساخته بود که در عسقلان با سپاه بودوین مصادف شد ومدت دوازده روز مابین مسلمانان با اروپائیان کارزار دوام یافت تا عاقبت دلاوران اسلام پای مردانگی فشرده دشمن را بسختی شکست دادند و بودوین با بقایای سپاه شکست خورده‌اش ببیت المقدس برگشت .

سال (٤۹٥ هجری قمری) خلیفه‌ی فاطمی مصر بنام المستعلی بالله احمد علوی درسن ۲۸ سالگی وفات یافت وهمان روز هفتم صفر که او فوت کرد فرزندش ابوعلی منصور را بسلطنت برداشتند وویرا آمر باحکام‌الله لقب دادند هرچند این خلیفه پنج سال بیشتر نداشت اما وزیر پدرش ملك افضل امیرالجیوش که مرد بسیار لایق وسیاستمدار بود امور دولت را بخوبی اداره میکرد .

همینکه خبروفات خلیفه المستعلی به پادشاه بیت‌المقدس رسید تمامی صلیبیون شادمانی نموده جشن گرفتند ، زیرا اروپائیان از خلفای فاطمی مصر بیمناك بودند چراکه تمامی خاك‌های افریقای شمالی وقسمت هائی ازارمنستان درفرات علیا وسوریه وفلسطین زیر فرمان آنهابود و بعلاوه فدائیان اسمعیلی که بسیاری از بزرگان عالم را ترور میکردند ازشیعیان وتوابع فاطمیه بودند.

خلاصه آنکه بودوین با شتاب بار دیگر مجاهدین صلیبی را برداشته بعسقلان روانه گشت ودر آنهنگام بقیة السیف نخستین دسته‌های هجوم دوم صلیبی که در روم دچار قلیچ ارسلان شده بودند واکثر نابود گردیده بودند ومااحوال آنان اشاره نمودیم، اینك خودرا ببیت‌المقدس رسانیده به اردوی بودوین پیوستند وچون این دسته های شکست‌خورده واقعاً دلهای پرخون وپر کینه ئی داشتند ، بودوین امیدوار بود از کمك ایشان در میدان کارزار ثمراتی مهم حاصل کند . گزارش جنبش صلیبی‌ها با چاپار کبوتر بمصر رسید و وزیر ملك افضل شتاب ورزیده فرزندرشید خود شرف المعالی را با اردوی حاضر رکاب ازقاهره برای نجات عسقلان

فرستاد واین لشگر در حدود رمله با صلیبیون مصادف آمد و پیکاری خونین درگرفت که تا شامگاه دوام داشت وسرانجام بسیاری از امرای بزرك وفرماندهان صلیبی در میدان کارزار بخاك غلطیدند و نیروی اروپائی با وحشت و دهشتی که تا آنروز نظیرش را نشان نداده بودند پا بگریز نهادند وخیلی‌ها کشته شدند یا در بیابانها گرفتار عشایرعرب گردیدند اما پادشاه بودوین همراه یکعده از بزرگان صلیبی در بیشه‌ئی میان درخت ها وبوته‌هائی پنهان شد وشب هنگام گریخته بشهر رمله پناه برد ولیکن شرف المعالی فرصت نداده متعاقب گریخته گان به رمله رسیده شهررا محاصره وجبراً مفتوح ساخت وهفتصد نفر از اشراف صلیبی را بدست آورده چهارصد نفر را بنا بر قساوت و جنایتی که نسبت باطفال و نسوان مسلمانان کرده بودند بیدرنك مقتول وسیصد نفررا بمصرفرستاد تا دربار خلافت درحق آنان تصمیم بگیرد . اما بودوین از این شهر نیز هرطور بود گریخت. در آن سال جماعت بزرگی از اروپا بمشرق سفر کردند از آنجمله یك نیروی عمده مرکب از یکصد هزارمرد شمشیر زن زیر فرماندهی سردار (رایموند دوتولوز) براه خشکی آمده در آناتولی با سلطان قلیچ ارسلان تصادف کردند .

سلطان سلجوقی که ازپیش خبر ورود آن سپاه را دریافته خودرا آماده ساخته بود ، در برابر هجوم صلیبیون مردانه مقاومت ورزید و طرفین در نهایت لجاج و ابرام پا فشاری کرده از خونریزی دریغ ننمودند .

عاقبت نیروهای صلیبی پس ازدادن تلفات سنگین شکست خورده

متفرق شدند و قلیچ ارسلان تعدادی اسیر با غنیمت فراوان بدست آورد . سپس سردار رایموند باقی ماندگان مجاهدین اروپائی را جمع ساخته رو به طرابلس شام روانه شد و آنجارا بمحاصره انداخت درحالی که عیسویان دهات واطراف طرابلس نیزبه صلیبی‌ها درکارمحاصره کمك میدادند از اینروکار بر اهالی طرابلس دشوار گشت وامیر فخرالدوله فرزند عمار ناگزیر از در مصالحه درآمده مبلغی بفرمانده فرنگی تقدیم و او را از اطراف طرابلس حرکت داد .

رایموند ازطرابلس بجانب شهرطرسوس راند وآن ولایت رافتح کرده مسلمانان را قتل عام و اموال ایشانرا غنیمت برد ، از طرسوس رایموندبسوی‌قلعه‌ی (طومار) تاخت وباشدت حمله‌برد اما امیر طومار موسوم به (ابن عریض) باوجود کمی لشگر و کوچکی محل مردانه مقاومت ورزیده قلعه را محافظت کرد .

رایموند ازطومار بحدود ولایت حمص تاخت وقلعه موسوم به (اکراد) راکه تابع حمص‌بود محاصره کرد . این خبرکه بجناح‌الدوله امیر حمص رسید مشغول تجهیز سپاه شد تا بمقابله شتابد ولیکن روز جمعه‌هنگامی که بقصدنماز آدینه‌واردمسجدمیشدبدست‌فدائیان‌باطنی‌بقتل رسید همینکه خبرکشته شدن جناح الدوله به رایموند رسید ، ازقلعه اکراد چشم پوشیده بتسخیرشهرحمص همت گماشت و هرچند فتح شهر او را دست نداد لیکن تمامی‌دهات وآبادی های اطراف را قتل‌وغارت کرد و ازآنجا برای زیارت بیت‌المقدس شتافت .

درهمان اوان سرداران و بزرگان اروپائی که از ممالك مختلف

وارد شهر مقدس شده بودند با پادشاه آنجا متفق گشته ، بقصد عکا نهضت نمودند نیروهای صلیبی از جانب دریا و ازخشکی شهـر عکا را محصور وانواع برجها و منجنیق ها برای کوبیدن آنجا بکار انداختند و بعلاوه شانزده فروند از کشتی‌های محکم جنگی‌را در آب‌های آن‌حدود برای مقابله با کشتی های مسلمانان وارد میدان ساختند ولیکن مسلمانان با استعمال وسایلی که تا آن تاریخ بر دیگران مجهول بود موفق شدند آن شانزده ناو جنگی و برجها ومنجنیق ها را تماماً دچار آتش ساخته بخاکستر مبدل گردانند .

پس ازسوخته شدن آلات وابزار محاصره صلیبی‌ها بـا نومیدی شهر عکا را ترك گفتند .

اثنای همان ایام حاکم صلیبی ولایت رهـا همراه لشگری از عیسویان بقصد تسخیر بیروت تاختند ولی آنها نیز کاری نساختند و حاکم رها با همراهان بولایت خویش معاودت نمود .

بطوریکه قبلا اشاره نمودیم سردار بوهیموند حکمران انتاکیه درحدود آناتولی بدست نیروهای امیر دانشمند اسیرشد نامبرده پس‌از دوسال ونیم اسارت که هیچکدام از سرداران صلیبی و پادشاه اورشلیم بفکر وی نیفتادند ، شخصاً وسایلی فراهم آورد و دختر کوچك امیر باغیسیان شهیدحاکم سابق انتاکیه را که دراسارت خود نگاه میداشت آزادگردانیده نزد امیردانشمند فرستاد و بعلاوه یکصد هزار دینار طلا فدیه تقدیم نمود و امیر دانشمند با حترام دختر باغیسیان که نواده ی سلطان‌ملکشاه‌بزرگ محسوب میشد وبشادمانی آزاد شدن او بوهیموند

را آزاد گردانید و همراه نیروئی از مسلمانان بحدود انتاکیه فرستاد ، همینکه اهالی انتاکیه از قدوم بوهیموند آگاه گشتند عموماً باستقبال وی شتافتند و سردار تنکرید که از جانب پادشاه بیت المقدس حاکم انتاکیه شده بود ، محرمانه در دل شب از آن جا گریخت . سال (٤٩٦ هجری قمری) بر اثر ورود دستجات مختلف از ملل اروپا و بر اثر تاخت و تاز دائمی و قتل و غارت مستمر ایشان اوضاع شامات و فلسطین ازلحاظ مسلمانان بکلی تیره و تاریك بود در سال مزبور وزیر مصر ملك افضل بـا کوشش فراوان سپاهی فراهم آورد و زیر فرمان سعد الدوله که از بندگان و بنده زادگان پدرش بود بجانب فلسطین فرستاد تا مکر کار صلیبیون را بسازد .

این سعدالدوله که از بندگان و بندەزادگان پدر وزیر معروف به (بدرالجمالی) بود مردی دانا و شجاع بود اما به احکام نجومی بیش از اندازه اعتقاد داشت.

منجمین بسعد الدوله گفته بودند که تو از بلندی خواهی افتاد و جان خواهی‌داد بنا براین او دائم احتیاط میکرد مبادا در بلندی جا بگیرد چنانچه با ترس ولرز سوار اسب میشد و یکزمانی که بحکومت بیروت منصوب گشت فرمان‌داد سنگ فرش کوچه‌های بیروت‌را برچیده بیرون بریزند مبادا اسب وی هنگام عبور روی سنگفرش دستش بلغزد و او از بلندی فروافتد . سعدالدوله باسپاه خود مابین شهر یافا و رمله بسپاه بودوین پادشاه تصادف کرد و مابین طرفین جنگی صعب واقع گشت ـ اثنای پیکار سردار مسلمانان میخواست از قسمتی بقسمت‌دیگر

میدان برود که تقویت آن قسمت را لازم میشمرد. اماچون راه بسختی سنگلاخ بود، ازاسب فرود آمد که برالاغ نشیندولیکن سپاهیان وی‌را ندیدند وگمان کردند او گریخته است پس بقصد عقب نشینی جنبیدند و همین عمل موجب شکست ایشان گردید و سعدالدوله که چنان دید ناگزیر بر اسب نشست تا از فرار سپاهیان جلوگیری نماید. اما آن قضای نحسی که یکعمر از آن هراسید عاقبت نازل گشت و پای اسب سعد الدوله بسنگی گیر کرده ، سردار را بزمین افکند و افتادن همان بود وجان دادن همان ، درآنحال نیروهای فرنك زور آورده مسلمانان‌را تارومارساختند وغنایم فراوان بچنك ایشان درافتاد بخصوص در خرگاه سعد الدوله از مسکوکات طلا گنج مهمی نصیب آنان شد .

سال (٤٩٦) پایان یافت درحالیکه مهمترین شهرهای فلسطین وسوریه وهمچنین جزیره ، یعنی بلادمعمور مابین فرات شمالی ودجله‌ی شمالی در تصرف اروپائیان بود . ازجمله شهرهای بیت المقدس ، یافا قیساریه، حیفا، طبریه ، لاذقیه ، انتاکیه و نیزازخاك جزیره شهرهای‌مهم رها و ارسوف بدست صلیبیون اداره میشد .

تنها شهرعسقلان هنوز زیر فرمانروائی مصرقرار داشت و شهر طرابلس که در محاصره ی فرنگیان افتاده بود با کاردانی و لیاقت امیر فخرالملك هنوز با شایستگی مقاومت میکرد .

فخرالملك فرمانروای طرابلس از دلاوران نامور وازبزرگان‌عالم اسلام بایستی بشمار آید ، این مرد بزرك مدت هفت سال یکه وتنهاشهر

طرابلس را دربرابرهجوم شبانه روزی اروپائیان نگاهداری نمود وطی مدت دراز مزبور واقعات‌عجیب وافسانه مانندی برای وی روی داد و از تمامی حادثات‌بسلامت رست وچندین نفر ازفرماندهان بزرك وشخصیت‌های مشهور فرنك را به اسارت گرفت یا در جنك بقتل رسانید .

در آغاز کار کسی که برای تسخیر طرابلس بیش از همه میکوشید رایموند بود که باسی‌هزار نفرازمجاهدین صلیبی‌شهررا محصور گردانید ولیکن امیرفخرالملك با ناوهای جنگی خود از سمت دریا آذوقـه و مهمـات برای شهرمی‌آورد ونیزغالباً دسته هائی ازجنگجویان خود را در کشتی‌ها بسواحلی میفرستاد که بدست اروپائیان افتاده بود و آنان را غافلگیرساخته قتل وغارت میکرد .

وقتی رایموند مقاومت طرابلسی‌ها را دریافت و از اینکـه شهر بزودی تسخیرشود نومیدگردید ، در صدد افتـاد مقابل حصار طرابلس حصاری بسازد وآنجا را پناهگاه صلیبیون قرار دهد . اما چند مرتبـه قلعه های ناتمام ویرا مسلمانان با حملات ناگهانی خود نابود ساختند و یکبار اخیرقلعه را گذاشتند تا درست ساخته شد و شخص رایموند بـا گروهی از بزرگان صلیبی درعمارات آنجا سکنا گزیدند آنوقت یك شب فخرالملك همراه یکعده از دلاوران مسلمان با داروهای آتش زائی که اسرار ترکیب آنرا خودشان میدانستند بقلعه هجوم بردند و آنجا را آتش زدند .

سرداران صلیبی در آغاز آتش سوزی میخواستند مقاومت‌ورزند وبخاموش کردن حریق بپردازند . اما کوشش های ایشان بی ثمر ماند و

عمارتی که رایموند فرماندهٔ کل بر بام آن دفاع میکرد بـر اثر حریق ناگهان فروریخت و رایموند از فراز آنجا بزیر افتاده بستری گشت و پس ازچند روز جان سپرد .

صلیبی‌ها جنازه‌اش را بشهر بیت المقدس برده دفن کردند و نیرو های صلیبی کـه زیر فرمان رایموند بودند بنا بر تصویب انجمن اشراف بیت المقدس زیرفرمان خواهر زاده اش (سردانی) قرار گرفتند و باز هم درمحاصره‌ی طرابلس با جد وجهد مشغول گشتند .

سال (٤۹۸ قمری هجری) از جانب امپراتور روم یکـدسته جهازات جنگی پرازخوارکی ولباس واسلحه با مردان کارآزموده بعنوان خیرات واعانه برای صلیبی‌هائی که مشغول محاصره‌ی طرابلس بودنـد فرستاده‌شد . دریاسالار رومی ازبین‌راه کبوتر نامه‌بر پروازدادواز فرمانده صلیبیون راهنمائی‌طلبید که آیا کشتی‌های رومی درکدامیك ازپناهگاه‌ـ ها وخورهای طرابلس لنگر اندازند کـه از دستبرد مسلمانان محفوظ بمانند . جاسوسان اسلام کبوتررا درآسمان دیده وسایل دستگیری اورا فراهم ونامه را بچنك آورده برای فخرالملك فرستادند ، امیرفخرالملك شتاب ورزیده یکدسته ازناوهای خود را همراه دلاوران اسلام باستقبال حریف روانه ساخت .

نیرو های مسلمان در دریا رومیان را دریافته پیـکاری سخت و خونین روی داد که بفیروزی ایشان وشکست‌رومیان پایان یافت ، کشتی های رومی چند تائی غرق وباقی بتصرف مسلمانان درآمد و ازآذوقه و مهمات ارسالی روم تا مدتی اهالی طرابلس قرین آسایش ورفاه زیستند.

هنگامیکه بر اثر طول مدت محاصره و دوام جنك حکومت طرابلس بکمك اهالی محتاج گشت، امیرفخرالملك برمبنای مساوات و بصورتی منظم مبلغی بر توانگران شهر سرشکن کرد که بعنوان وام بحکومت بپردازند و بعد از پایان جنك از خزانه پس بگیرند.

اهالی طرابلس عموماً با رغبت ومیل سهمی خود را پرداختند و از هیچکس اعتراضی شنیده نشد مگر دو تن از بازرگانان خسیس و ناجنس که وام سهمی خود را نپرداخته شبانه از شهر گریخته باردوی فرنگیان پناهنده شدند وبرای تکمیل شقاوت و رذالت خود هرگونه معلوماتی راکه از اسرار شهریها داشتند تقدیم دشمن نمودند ازآنجمله گفتند ماراههای مخفی سراغ داریم که ازآنجا برای شهر آذوقه ومهمات میرسد شما دستجاتی از نیروی مسلح با ما بفرستید تا آن راهها را زیر نگهبانی آنان قرار دهیم وهمین عمل زشت را انجام دادند بعلاوه کبوتر خانه‌ی خاصه راکه ما بین مصروطرابلس بدانوسیله ارتباط چاپاری بر قرار بود بدشمن نشان دادند وکبوترهای اصیل‌نامه بر بدست صلیبیون افتادند. امیرفخرالملك از خیانت های آن‌دو خائن سخت رنجیده‌بود و حاضرشد مبالغ هنگفتی بفرمانده صلیبیون بپردازد تا آن دو خائن را تسلیم کنند اما فرمانده اروپائی از بد نامی و اعتراض مجاهدین فرنك اندیشید و بعد از آنکه برای معامله حاضر شده بود از انجام آن سر پیچید.

از طرفی بازرگانان‌طرابلس‌که آن‌دوخائن همکارایشان بودند، خویشتن‌را شرمنده میدیدندومی‌کوشیدند بتوسط خودشان آن لکه‌های

ننك را از دامان بازار و بازاریان طرابلس بزدایند . عاقبت یکروز آدینه که خطیب بعد از نماز جمعه شرحی در فضیلت جهاد ودر مفاسد نفاق و سستی و ننك خیانت برای مردم بیان نمود ، تجار طرابلس مبلغ بیست هزار دینار زردر صحن مسجد عرضه نموده گفتند هر کس سر یکی از آن دو خائن را بیاورد مبلغ ده هزار و برای هر دو بیست هزاردینار جایزه خواهد برد . همانروز شش نفر از چالاکان طرابلس فدائی وار از حصار بیرون رفته با لباس عیسویان خود را باردوی دشمن رسانیدند و شبانه وارد چادر آن‌دوخائن شده هردورا سر بریدند وچهار نفر ازپاسبانان آنها را نیزازپا درآورده بشهر برگشتند ومبلغ بیست هزار دینار جایزه راگرفتند .

پایان کار طرابلس درسال (۵۰۳ قمری) چنان بود که فرزند رایموند بنام (برتراند) از اروپا نیروی مهمی فراهم آورد وبا مساعدت پاپ وهمراهی و اعانت پادشاهان فرانسه و اسپانی و ایتالیا گروه مهمی ناوهای‌جنگی‌تجهیز کرد و قبلا بپادشاه بیت‌المقدس‌ودیگر امیران صلیبی پیغام فرستاد تا از راه خشکی حلقه‌ی محاصره‌را تنگترسازند وخودش برای گرفتن کین پدر کمر بربست واز راه دریا طرابلس را محاصره کرد . امیرفخرالملك که تابع دربار خلافت مصر بود سختی‌اوضاع و فرسودگی قوای محصورین را بقاهره گزارش داد .

دولت مصر نیروی مهمی از راه دریا بکمك فرستاد ولی بخت از طرابلس برگشته بود زیرا باد مخالف میوزید وسرعت سیر کشتی ها را ناممکن میساخت . ازطرفی‌دولت مصرازامیرسقمان ترکمان که مجاهدی

دلیر بود خواهش نمود به امداد طرابلس شتابد.

امیرسقمان هم با نهایت مردانگی تعجیل ورزیده همراه لشگر خود ازموصل راهی گردید اما دربین راه بیمار شد ودار فانی را وداع گفت وهنگامیکه خبرمرگ سقمان ومعاودت لشگریانش باردوی صلیبیون رسید جشن گرفتند واهالی شهردرمقابل دل شکسته شدند وتاب مقاومت را بکلی ازدست دادند وروزدوشنبه یازدهم ذیحجه سال(١١١٠میلادی) نیروهای صلیب شهرطرابلس را بقهر و غلبه تسخیر کردند و مدارس و کتابخانه‌های متعدد ومعروف آنجا راکه مرکزاجتماع علمای علوم‌طبیعی وریاضی بود بباد غارت ویغما دادند. قسمتی از اهالی شهرراکه یارای جنك و مقاومت نداشتند بقتل رسانیدند و قسمت دیگر را با زنان و کودکان یکجا به اسارت وبردگی درآوردند وبعد از آنکه تمامی ثروت اهالی را بردند وخانه ها را از اموال منقول خالی ساختند ، شهر را تسلیم برتراند فرزند رایموند نمودندکه زیر حکومت وی باشد.

از وقایع مهمی که سال (٤٩٧ قمری هجری) روی داد وبلحاظ نشان دادن اخلاق وروحیات مردم آن عصرشایان بیان میباشدسرگذشت شهرحران است.حران باتشدید را (هموزن دربان) شهری بود معروف که مسکن ملت صابئین بودودرقرن های چهارم وپنجم هجری اکثرپزشکان وریاضی دانان وطبیعی دانان بزرك که در بغداد بتعلیم و تدریس میپرداختند از اهالی آنجابودند.شهرحران که درشمالی موصل مابین دجله وفرات واقع شده است در عصرهای قبل از اسلام و بعد از اسلام همواره ملك ایران بوده

است وملکشاه سلجوقی حکومت آنجا را بشخصی موسوم به (قراچه) واگذارده بود .

قراجه مردی متعدی وستمکار بود و بپادشاه سلجوقی نیز عصیان ورزیده دعوی استقلال نمود . از اینرو اهالی حران بـا مردی دلاور و نیکخو که بنام (محمداصفهانی) مشهور بودهمدست شده عمال قراچه را دستگیر ومحمد اصفهانیرا بحکومت خود برداشتند . اما محمد باوجود زیرکی طبیعی که اهل اصفهان بدان معروفند ، فریب خورد بدین معنی که یکی‌ازنوکران قراچه را بنام « جاولی» درخدمت خود نگاهداشت وبدو اعتمادکرد وحتی اخیراً جاولی را سپهسالار سپاه خود ساخت . این جاولی یکروزکه با محمد در بـزم انس نشسته شراب می نوشید مستی وی را غنیمت شمرده با همدستی غـلام خویش محمد را بضرب خنجر کشت وخودش جای وی را درحکومت حران گرفت .

سرداران صلیبی که پیوسته گوش برراه داشتند تا ببینند از کدام جانب اثر ضعف وزبونی پدیدار می گردد همین که داستان آن نفاق و شقاق‌ورذالت‌هارا شنیدندهمدیگرراخبر کرده بانیروی مهمی‌بسوی‌حران تاختند . هنگامیکه لشکریان‌اروپائی‌شهرحرانرا محاصره کردند دوامیر بزرگ‌مسلمان‌درهمان‌نزدیکی‌ها برضدیکدیگرمشغول پیکاربودندعبارت ازامیرمعین‌الدوله«سقمان» حاکم‌موصل‌وامیرشمس‌الدوله حاکم‌ماردین، اما از آنجاکه سعادت با آنان یار بود و دل های ایشان بنور ایمـان و فضایل اخلاقی منور بود ، همینکه خبرهجوم صلیبی‌ها رسید هردو نزد همدیگرخبرفرستاده لزوم اتفاق وهمدستی را متذکرشدند ونقطه‌ئی را

در کنار نهر خابور برای ملاقات تعیین وپس از دیدار کردن وعقد اتفـاق یکدل و یکجهت بجانب حران شتافتند ودر یکروز معین که نیروهای اروپائی ازچهار جانب حران هجوم میبردند تامگر همان روز حصار آنجا را مسخر سازند ، سپاهیان مسلمان ناگهان سر رسیده ازچهارجانب نیرو های صلیبی را محصور گردانیده از پشت بآنان تاختند ودرمدتی کمتر ازدوساعت مجاهدین فرنك را درهم شکسته بزدن و انداختن وبستن واسیر گرفتن برداختند. ازسرداران بزرك اروپائی دو نفر اسیر شدند یکی بودوین- دو بورك فرمانروای مستقل رها دیگری ژوسلن دو کورنتای، اما بوهیموند وتنکرید باهزاران خون دل توانستند همراه شش سوار از میدان جنك بگریزند وجان بدربرند . ازاردوی صلیبیون اموال وغنایم فراوان نصیب مسلمانان شد ولیکن برندگان غنیمت اکثر ترکمانانی بودند که لشکر سقمان از آنان تشکیل مییافت اما لشگریان ماردینی بیشتر درپیشبردن جنك کوشیده کمتر غنیمت یافته بودند. دراینجاباید بیاد آوریم که ساکنین اصلی وبومی در بلاد جزیره عموماً ایرانی نژاد هستند و شهرهائی مثل ماردین، آمد ، رها ، دارا وشهرهای دیگر همین امروزهم که تابع ترکیه میباشند باوجود فشاردولت وتعلیمات ترکی و رسمیت زبان ترکی هنوز به لهجه‌ی مخصوص خودشان تکلم میکنند که مابین لهجه‌ی کردی وتاتی ویکی از لهجه های کردی وایرانیست .

امیر سقمان بلشگریانش فرمان داد تا لباس های کشتگان صلیبی را بپوشند وسروبرخود را با همان آرایش وهمان چیزها که اروپائیان می پوشیدند بیارایند و علامت صلیب را بر خود بیاویزند و بیرقهای

جلیپائی را پیشاپیش سپاه بیفرازند .

بدینطریق امیرمعین الدوله سقمان رو به دژ معروف (شیخان) که در تصرف فرنگیان بود پیش راند .

حاکم و نگهبانان وقتی علامات صلیبی را دیدند شکی نبردند که آن نیرو، ازخودشان میباشد و بی‌پروادروازه‌های قلعه‌را کشوده بپیشواز اردو شتافتند ، اما همینکه درست نزدیك رسیدند ناگهان گرفتار گشتند وقلعه نیز بیرنج وزحمت به چنك مسلمانان افتاد .

امیرسقمان ازبیم آنکه مبادا آن نیرنك فاش وبی ثمر گردد ، در طی مدت دو روز خواب راحت را برخود و لشکریانش حرام ساختـه پیا پی بقلعه ها ودژهای مستحکم اروپائیان میرفت و بدون جنك وستیز آنها را تسخیرمیکرد چنانکه پنج قلعه را بااین طریقه‌ی جدید تسخیر ودرهر کدام از دلاوران اسلام گروهی نشانید سپس به جانب مرکزخود موصل رفت .

درهمین ایام امیر بوهیموند حکمران مستقل انتاکیه بطورمخفی وبالباس مبدل عازم اروپا شد. علت مسافرت بوهیموند بفرنك این بود که نامبرده ازطرف دیگرهم باامپراتوری روم درعین‌حالیکه عیسوی بود پیکارمیکرد و چون دعوی استقلال می نمود، ازپادشاهان بیت المقدس امیدمساعدت و کمك نداشت ودر همان حال خویشتن را ما بین دودشمن قوی نـاتوان میبافت بنا براین چنان اندیشید که سفری باروپا کرده جلب امداد واعانت نماید بدین مقصود بوهیموند درکار حکومت انتاکیه تنظیماتی داده نایبی در آنجا گماشت سپس مرك خود را شهرت داد و خودش هم مثل کسیکه

بعلت مرك بوهیموند عزادار میباشد لباس ماتم پوشیده در کشتی نشسته عازم مغرب گردید کشتی بوهیموند ازوسط کشتی های رومی واززیر نظر نگهبانان روم بسلامت گذشت و نامبرده در بندر کورفو پیاده شد و از آنجا برای سردار مرزداروم پیغام داد که زحمت کشیده به امپراتورخود خبردهد که بوهیموند بعد از مردن از نو زنده شده ازقبردرآمده است و قریباً اعلیحضرت شما را در میدان جنك ملاقات خواهدکرد .

بوهیموند بعد از فرستادن این پیام یکسر بجانب ایتالیا شتافت و درشهررم بحضور پاپ (بسکوال دوم) باریافت وخود را بقدم های وی انداخته ازاوکمك طلبید ، پاپ ویرا با مهربانی پذیرفته قول هرگونـه همراهی داد وبرای اثبات وفاداری بعهد خویش بیرق (پطرس مقدس) را بدو سپرد تا مجاهدین اروپائی آنرا دیده داوطلبانه گرد بوهیموند جمع شوند . این سردار از ایتالیا بفرانسه رفت و درآنجا با احترامات زیادی استقبال شد وفیلیپ اول امپراتور فرانسه بیش از انـدازه وی را گرامی داشت ودختر نازدانه وعزیز خود (کستانس) را بعقد زوجیت او درآورد سپس لشگری کامل بسیج کرده بدوسپرد وازخاك اسپانیای شمالی نیز نیروهـائی نزدوی جمع شدند بوهیموند ازفرانسه به ایتالیا برگشت درآنجا نیز دستجاتی بسپاه او پیوستندسپس از بندر (باری) سوار کشتی شد ودرخاك روم نیروهای خود را پیاده کرده شهر(دورالسیوس) را به محاصره افکند وبا نیروها وبااسلحه ومهماتیکه بنام جهاد برضدمسلمانان گرد آورده بود همکیشان خویش یعنی عیسویان روم را بخاك و خون کشیده پس از ویرانی وقتل وغارت بسیار که درنهایت بیرحمی وقساوت

انجام داد بجانب انتاکیه رفته درمقر حکمرانی خود قرار گرفت .

هم دراین سال که (۴۹۷ قمری هجری) بود گروه عظیمی بقصد زیارت قبر مسیح از ملل مختلف اروپا از بندر ژن درهفتاد کشتی نشسته عازم بیت المقدس شدند. پادشاه آنجا بودوین اول ازموقع استفاده کرده بازوار قرار نهاد که آنها اورا درجنك با مسلمانان کمك دهند وهرچه غنیمت بدست آمد یك ثلث تعلق به زوار داشته باشد . در آن ایام پادشاه مزبور و بزرگان صلیبی میکوشیدند هرطور شده مرزهای کشور آسیائی خود را بمرزهای اروپا اتصال دهند و بـرای حصول این مقصود لازم بود قبـلا سواحل شرقی مدیترانه را متصرف شوند . ازاینرو بودوین همراه زوار اروپائی نخست ببندر عکا هجوم بردند زیرا موقع ومحل عکا طوریست که میتوان آنرا کلید تسخیر فلسطین وسوریه شناخت .

بندرعکا نیز آنزمان جزء متصرفات دولت مصر بود و شخصی بنام (زاهرالدوله) حکومت آنجا را داشت .

اروپائیان از جانب دریا بـا هفتاد کشتی زوار راه آمـد و رفت کشتی های مسلمانان را بستند وازجانب خشکی نیز باسختی شهر رامحاصره کردند. اما نیروهـای مسلمان بانهایت شهامت همه روزه از شهر بیرون آمده صف میکشیدند وگاهی تك تك با حریفان اروپائی دست و پنجه نرم می کردند گاهی هم جنك همگروه افکنده ضربه های شدیدی بدشمن وارد می آوردند از این رو محاصره بطول انجامید و مجاهدین صلیبی ازوضع نامعلوم جنك خسته شده گفتگوی عقب نشینی وترك محاصره را بمیان آوردند .

اما از طرف دیگر درشهرعکا آذوقه نایاب گشت و کمك مصر هر چه انتظار کشیدند نرسید وعاقبت روزیکه آخرین موجودیهای خوار بار ازانبارها خارج ومیان مردم تقسیم شد ، حکمران عکا بناچار نمایندگانی نزدبودوین فرستاد تاقرار تسلیم شهر را بگذارند بودوین پادشاه بیت المقدس همراه بزرگان صلیبی درمجلسی بانمایندگان زاهرالدوله نشسته قرار تسلیم عکارا نوشته امضانهادند وشخص پادشاه برای رعایت شرایط تسلیم سوگندیاد کرد و کتاب مقدس انجیل را گواه ساخت مهمترین شرط مسلمانان این بود که اهالی عکا بااموال منقول خود ازشهر خارج میشوند وپادشاه شخصا و نیز سپاهیانش راه خروج اهالی را امن ومحفوظ پاسبانی میکنند تامسلمانان بکلی خارج و از حدود عکا مسافتی دور شوند آنوقت نیروهای صلیبی وارد عکا خواهند شد .

روز دیگر همینکه نخستین دسته های مسلمانان با اموال خوداز شهر بیرون آمدند چشم طمع اروپائیان بدارائی و ثروت ایشان خیره گردید وشعله‌های حرص و آزآنان افروخته گشته ازتمام عهدها وقسم‌ها وشرافت وحسن قول چیزی درخاطرشان نماند و مجاهدین صلیبی دسته دسته رو بشهر تاخته ازباز بودن دروازه استفاده کرده وارد حصار شدند ودست بغارت و یغما بردند و چون مسلمانان بنابرعهد وپیمان و سوگند اروپائیان در تسلیم اموال خود بغارتگران خودداری نمودند، کشتار مهیب و وحشیانه ئی آغاز گشت و بصورت قتل عام درآمد . بودوین پادشاه بیت المقدس خود را نسبت بدان عمل زشت ناراضی نشان میداد و در برابر اعتراض اهالی شهرمیگفت این زوار قبر مسیح هستند

که مرا بعهد شکن بودن متهم ساختند، خدا جزای آنان را بدهد!

بالاخره زاهرالدوله با جمعی از همراهان خود وقتی از نجات اهالی نا امید گشت رو بجانب دمشق گریخت و از آنجا بمصر رفته نزد وزیر عذر بی‌گناهی خود را عرضه نمود وچون عذرش متکی بدلیل حسابی بود، پذیرفته شد.

بدینطریق بود که مهمترین حصار فلسطین از تصرف مسلمانان خارج و بچنك اروپائیان افتاد.

سال (۴۹۸ هجری قمری) برای نخستین بار در تاریخ جنگهای صلیب ما بین والی شام که تابع سلطنت سلجوقی ایران وطبعاً از پیروان خلافت بغداد بود، با نیروی مصری که از جانب خلافت فاطمی برای جلوگیری اروپائیان فرستاده شده بود عملا همکاری و همقدمی صورت پذیرفت. بدین معنی که امیر طغتکین والی خردمند شام بر اثر تقاضای وزیرمصر یکدسته از جنگجویان کار دیده‌ی دمشق را بکمك اردوی مصری فرستاد ومسلمانان باپشت گرمی یکدیگر بر ضد نیروهای صلیبی سخت پیکار کردند و تا حدی از پیشرفت سریع فرنگی ها جلوگیری نمودند.

سال (۴۹۹ هجری) امیر طغتکین بقصد تسخیر قلعه‌ی نوبنیاد فرنگیان که درمرزدمشق‌ساخته بودند ازدمشق بانیروی خودبیرون آمد و بودوین پادشاه بیت المقدس هم برای‌حمایت قلعه‌ی‌نوبنیاد روانه شدو گروهی از زبده سواران‌صلیبی‌را زودتر فرستاد.

مسلمانان درکنار قلعه بالشکریان صلیبی‌مصاف دادند وهنگامی

که تنور پیکار گرم شد ، دوتن از امرای مسلمان نامردی ورزیده پشت بدشمن نموده گریختند . اما امیرطغتکین شخصاً بدنبال آندو امیر تاخته هردو را بشمشیر خود زده بخاك انداخته باز بمیدان رزم شتافت وهمین کیفر بمورد موجب مقاومت وپا فشاری مسلمانان گشت تا آنجا که نیروهای صلیبی شکست خورده بقلعه پناه بردند اما امیرطغتکین اجازه نداد که تنورحرب سرد شود وشخصاً گریختگان را دنبال کرد و بنفرات جار انداز حکم داد فریاد کنند هرکس از مسلمانان یکقطعه سنك از دیوار قلعه کنده بیاورد درمقابل هرقطعه پنج دینارطلا نقداً جایزه خواهد گرفت ، شنیدن این نوید مردم را چنان بهیجان آورد که حتی پیر مردان اردوبازار که کاری جزخرید وفروش خواربار نداشتند وساربانان و آخورمهتران بجانب قلعه هجوم بردندوچون امیر بقرار هرقطعه سنك پنج دینار می پرداخت ، بدین طریق هنوزمقداری ازروز باقی بود که ازدیوار سمت شرقی قلعه چیزی باقی نبود ومسلمانان آن دژ مستحکم را تسخیر کرده سربازان پیاده ومردان ساکن قلعه راکشتند ودویست نفرزبده سوار را که ازاشراف اروپائی بودند اسیر گرفته نگاه داشتند و ازساختمان آنجا اثری باقی نگذاردند .

در همین سال قلعه‌ی (افامیه) بدست صلیبی ها افتاد و داستان سقوط افامیه که مورخان شام مثل ابوالفدا ودیگران نوشته اند ازوقایع عبرت آموز بشمار میرود .

یکی از مشایخ عرب بنی کلاب بنام (خلف) آشوب کشور و هجوم صلیبیون وجنك وفتنه رامغتنم شمرده برشهر آبادان حمص استیلا

یافته مردم را بدست اتباع دزد وطماع خود اسیر گردانید ، بنوعی که تمام طرق وشوارع از راهزنیهای وابستگان خلف مسدود و حتی در کوچه های شهرروز روشن اعراب مردم را لخت میکردند و فریاد استغاثه ی اهالی عاقبت بسمع (تتش فرزند آلب ارسلان و برادر ملك شاه سلجوقی) رسید و تتش خلف را از شهر حمص بیرون راند . خلف تدبیری اندیشیده رو بمصر نهادودعوی نمود که چون او از شیعیان خالص است ، اهالی شام از وی خوششان نمی آمد ناگزیر بمرکز خلافت شیعه پناه آورده است .

در آن ایام دژبان افامیه که ازاتباع ملك رضوان فرمانروای حلب بود از خداوندگار خود رنجیده برای دولت مصر پیام فرستاد که او بمذهب شیعه مایل شده ، حاضر است قلعه را بفرستادگان خلافت فاطمی تسلیم نماید ، انتشار این خبر و این پیام ما بین رجال مصر خلف را تحریك نمود ونامبرده بخدمت وزیررفته پشیمانی خویش را از برخی ازمظالم اظهار ودعوی کرد که قصد دارد آنقدر در راه خدا با صلیبی ها جهاد نماید که گناهانش شسته شود و شربت شیرین شهادت بنوشد . بنا براین حاضراست خدمت پرخطرضبط قلعه‌ی افامیه را برعهده‌بگیرد دولت مصر فرزندان خلف را بعنوان گروگان نگاه داشت و فرمان حکومت افامیه را بدو داد . همینکه خلف ناخلف در قلعه استقراریافت وزمام کار ها را بدرستی درکف آورد ، حقوق دولت مصررا از یاد برده دعوی استقلال نمود ودر پاسخ پیام وزیر مصر که دوام وی در سرکشی

و طغیان موجب قتل پسرانش که گروگان میباشند خواهد شد ، خلف گفت هرگاه پسرانش را قصابی کردند لطفاً یکقطعه از گوشت لخم آنها را برای وی بفرستند که از قربانی بی نصیب نماند.

استقرار خلف در افامیه از نو راهزنان وحرامیان را بر سر شوق آورد درهمان ایام صلیبی‌ها بقصد حلب لشکر کشیده یکی ازقلعه های آنحدود بنام (سرمین) را جبراً تسخیر کردند واهالی سرمین که عموماً شیعه بودند جمعی بجانب شهرحلب متواری وبرخی هم به قلعه‌ی افامیه رفتند و درآنمیان قاضی افامیه نیز بود ، این قاضی ازحیث بیدینی و جاه طلبی شخص بی مثلی بود چنانچه در افامیه که اقامت داشت نسبت بخلافت بغداد ظاهراً عرض ارادت مینمود و تملق میگفت و در همان حال به خلفای مصر نیز عرض عقیدت کرده تشیع دروغین خود را عرضه میداشت. قاضی حیله گر هرطوربود خود را مورد اعتماد خلف گردانید و یگانه مشیر و مشاور او شد اما در همان اثنا محرمانه برای یکی از بزرگان شیعه که درخدمت ملك رضوان فرمانروای حلب بود پیغام فرستاده گفت هرگاه با جمعی از دلاوران بقلعه نزدیك شوید من بسا همدستی دوستانم خلف راکشته ، قلعه را تسلیم شما میکنم.

البته آن امیرشیعی نیز گزارش قضیه را بدولت مصر نوشت و فرزندان خلف که در قاهره بودند وبا محافل دولتی رابطه داشتند از خیانت قاضی بوئی بردند وپنهانی ازمصر گریخته خود را بخلف رسانیده وی را بکشتن قاضی وجلوگیری از فتنه اندرز دادند ، خلف با وجود

این پیش بینی بقاضی اعتماد نمود وقاضی که میدید هرلحظه ممکن است پرده از راز برافتد وجانش بهدر رود بیش ازپیش در بر انداختن خلف کوشید تا روزی که خلف دید که سیصد نفرمرد مسلح با نیزه هائی که سرهای مردم فرنك بر آنها بود بپای قلعه آمده گفتند ما از گریختگان قلعه‌ی سرمین هستیم که نزد ملك رضوان رفته بودیم و چون او با ما سلوکی ناهموار نمود ، از وی رنجیده بخدمت تو شتافتیم و در راه با گروهی از نیروهای صلیبی دوچار وبا آنان پیکار کرده همگی را کشته سرهای شان را آوردیم تا بپایت بیندازیم ، خلف از آمدن آن گروه شادمان گشت وفرمود بیرون قلعه اردو زدند وبرای آنها جیره ومواجب قرار داد . بعد از سه روز در شبی تاریك قاضی همراه چند تن از همدستانش بی سر و صدا خود را بدروازه بانان رسانیده همگی را بقتل آورد و آن گروه سیصد نفری را که بنابر نقشه وتدبیر وی ازطرف ملك رضوان اعزام شده بودند ، بدرون قلعه آورده ناگهان بخلف و خویشاوندان وی تاخته همگی را درخوابگاه های شان نابود وازفردای آنشب خویشتن را امیروفرمانروای مستقل قلعه افامیه اعلام کرد ونسبت بملك رضوان وآن امیر شیعی که برایش کمك فرستاد اعتنائی ننمود . اما هنوز آن قاضی حیله‌گر بدرستی طعم حکمرانی را نچشیده بود که یکی ازپسران خلف بعد از آنکه پدرش بدست قاضی کشته شد گریخته نزد صلیبی ها رفت وتمامی اسرارقلعه وکمبود آذوقه وناشیگری قاضی را درامور جنك گزارش داد تا قلعه‌ی مستحکم افامیه با موقعیت مهمی که داشت بدست اروپائیان افتاد ومردان آنجا عموماً کشته شدند که

از آنجمله قاضی فتنه جوی جاه‌طلب بود .

هرگاه واقعاً اوضاع ممالك اسلام بهمان وضعی که تا اوایل سال پانصد هجری جریان داشت دوام مییافت ، بدون شبهه در مدتی کوتاه تمامی سوریه و از آن پس عراق و ایران و مصر زیر تسلط صلیبی‌ها قرار می‌گرفت .

اما تقدیر خداوند جهان با تدبیراروپائیان راست نیامد ومردانی بزرك وایرانی نژاد مانند اتابك عماد الدین زنگی و اتابك نورالدین و صلاح الدین ایوبی معروف پیاپی درعرصه‌ی گیر ودار پدید آمدند که از یکطرف تشکیلات داخلی خود را استوار ساختند و ازطرف دیگر در تربیت نیرو های منظم جنگی و در ترویج صنایع حربی و تشویق دانشمندان واستادان صنایع کوشیدند و بتدریج موفق شدند با وارد آوردن ضربه های سخت و قاطع ازهوس جهاد واشتهای جهان گیری اروپائیان تا چند قرن جلوگیری نمایند .

درقست های گذشته ازاین تاریخ ، ما بفداکاریهاوجنگهای سلطان قلیچ ارسلان سلجوقی فرمانروای روم مکرر اشاره نموده ایم ، متأسفانه آن پادشاه دلاور مانند اکثر امرای ترکمان تدبیر کافی نداشت و بجای آنکه اوضاع واحوال روزرا در نظربگیرد وسلطنت خود را درکشور روم که عبارت‌ازترکیه‌ی کنونی‌است استحکام دهد وخود را درعالم‌اسلام بعنوان پیش آهنك جهاد و نخستین مدافع حوزه‌ی اسلام در مقابل هجوم اروپائیان بشناساند و کسب وجاهت عام نماید ، دائم نقشه های دور از کار طرح میکرد ودر آرزوی بازگشت بایران و نشستن بر

تخت ملکشاهی دست وپا میزد ، چنانچه عاقبت جان خود را بر سر آن سودا نهاد و سنگر مقدم اسلام‌را ازوجود پربهای خود محروم گردانید باین ترتیب که درحالیکه نیمی از نیروی خود را بکمك امپراطور روم فرستاد و بابقیه سپاه خود باامیرجاولی‌حکمران موصل که دست‌نشانده‌ی سلجوقیان ایران بود نبرد میکرد شکست خورد ودر مردابی فرو رفت و در گذشت .

در قسمتهای گذشته شرح اسیر شدن دو امیر بزرك اروپائی بنام (بودوین) فرمانروای مستقل رها و (ژوسلن) نگاشته شد . سال (۵۰۲ هجری) چون امیرجاولی والی موصل که آندو اسیر را در زندان خود نگاه میداشت بر ضد سلطان محمد سلجوقی طغیان ورزیده وازطرف اردوی دولتی که از کرمانشاه مأمورموصل شد بشدت سرکوبی یافت ، ناگزیر از موصل فرارکرد ، هنگامیکه امیر جاولی از موصل میگریخت آندو اسیر را با خود برد ودر حدود شهرحران هردو را با شرایطی آزادکرد .

بودوین پس از کشمکشهائی باحاکم انتاکیه عاقبت بامیانجیگری کشیشها ولایت رها وقلمرو حکومت خود را بدست آورد وبا همراهی ژوسلن تمامی شرایطی‌راکه تعهدکرده‌بودند انجام دادند واز آن تاریخ در ولایت خودشان با مسلمانان سلوك بهتری نمودند .

ازسال (۵۰۰) تا (۵۲۱ هجری) لشگرکشی هـای مکرر از ایران بسوی شامات شده تشبثات واقدامات عظیم با هزینه های هنگفت و با اجتماع امیران وفرمانروایان وسرداران بزرك بعمل آمـده است .

اما نه تنها ثمری از آنها عاید نگردیده ، بلکه بواسطه‌ی نفاق هرتشبثی بجای خود بیش ازپیش بر قدرت اروپائیان وتوسعه یافتن متصرفات آنان افزوده است وفقط از سال (۵۲۱) که عماد الدین زنگی بفرمانفرمائی موصل برقرار میگردد ، آرام آرام اوضاع دگرگون شده دوران قدرت مسلمانان آغاز میشود اینك ما طی این فصل وقایع بیست ساله رابطور فهرست با اختصار یاد میکنیم :

۱ - بودوین پادشاه فلسطین لشکری برای تسخیر طبریه فرستاد و خواهر زاده اش را که تازه از فرنگستان آمده بود بفرماندهی آن لشکر گماشت وقتی خبراین هجوم به امیر طغتکین والی شام رسید بـه انتظار جمع آوری قشون نمانده با دو هزار سوار رکابی خود از دمشق بجانب طبریه شتافت وجنگی سخت پای قلعه مابین طرفین درگرفت و اروپائیان شکست خوردند وفرمانده آنها اسیر گردید .

این اسیران را طغتکین به بغداد فرستاد تـا خلیفه و سلطـان محمد سلجوقی که آنهنگام در بغداد بود خدمـات وی را تقـدیر نمایند .

۲ - دراین ایام پادشاه بودوین بعلت انتشار وبا وطاعون وقحطی در اروپا ازکمك آنجا ناامید بود ، بنابراین باامیرطغتکین قرارداد متارکه جنك سه ساله امضا نمود .

۳ - سال (۵۰۴ هجری) شهرصیدا در شام بتصرف عیسویان در آمد ودرهمان اوان نیزچندین قلعه‌ی نظامی ومستحکم را ازمسلمانان گرفتند .

۴ - دراین سالها ضعف حال مسلمانان بطوری بود که تمامی اهالی شام وجزیره وعراق روز وشب انتظار ورود صلیبی ها را میکشیدند و در بیم و وحشت میگذرانیدند زیرا سلطان محمد سلجوقی در ایران با سلطان سنجر عمویش که مقیم خراسان بود کشمکش داشتند ، ازاین رو حکام سوریه بهترچنان دیدند که عجالتاً با اروپائیان از راه سازش وارد شوند .

بعداز عقد متارکه وسازش، گروهی از تجار حلب باطمینان صلح کالای فراوانی از مصر در کشتی ها بارکرده بجانب شام لنگر کشیدند اما ناوهای جنگی صلیبی‌ها در وسط دریا آن کشتی ها را احاطه کرده اموال را ضبط وافراد را اسیر گرفتند وچون خبر آن تجاوز خائنانه به حلب رسید ، مردم بجوش و خروش افتاده گروهی بزرك همراه فقها و روحانیون از حلب ببغداد شتافتند و در مسجد جامع بناله و زاری پرداختند . اهالی بغدادهم باآنهاهم آواز شدند وروز جمعه خلیفه‌را از نمازمانع گشتند وحتی منبر بزرك را درهم شکستند .

در همانروز خلیفه و سلطان تصمیم قطعی گرفتند و برای آرامش ملت فرمان تجهیزات صادر وامیرمسعود ولیعهد بفرماندهی کل اردوتعیین واحکام، بنام تمامی حکام ووالیان وامیران فرستاده شد تاظرف مدت چهل روز دراردوگاه مجاهدین حاضرشوند واین سپاه عظیم سال(۵۰۵ هجری قمری) عازم سوریه گردید .

اینك دراینجا باید نکته‌ئی‌را یادآوری نمائیم که تاکنون هیچیك ازمورخان خاور یا باختر توجهی بدان ننموده یا نخواسته‌اند آن نکته

را مورد بحث یا قضاوت قرار دهند وحال آنکه تذکردادن و شرح کردن این موضوع برای شناسائی تاریخ مللی که درخاورمیانه زندگی میکنند وبلحاظ تعیین میزان نفوذ وتأثیر تمدن ایران دردیگر کشورهای مشرق منتهای ضرورت را داشته ودارد. نکته‌ی مزبور اجمالا بدین قرار است که پیدایش سلطنت سلجوقیان درایران با آنکه بنا بر ترکمان بودن سلاجقه میبایستی آنقدرها برای ملیت ایران سود مند نمی‌افتاد، بیش از آنچه تصور شود بتوسعه و دامنه یافتن نفوذ سیاسی وادبی ایران در سر زمین های دور و نزدیك کمك نموده است که از آنجمله سرزمین های سوریه و فلسطین است.

اما تأسیس دولت سلجوقی واینکه اغلب ولایات آناتولی وسوریه وفلسطین وجزیره جزوقلمرو آن دولت درآمد این نتیجه را بخشید که حکام وزمامداران ومأمورین ایرانی ازمرکز دولت که گاهی نیشابور و زمانی اصفهان یاهمدان بود به آنکشورها اعزام شدند ومأمورین مزبور طبعاً باخود آداب ورسوم ولغات واصطلاحات ایرانی‌را بممالك زیرفرمان خود بردند بنا براین باید خوانندگان این تاریخ درنظرداشته باشند که وقتی اثنای بیان وقایع جنگهای صلیبی ما از امرای دمشق یا حلب یا موصل یا نقاط دیگر نام میبریم ، اکثر آنها مأمورین اعزامی از ایران هستند که بعد ازضعیف شدن دولت مرکزی باز هم اسما خود را تابع سلطان سلجوقی ایران معرفی مینمودند و در نماز جمعه خطبه بنام خلیفهٔ عباسی بغداد وسلطان ایران میخواندند.

ضمناً یاد آورمیشود که خلفای عباسی هم در دست سلطان ملك

آلت ضعیف بودند وازهر گونه نفوذسیاسی محروم ودر گوشه‌ی قصر خود باعنوان ریاست روحانی زندگی میکردند وحتی شهر بغداد هم که مرکز خلافت بود زیر فرمان یکی ازامرای دولت ایران اداره‌میشد که او را بلقب (داروغهٔ بغداد) میخواندند .

۵ ـ درحدود سال ۵۰۰ هجری شخصی بنام شمس‌الخلافه که از جانب مصردر عسقلان حکومت میکرد ، چون ضعف وزبونی مسلمانان را دید محرمانه با بودوین پادشاه بیت المقدس مربوط وخود را هوادار عیسویان معرفی کرد وچون دیگر بمسلمانان اعتماد نداشت ، برای خود یك فوج نگهبان از ارامنه تشکیل داد .

این واقعه بی حد درمصر ایجاد پریشانی کرد زیرا موقعیت نظامی عسقلان اهمیت فوق العاده داشت اما پیش از آنکه تدابیر دولت مصر بجائی برسد ، اهالی غیرتمند عسقلان به‌افکار خیانت کارانه‌ی شمس‌الخلافه متوجه وهنگامی که از کوچه میگذشت مردم بموکب اوهجوم آوردند وجناب والی را مجروح ساختند .

والی خائن رو بقصر حکومتی گریخت ولی‌مردم دنبالش راگرفته با سنك وچوب تباهش کردند و تمامی اموالش بغارت رفت سپس از جانب دولت مصر باخیال راحت والی جدید تعیین و وارد عسقلان شد .

۶ ـ از وقایع مهم دیگرکه ما بین سالهای (۵۰۰ تا۵۲۱هجری) روی داد و ما طی این فهرست به اختصار یاد میکنیم آمدن نروژی ها بمشرق زمین است .

شهرت فتوحات اروپائیان درخاور وداستان غنایم واموال‌فراوانی که نصیب مجاهدین گردید تا دور ترین نقاط اروپا شایع شد وحتی‌ملل کناره گیر سوئدو نروژرا بطمع مال‌و بقصدتحصیل ثواب آخرت‌وسعادت‌دنیا افکند بطوری که پادشاه (سیفور) سوم فرزند ما نیوس با ده هزار نفر از نروژی های حادثه جوئی کـه داوطلب جهاد شدند در صد فروند کشتی بزرك جنگی از سواحل‌اسکاندیناوی لنگر کشیده وارد اقیانوس اطلس شد ومدت سه سال در دریا هـا وسواحل راه نوردی میکـرد و پس از تحمل صدمات و حادثات سال (٥٠٤ هجری) وارد بندریافاشد وسلطان بودوین وتمامی اهل صلیب از ورود نروژی ها دلشاد و آنان را با استقبال پرشکوه وارد بیت‌المقدس کردند .

نروژی ها وصلیبی ها با عزمی راسخ رو بشهر صیداکه از ولایات زیبا وپر ثروت شامات بود تاختند وبا آنکه مسلمانان آنجا مقاومت و دفاع دلیرانه میکردند چون از هیچ طرف کمك کافی نرسید ، اروپائیان شهررا تسخیر واکثراهالی را بقتل آورده باقی مانده را اسیر و اموال فراوان آنانرا میان مجاهدین تقسیم نمودند وپادشاه نروژ یك قطعه از صلیب مسیح را بپاداش گرفته سوی میهن خویش برگشت و آن چوب مقدس را در کلیسای « دورتیم » در کشور نروژ بـرای تبـرك حفظ کردند .

۷ ـ واقعه‌ی دیگر تسخیر قلعه‌ی اثارب وقتل عام مسلمانان آنجا بود . قلعه‌ی اثارب درسه فرسنگی حلب و دارای استحکام و موقعیت مهمی بود ، بزرگان صلیبی برای فتح ولایت حلب تسخیر اثـارب را

ضروری می‌شمردند وحکمران انتاکیه بنام تنکرید که درغیاب بوهیموند کفیل حکومت بود ، با لشکری زبده قلعه اثارب را محاصره کرد مردم آنجاکه از دریافت هرگونه کمك ناامید بودند ، نقشه‌ئی کشیدند که از درون قلعه نقبی بزنند که یك سرش به خرگاه تنکرید برسد وشبانه ازراه نقب هجوم برده سردار وافسران عمده‌ی صلیبی‌ها را کشته اردوی دشمن را پراکنده سازند .

کار زدن نقب پیشرفت کرد و وقتی نزدیك بفرجام رسید یکی از جوانان ارمنی که ساکن قلعه بود خود را بیرون انداخته نزد تنکرید رفت و اورا بخطر متوجه گردانید .

تنکرید جای خرگاه خود را تغییر داد و درمحاصره نهایت سخت‌گیری را بکار برد تاعاقبت حصار اثارب تسخیر وجمیع مسلمانان قتل‌عام شدند . تنکرید حکم کرده بود کوچهٔ ارمنی‌ها در امان بماند اما تنی چند از دلاوران فرنك که مقام افسری داشتند اثنای قتل و غارت خطاب بتابین‌های خود گفتند « مردمی که بهمشهری‌های خویش خیانت ورزیدند. نسبت بما چگونه وفا خواهند ورزید !؟ بهتر آنست که شما جنگجویان از غنیمت این کوچه نیز بی‌نصیب نمانید ! » بدین‌طریق خانهای ارامنه نیز بباد غارت وفنا رفت .

۸ـ دربالا یادآوری نمودیم که بفرمان سلطان محمد سلجوقی اردوی مهمی مرکب از امرای بزرك واستانداران ایران غربی و آذربایجان در موصل گرد آمد وزیرفرمان اسمی ملك مسعود ولیعهد و بسا سرپرستی امرای بزرك مثل مودود حکمران موصل وامیر سکمان

والی تبریز وامیر احمدیل حکمران مراغه و امیرزنگی ودیگران سپاه مزبور بعنوان جهاد بعزم جزیره وسوریه روانه گشت .

اردوی مجاهدین در آغاز امر چند قلعه ازدست فرنگی‌ها بدر آورد ودر چند نقطه عیسویان را از میدان گریزانید ، اماهرچه بخاك شامات نزدیکتر رسید ، اختلاف ونفاق امیران ومطامع سرداران بیشتر بظهور آمد و سوء سیاست دولت سلجوقی کاملا بثبوت پیوست ، یکی از غلط کاری‌های دولت مزبور این بودکه بفرمانده کل‌اردو دستور داده‌بودند درشهرهای سوریه آنچه کـه اسماً بدولت سلجوقی ایران تعلق دارد حکمرانان کنونی را ازکار برکنار کنند واز امرای اعزامی بجای آنهـا بگمارند وحال آن که این حکمرانان سال‌های درازبودکه درآن نقاط فرمان رانده بودند وبعد ازمرك ملکشاه و خواجه نظام‌الملك وزیر وی بعلت‌خانه جنگی‌های شاهزادگان سلجوقی و ضعف مرکز ، استانداران دور دست در عمل و بحقیقت استقلال یافته بودند وبقدرت وتدبیر خود حوزه‌ی حکومت خویش را محافظت و نگاهداری نموده بودند .

از این قبیل حکام چندتائی در جزیره بودند و اما در شامات مهمتر ازهمه امیر طغتکین والی دمشق وملك رضوان والی حلب‌بودند بعلاوه شهرهای حمص وحمات و غیر آنها نیز دچار همان‌وضع‌بودند.

طرز سلوك سرپست‌های اردو نسبت‌به حکمرانان دوسه نقطه در جزیره سبب‌هشیاری والیان سوریه شد چنانکه ملك رضوان دروازه‌های حلب‌را برروی اردوی سلطانی بست وامیر طغتکین والی دمشق هم‌که باصمیمیت برای همکاری وجهاد وارد شده بود بزودی متوجه گردیدکه

امیران تازه وارد قصد خوبی درحق وی ندارند خویشتن را در پناه مردانگی ومروت امیر مودود فرمانفرمای موصل کشید خلاصه آنکه این اردوی بزرك بدون آنکه بتواند کاری انجام دهد دوچار تفرقه گردید وهر کدام از امیران بهانه‌ای ساخته نیروهای خویش را برداشته بولایت خود برگشتند

ضمن اردوکشی مذکور امری روی داد که حمیت وغیرت تبریزی هارا از یکطرف وفساد اخلاق برخی از امرای دوران سلجوقی رابصورت عبرت بخشی نمایش میدهد .

امیرسکمان استاندار تبریز که از امرای بزرك دولت و از نژاد خالص آذری بود در حدود شام بیمار گردیده بقصد بازگشت به تبریز از ملك مسعود اجازه یافته روانه شد ، ولی در راه وفات یافت و لشکریان تبریزی جنازه‌اش را در صندوق آهن نهاده رو به ولایت خود می بردند .

خبر وفات وی چون بامیر ایلغازی حکمران ماردین رسید بطمع افتاد که اموال ویرا بچنك آورد وبا این قصد گروهی از ترکمانان اتباع خود را برداشته رو به اردوگاه تبریزیان تاخت وچنان می‌پنداشت که لشکریان بی‌سردار دراولین حمله‌ی ترکمانان متفرق خواهند گشت وگنجینه ومال امیر سکمان بیرنج وزحمتی نصیب وی خواهد شد . اما همینکه شیر مردان تبریزی صفوف ترکمانیه را از دور دیدند تابوت فرمانده خود را از پیشاپیش صفوف بوسط اردوی خود آوردند تا از تیر اندازی خصم محفوظ بماند آنگاه همچون ببرهای خشمناك بجانب حریف تاختند وبا چنان عزم جزمی دست به پیکار زدند که ایلغازی و لشکریانش از کرده

پشیمان شدند وفریاد زدند :«ما برای احترم شما از جنازه‌ی امیرتـان استقبال کرده‌ایم ، حالا که شما احترام ما را نمی‌پذیرید دست از جنك بردارید وبگذارید مابه شهر خود برگردیم ! »

۹ـ معاودت اردوی سلطانی از شام برجسارت و طمع صلیبیون بسیار افزود و بودوین پادشاه بیت‌المقدس بـا نیروهای اروپائی بقصد تسخیر شهرصور عازم گشت. شهر صور از زیباترین ولایـات سوریه و مرکز تجارت وثروت بود ودر آن ایام جزء حدود مصر شمرده‌میشد . اهالی صور بعد از مدتی مقاومت چون ازاین که کمکهـای مصر بموقع برسد نا امید بودند بامیر طغتکین والی شام توسل جستند ومبلغی نقد نزد وی فرستادند تا نیروئی تجهیز کرده بکمك شتابد .

امیر مزبور که هیچوقت در کار جهاد کوتاهی نمی‌نمود با کبوتر برای اهالی صورنامه فرستاد که بزودی خودم بکمك‌میرسم شما استوار باشید واینك صدنفر ازدلاوران کاردیده برای همکاری در دفاع‌ازبرجهای مهم شهرفرستادم شما درفلان نقطه کشتی‌جنگی آماده کنید تا این‌صدنفر راکه هرتن برابر ده تن از دشمن میایستند از راه دریا ببندرگاه صور برساند من ولشکریانم ازعقب خواهیم رسید .

کبوتر نامه‌بر وقتی بالای‌بندرگاه‌صوررسید دریکی ازناوهای‌صلیبی که‌از راه دریا شهررا محاصره‌کرده بودند فرود آمدودو نفرازلشکریان صلیبی آن‌کبوتر را گرفته دیدند نامه‌ئی ببالش بسته‌است ازآن دونفر یکی عیسوی بود ودیگری از مسلمانان سیسیل و از کارگران کشتی‌ـ سازی بودکه درخدمت صلیبی‌ها مزدور شده بود .

آن مرد عیسوی گفت خوبست این کبوتر را رها کنیم برود زیرا ممکن است از این نامه که همراه اوست برای اهل صور که در نهایت سختی ودرماندگی هستند فرجی پیدا شود، اما آن مسلمان نامسلمان گفت ما نمکخوار سلطان بود وین هستیم ونباید در انجام وظیفه‌خیانت ورزیم تکلیف‌ماکه نگهبانی دریامیباشد این‌است که کبوتررا نزد بودوین ببریم تاچه دستور دهد!

همینکه‌بودین از مضمون نامه‌آگاه شد یك کشتی فرستاد تاشبانه در نقطه‌ئی که والی شام نوشته بود آماده باشد وتنی چند از اهل‌سوریه راکه در خدمت وی بودند در آن کشتی گماشت تابزبان عربی باآن صد نفر حرف بزنند وآنان‌رافریب‌داده بکشتی بنشانند.

دلاوران اسلام بی‌خبر ازنیرنك خصم درآن‌کشتی نشستند و بعد از چند ساعت ناگهان متوجه گشتند که سپاهیان صلیبی ازچهار جانب آنان را احاطه کرده‌اند وهمینکه خود را اسیر خصم یافتند مرك فجیع وناگوار را روبرو دیده دست بشمشیر بردند تا مرك را برخود گوارا سازند.

ازآن گروه صد نفری نودو نه تن درجنك وستیز بخون‌غلطیدند وتنها یکنفر خود را بدریاافکند و چون شناوری قابل بود از دسترس کشتی‌های خصم دور شد وبتخته پاره‌ئی دست یافت وامواج دریا نیمه‌ـ جانش راپس‌از ایامی به‌ناوی ازناوهای جنگی مسلمانان رسانید که عازم جزیره‌ی سیسیل‌بود.

این‌مسلمان‌فراری‌داستان‌مکروفریب صلیبی‌هاو نامردی آن‌مسلمان

سیسیلی را که نامهٔ کبوتر راپپادشاه صلیبی رسانید به‌امیر سیسیل گزارش دادوامیر مزبور که مسلمانی تمام عیار بودبرای گرفتن آن مرد نامسلمان ومجازات‌وی طرحی ریخت که داستانش چنین بود : دو مرد فداکارمأمور دستگیری وی شده بایك کشتی جنگی بسواحل شام شتافتند وهمینکه بجهازات صلیبی نزدیك شدند کشتی آنها درنقطه‌ئی از دریا که سنگلاخ بود و راه عبور از آنجا را فقط ملاحان سیسیلی میدانستند پنهان گردید وآندو مأمورهمراه کنیزکی زیبا در یك قایق سبك رو از کشتی جدا شده به کشتی صلیبی که نامسلمان مزبور آنجا خدمت میکرد نزدیك رفته گفتند ما ازتعدیات امیرسیسیل همراه این خواهرخود گریخته‌ایم .

ملاحان صلیبی بقصد اسیر گرفتن آنها را بکشتی خود آوردند وگزارش احوال‌را برای‌پادشاه بودوین فرستادند اما درطول روز تانیمه‌ی شب ناخدا وافسران وملاحان پروانه وار دوردخترك می‌گشتند وهنگام شام جامهای فراوان ازشراب گلگون صرف شد وچون دخترك سیسیلی دورهای اخیر ساقی‌گری میکرد ، داروی بیهوشی بکار زد ودرحالیکه اهل کشتی بتدریج از پا می افتادند آن دو برادر ساختگی با همدستی خواهرخود کشتی ساز سیسیلی را دست و دهان بسته وارد قایق کردند وبسرعت خود را بناوجنگی رسانیدند که او نیز از پناهگاهش بدر آمده نزدیك کشتی‌های صلیبی انتظار رفقا را می‌کشید .

خلاصه‌آنکه آن کشتی سازرا که دعوی‌مسلمانی‌مینمود وبمسلمانان خیانت میورزید بزودی وارد سیسیل کرده بحضور امیر رسانیدند واو را

بعد ازمحاکمه باشکنجه ها و عقوبت هائی که وصفش مطلوب نیست بکیفر رسانیدند.

بالجمله صلیبیون درصور برجهای چند طبقه ازچوب ساختند وآنها را بدیوارحصارمتصل کردند وازفراز آنها تیر و سنگ وآتش بامنجنیق ها برسرمردم شهر میریختند، ولی چندنفر ازعلمای طبیعی دان که دریکی ازمدارس صور طلبه بودند داروئی مرکب ازنفت وزفت وگوگرد وخاکه ذغال درست کردند که هرگاه آتش میگرفت با آب خاموش نمی‌شد و بدین طریق شش برج چوبی را که آفت جان اهل شهر بود آتش زدند بدون آنکه پاسبانان برجها فرصت دفع آتش پیدا کنند. کار محاصره‌ی صور تاموقع برداشت حاصل طول کشید درآنهنگام امیر طغتکین چون برای رو برو شدن با آن سپاه عظیم صلیبیون سپاه کافی نداشت با دو سه هزار نفر سوار رکابی خود بطریق ایوار شبگیر آغاز ترکتازی نمود و قوایش را دسته دسته به‌آبادیها ومزارع اهل صلیب پخش کرد تاهمه‌جا غله را بسوزانند وخرمن‌هارا نابود سازند ورعایارا قتل وغارت کنند وچون اخبار پیاپی ازویرانکاری مسلمانان باردوی صلیبی رسید، همگی بوحشت افتادند مبادا غله و حاصل ضایع شود وکشور صلیبی دوچار قحطی گردد ازاینرو پادشاه بودوین حصارصور را ترک گفته ببیت‌المقدس بازگشت و اهالی فلکزده صور در آن سال از نو توانستند نفسی براحت برآورند.

۱۰ ــ سال (۱۱۱۲ میلادی) حکمران طبریه که یکی از اشراف اروپا بود، بنام (ژرفیز) در یکی از زد و خورد های محلی در

دست مسلمانان اسیر شد وچون پادشاه بودوین دلبستگی زیادی به ژرفیز داشت مسلمانان برای شاه پیام فرستادند که شهرهای عکا و یافا را بدهد تااورا آزاد کنند ـ شاه بودوین پاسخ داد که هرمبلغ طلاونقره بخواهند میدهد اماهرگاه تمامی سرکردگانش اسیر مسلمانان شوند یك وجب از خاك مملکتش را برای آزادی آنها نخواهد داد ـ این پاسخ موجب خشم مسلمانان شد وژرفیز را در دمشق بقتل رسانیدند زیرا حرکات زشتی از او نسبت بنوامیس مسلمانان دیده شده بود .

۱۰ ـ درهمین سال سردار تنگرید که از نخستین پیش آهنگان جنگهای صلیبی بشمار میرفت در انتاکیه جان سپرد وتمامی اهل صلیب هفته‌ها درسوگواری وی گذرانیدند .

۱۱ ـ غالباً به تجربه رسیده است که هر وقت ابنای انسان بجان هم می‌افتند وپیکار و جنگ آنها بطول می‌انجامد طبیعت نیز بی‌کار نمی‌نشیند و در ایجاد آفات و بلیات با مردم کمك میکند چنانچه در همین اوان قهر و خشم فلك ظهور نمود و حرارت هوا بشدتی رسید که باغات و حاصل در سوریه ومصر و قسمتی از اروپا سوخت وزلزله های شدید باعث ویرانی شهرها وتلفات عظیم گردید از جمله تمامی قلعه ها وعمارات حلب فرو ریخت وسخت تر از آن در شهر انتاکیه ظهور کرد بنوعی که جمیع کلیساهای عمده و عمارات عالی و طاق دروازه‌ی معروف (باب البحر) که از بناهای روم قدیم بود همگی واژگون گشت .

۱۲ ـ سال (۵۰۷ هجری) براثر هجوم های پیاپی و تاخت و

تا زاهل صلیب اطراف دمشق ویرانه گشت وارزاق کمیـاب شد و وضع شهر بصورتی در آمد که هرگاه صلیبی‌هـا جداً هجوم می‌آوردند بعلت نبودن خواربار مسلمانان قدرت مقاومت و خودداری نمیداشتند . ازاین رو امیر طغتکین هیئتی نزد امیر مودود والی موصل فرستاد و کمك فوری ویرا درخواست نمود ـ امیرمودود با نیروئی که ازکرمانشاه و کردستان تجهیز کرد بااجازه از دربارایران عازم سوریه شدوامیرطغتکین نیزبدو پیوست و دوتن ازامرای آذربایجان نیز بنیت جهاد نزد آنها آمدند و آن اردو بقصد جنك باپادشاه صلیبی روانه گردیده درحدود طبریه طرفین بهم رسیدند پس اززرم خونبار اهل صلیب شکست یافته بسیاری ازسرکردگان اروپائی کشته یـا اسیر شدند وحتی خود پادشاه بودوین نیز گرفتار شد ولی مجاهدین ویرا نشناختند وبادادن یك قطعه جواهر ازچنك سرباز کردی که (ببراز) نام داشت خودرا نجات بخشیده گریخت .

بدنبال این جنك اردوی دیگری از صلیبی‌ها که بکمك پـادشاه خود آمده بودند بامسلمانان تصادف کرد وبعد از پیکار سخت بار دیگر اهل صلیب مغلوب وبقله‌های جبال پناه‌بردند ـ مسلمانان ازآن پیش آمد استفاده کرده وارد کشور صلیبی هاشده تمامی آبادیهای مابین بیت‌المقدس وعکا را بباد غارت وچپاول دادند وچندین هزار نفر از فرنگی‌ها اسیر گرفتند وچون فصل زمستان در پیش بود بخاك اسلام برگشتند و امیر۔ مودود که ازبابت قلمرو حکومت خود خاطر جمع بودعزم جزم کرده‌بود که از زبونی موقتی اروپائیان استفاده‌نموده بتسخیر بلاد متصرفی آنان پرداز لشگریان‌را مرخص گردانید که بخانمان خود رفته موسم بهار برای جهاد

آماده وحاضر شوند وخودش باجمعی ازمصاحبان و نزدیکان همراه امیر طغتکین عازم دمشق شد بقصد آنکه تا فصل بهار مهمان والی دمشق بوده ، از آب وهوای دلپذیر شامات بهره مند شوند اما متأسفانه دریکی از روزهای ماه رمضان هنگامیکه امیر طغتکین و مهمان عزیزش امیر مودود بصحن مسجد جامع دمشق آمدند تا از درگاه بیرون روند یکی از باطنیه ناگهان بادشنه بروی مودود افتاد وچهار زخم کاری بدو زد قاتل پیش از آنکه کشته شود اعتراف نمود که از سال پیش مأمور قتل امیر بودو از موصل گرفته تادمشق فرصت میجسته است ولی دست نمییافته تا در آنروز بجنایت خود موفق میشود - امیر مودود از امرای بزرك ایران و از ارکان دولت سلجوقی بود و در عدالت وفضیلت وشهامت ودرپرورش علما و ادبابیهمال بود .

۱۳- چون اثنای جنگهای صلیبی کار باطنیه ترقی کرد و از آن حزب صدمات بسیاری ببزرگان دولت رسید لازمست ما در اینجابطور اجمال سخنی در وصف این جمعیت بگوئیم .

حزب باطنیه عبارت ازهمان جمعیتی است که حسن صباح در ایران تأسیس کرد ومرکز آنها در الموت بود - بعد از ظهور جنگهای صلیب برخی از داعیان باطنیه در شام بفعالیت پرداختند وگروه بزرگی پیرو آنان شدند - یکی از داعیان باطنیه با امیر طغتکین والی شام نزدیك شد وبوی اطمینان داد که هرگاه یك قلعه از دژهای استوار بباطنیه واگذار کند آنها با طریقه‌ی ترور و غافلانه کشتن سرداران میتوانند صلیبی‌ها راناتوان ومغلوب سازند- بالاخره باطنیه درشامات صاحب قلعه

هائی شدند وبتدریج قوت گرفتند و بدست فدائیان ، هم مسلمانان را بوحشت انداختند وهم صلیبی‌ها را بطوریکه نه بزرگان اروپائی آسوده میخوابیدند نه بزرگان مسلمان .

کار باطنیه گاهی سخت ترقی میکرد اما گاهی نیز براثر ترور-های بیجا دوچار هجوم دولت وملت میشدند وبقتل عام گرفتارمیگشتند چنانچه‌در شام ودرخراسان‌مکرر چنان روی داد ومادر موقع خوداشاره خواهیم نمود .

۱٤- وقتی خبر کشته‌شدن امیر مودود به‌سلطان محمد سلجوقی رسیدفوری‌بجای‌وی یکی‌از بزرگترین‌امرای دربارراازاصفهان بحکومت موصل‌نامزد کردامیر دزبورموسوم‌بود به (آق‌سنقر برسقینی) و سلطان به آق‌سنقرفرمان‌داددرموصل‌معطل‌نشودونیروهای‌دولت‌رادراستانهای‌مغربی تجهیز کند واردوی دیگری برای جهاد تشکیل داده عازم سوریه شودو بلحاظ آنکه امرا و والیان ایالات اطاعت ورزند شاهزاده مسعودولیعهد خود را هم بفرماندهی اسمی اردو نامزدگردانید ، این اردو باکرو فرو شکوه بزرك وارد سوریه شد وچندین قلعه وشهر کوچك را هم بضرب شمشیر از اهل صلیب گرفت اما بنابر یك پیش‌آمد عجیب بصورتی باور نکردنی شکست یافت وچون پایان کار آن‌لشکر کشی ناکامی بود ما در اینجا شرح فتوحات وپیشرفتهای آن‌را نمی‌نویسیم‌اما رویدادشکست وپریشانی اردو را اختصاراً یاد می‌کنیم :

امیر آق سنقر مردی بود شجاع‌وبا تقواوشرافت دوست‌ونخستین مقصدش در سوریه آن‌بودکه قلعه‌ها و پناهگاههای استوار را ازدست

فرنگیان در آورد از اینروپس از تسخیر چند نقطه عازم دژ موسوم به (کفرطاب) شد که از استحکامات معروف ودر تصرف صلیبیون در آمده بود . رسم چنانست که فراشان واردو بازار بانگهبانان خیمه و خرگاه همیشه قبل از اردو حرکت میکنند ودرمنزلگاه آینده خیمه هارا افراشته منزل را برای ورود سپاه آماده میسازند . مأمورین بنه و اردو بازار در آن روز جلو آمدند ودرمنزل آینده خیمه‌ها را افراشتند اتفاقاً یکی از سرداران صلیبی بنام (روژردوسیسیل) بـا پانصد سوار ودو هزار پیاده بقصد آن که خود را بقلعه‌ی کفرتاب بیندازد وبه محصورین کمك کند روانه شده بود همینکه اردوگاه مسلمانان را دید آن را احاطه کرد و یك مشت لشگریان مسلمان‌را که بیش ازصد نفر نبودند بقتل آورد و فراشان و کاسبهای اردو بازار را نیز اسیر کرد و با نیروی‌خود در کمینی پنهان شد و دسته دسته از سپاه اسلام راکـه بی‌خبر و آسوده خاطر وارد اردوگاه میشدند به‌آسانی مقتول واسیر میساخت واوضاع بدین طریق میگذشت تا آنکه امیر آق سنقر با یك عده‌ی دویست نفری از امیران وبزرگان سررسید و چون اوضاع اردوگاه را بصورت دیگر دید خود را ببالای پشته‌ئی کشید که درست‌نگاه کند و در آنجا نیروهای صلیبی را از دور مشاهده کرد که از درون اردو بجانب وی می‌تازند ویکی دوتن از گریختگان ، آن پیش آمد دهشت انگیز را برایش گزارش دادند . در آن هنگام آق سنقربقدری متأثر شد که‌تصمیم گرفت بادشمن بجنگد اما خردمندان کـه آن حرکت را جنون آمیز میدانستند بدو گفتند که هرگاه تو و بزرگان این اردو اینجا کشته یا

اسیر شوید کار مسلمانان در سوریه بکلی ضایع میشود و بدین طریق با ابرام و اصرار آق سنقر را از میدان جنك بدر بردند وحدوث آن شکست بقدری بر آن مرد شرافتمند دلیر تأثیر کرد که سوگند خورد در بستر نرم نخوابد مگر بعد از آنکه بار دیگر از اروپائیان انتقام بگیرد و مشغول تجهیز سپاه شد اما هجوم اندوه و غم ویرا از پا در آورد و بزودی وفات یافت ـ شکست دومین سپاه بزرك سلطانی بدین صورت نامطلوب بقدری باعث سستی کار مسلمانان شد که پادشاه بودوین را بطمع تسخیر مصر انداخت زیرا اهل صلیب یقین کردند که هرچه از سوریه جلوتر بتازند با مردمی سست‌تر و بی‌نظم‌تر و بی نقشه‌تر روبرو خواهند شد و بدین طریق فتح سرتاسر آسیا به‌نظر آنان بسیار آسان جلوه نمود.

۱۵ـ پادشاه بیت‌المقدس بودوین با تمامی نیروهای صلیبی بعزم تسخیر مصر روانه گشت و در شهر (فرما) که‌اوایل خاك مصر بود مسلمانان را مثل گوسفند سربرید وشهر را آتش زد و در حدود (عریش) ازخاك مصر با یك‌عده سپاه سرحدی که بفرمان خلیفه‌الحاکم بامرالله میبایست از دشمن‌جلوگیری نمایند اهل صلیب‌جنگیدند و آن نیروی کم‌را متواری ساختند برخی‌از مورخان نوشته‌اند که پادشاه بودوین در آن جنك‌زخمی شد برخی‌نوشته‌اند بیمارشد بهرحال بودوین بحال‌احتضار افتاد و وصیت کرد اهل صلیب ازپیکار بامسلمانان دریغ نورزند وهرگاه‌برادرش (استاکیوس) راضی باقامت در مشرق شود او را بر تخت بنشانند و گرنه پسر عمویش که او نیز بنام بودوین یعنی (بودوین دوبورك) موسوم بود و حکومت ولایت (رها) راداشت پادشاه شود ـ بعد از مرك بودوین احشای ویرا در عریش زیرشن پنهان‌ساختند و رویش سنك‌بزرگی انداختند که‌هم‌اکنون

آن نقطه بنام (ریك زاربردویل) نامیده میشود که بردویل تحریف لفظ بود وین است واما جسدش را درتابوت آهنی نهاده بجانب بیت المقدس بردند ونزد برادش (کودافرو) بخاك سپردند . بدینصورت کشور مصر از هجوم اهل صلیب در آنموقع رهائی یافت .

پس ازدفن بودوین پسرعمویش بودوین دوبورك ازشهررها احضار گردید وبا احترامات مفصل برتخت شاهی نشست .

۱۶ ـ در همین ایام جمعیت جدیدی یعنی حزب دیگری در بیت المقدس از کشیشان واشراف فرانسوی تاسیس یافت که خود را بـه (هیکل سلیمان) یعنی معبد سلیمان نبی منسوب و موسوم ساختنند و اساس مرام آن جمعیت این بود .

۱ ـ پذیرائی از زوار اروپائی و بیماران

۲ ـ تشویق بجنك با مسلمانان

جمعیت هیکل سلیمان همانست که ریشه وپایه ی اکثرتشکیلات استعماری وتبلیغاتی اروپا در عصر ما میباشد و بحث در اطراف کار های آن جمعیت واسرار مهم آن درگذشته تا امروز محتاج است بتالیف کتابهای مبسوط دیگر !

۱۷ ـ حملـه هـای پیاپی اهل صلیب بقصد تسخیر ولایت حلب اهالی آنجا را مجبور ساخت که به امیر ایلغازی والی ماردین متوسل شوند زیرا ملك رضوان صاحب حلب وفات یافته بود وجانشینانش قدرتی برای برابری با اروپائیان نداشتند .

امیر ایلغـازی با شتاب خود را بحلب رسانیده شهر را تصرف کرد وپسرش را در آنجا گذارده خویشتن برای جمع آوری سپاه بحدود ماردین

وجزیره برگشت ودر آنجا گروهی ازترکمانان واکراد را که داوطلب جهاد بودند گرد آورد و بقصد آنکه افعی را در سوراخش بکوبد بجانب ولایت انتاکیه تاخت - حکمران انتاکیه بنام (روژر) که پس از مرك بوهیموند عنوان وصایت فرزند وی وسرپرستی ولایت را داشت دوازده هزار مجاهد صلیبی برداشته بسوی مسلمانان شتافت ودرعین حال از بودوین دوم پادشاه بیت المقدس نیز استمداد کرد - اهل صلیب در کوهستانی جا گرفتند که سه سمت آن باتیغه های بلند کوه مسدود بود وفقط یك راه بسوی جلگه داشت وبانتظار وصول کمك های دیگر نشستند امیر ایلغازی که درجلگه اردو زده بود به روژر پیام فرستاد که یا بمیدان بیائید یا بگوئید مابیائیم اماصلیبی ها که قصدشان گذرانیدن وقت بود پاسخ دادند شما زحمت نکشید و قدری منتظر بمانید که ما قریبا بزیارت تان میرسیم بزرگان اردوی اسلام که نیت صلیبی ها را دریافتند بر امیر ایلغازی فشار آوردند که باید بکوهستان داخل شده بجنك پرداخت در آن حال یك برادر ویك خواهر از اکراد وارد اردوشده نزد ایلغازی رفتند و آن برادر گزارش داد که خواهرش را اهل صلیب غفلتاً اسیر گرفته بودند و او شبانه بدنبال چند سواری که خواهرش را برده بودند رفته راه قابل عبوری درقله های جبال بدست آورده است که از همان راه توانسته خواهرش را از اردوی دشمن بربایدو برگردد و اینك برای راهنمائی مسلمانان آماده میباشد.

مجاهدین اسلام باشادمانی همراه آن جوان کردهنگام شب جنبیده وارد کوهستان شدند وتا صبح راه پیمودند وقتی هوا روشن شد خود را برفراز اردوگاه اهل صلیب دیدند در آن پیکار چون مسلمانان از چهار

جهت اردوی صلیب را احاطه کرده بودند از مجموع دوازده هزار نفر بیش از دوهزار نفر نجات نیافتند وهفتاد نفر ازسرکردگان بزرك اروپائی اسیر مسلمانان گردیدند وشخص روژر حکمران انتاکیه کشته شد و برای آزادی اسیران فرنگی سیصد هزار مثقال طلا دادند ولی مسلمانان نپذیرفتند واسرا را بحلب بردند .

این واقعه در پانزدهم ربیع الاول سال (۱۱۲۰) میلادی روی داد .

۱۸ ـ یکی از وقایع خنده آور درسال (۵۲۰) بدین صورت رخ داد .

بودوین دوم پادشاه بیت المقدس از ضعف حال مسلمانان و اینکه بنا بر کمی باران ارزاق نایاب شده بود استفاده کرده سپاهی مرکب از نیروهای صلیبی تجهیز نمود و بهمراهی اردوی مخصوص راهب های مقدس که بشدت خواهان جهاد با مسلمانان بودند رو بشهر دمشق روانه گشت .

همینکه امیر طغتکین از هجوم دشمن آگاه شد ، فرزند خود تاج الموك را در دمشق نایب قرار داد واستحکامات شهررا تکمیل کرده خویشتن با گروهی ازمسلمانان فداکار برای مقابلهما ازدمشق بیرون آمد ودر همان حال برای امرای مسلمان در موصل و دیار بکر و نقاط دیگر پیك های تندروفرستاده استمداد نمود وجمعی ازامرای مسلمان با نیرو های پادرركاب خویش برای امداد بجانب دمشق شتافتند ، از مجامدین مسلمان هر دسته که بدمشق میرسیدند تاج الملوك با نهایت مهمان نوازی آنان را پذیرفته نزد پدرش روانه میساخت تاعاقبت روز آخر ماه ذیحجه

سپاه صلیبی بمیدان نبرد تاخت و با لشگریان اسلام بکارزار پرداخت.

امیر طغتکین شخصاً وارد جنك شد و متأسفانه اثنــای گیر ودار پای اسبش بسوراخ موشی فرورفته ازاسب افتاد ولشگریانش گمان بردند کشته شده بی‌درنك رو بگریز نهادند و هنگــامیکه امیر خودرا جمع وجور کرده باز براسب نشست وضع روزگار را نــاهموار یافته بدنبال لشگریان‌فراری، خود او نیز فراری گشت‌امانیروهای کمکی که بنیت‌ثواب از راه دور برای‌امداد مجاهدین دمشق آمده بودند چون راه‌وچاه‌را بلد نبودند ازجای خودنجنبیده منتظرپیش آمدایستادند - ازطرفی صلیبی‌ها که لشگر دمشق را بحال فرار دیدند باگستاخی بتعقیب آنان پرداختند واکثر عیسویان از امیر و فقیر وفرمانده وتابین بقصد کشتار وغارت‌بدنبال مسلمانان تاختند، بطوریکه در اردوگاه صلیبیون نیروی مهمی جز یك عده پیاده ودستجات غلامان وبردگان کسی‌برجا نماند ومسلمانان کمکی وقتی آن‌وضعیت رادریافتند فرصت‌راغنیمت شمرده باردوگاه‌صلیبی‌ریخته پیادگــان وغلامان را از دم شمشیر گذرانیده اموال واسلحه و نقدینه‌ی فراوان اروپائیان‌را غارتیده حتی دستگاه‌های منجنیق ها وقلعه کوب‌ها را که‌آنان برای تسخیر شهر دمشق ساخته با خود آورده بودند تماماً متصرف شدند ودیگر اقامت را در میدان‌جنك مصلحت ندیده‌با سرعت براه دمشق روانه‌گردیدند - از آن جانب صلیبی‌هــا پس از آنکه چند فرسنك بدنبال لشگریان دمشق اسب تاخته خسته و فرسوده شدنــد با دلی خوش رو به اردوگاه خویش برگشتند. اما همینکه بمنزلگاه رسیدندبانعش‌غلامان وپیادگان روبرو در آمدند وچادرها را ازهرگونه

مال و منالی تهی یافتند ناگهان این فکر وحشت انگیز برای آنان پیدا شد که فرار امیر دمشق نوعی از مکر و خدعه بوده میخواسته است صلیبی ها را در دام سپاهیانی که در کمین پنهان ساخته بوده بیندازد و البته هم اکنون نیز نیروهائی برای حمله و هجوم برایشان در کمینگاه واطراف اردوگاه چشم به راه هستند. انتشار این توهم چنان وحشتی مابین فرنگیان پدید آورد که پسر از یاد پدر و برادر از فکر برادر بازماند و هرکس میکوشید فقط جان خود را از دم شمشیر تیز دلاوران (موهوم) اسلام بدر برد بنوعی که در ظرف یك ساعت هر فردو هردسته ازصلیبی هاروبسمتی بانهایت پریشانی واختلال گریزان گشتند و بسیاری از اموال واشیاء سنگین خود را در طول راهها ریخته رفتند واین واقعه از عجایب وقایع بود واهل زمانه آن جنك را بنام (هردوخصم مغلوب) نامیدند.

۱۸- دراین سال قدرت ونفوذ باطنیه روز افزون شده بود ودر خراسان نیز مثل سوریه دارای قلعه ها و دژهای استوار شده بودند و شایدهر گاه درترور کردن و کشتن بزرگان کشور قدری احتیاط ومراعات بکار میبردند روزی میرسید که بر ممالك معمور مشرق مسلط میشدند ولیکن بسیاری ازپیشوایان باطنیه تدریجاً دوچار غرض های شخصی و خصوصی گشتند وبی پروا بقتل دشمن و دوست فرمان دادند چنانکه با عرض عقیده بخلفای فاطمی مصر از ترور خلفای مزبور و بستگان آنها نیز باك ننمودند بالجمله در این سال وزیر سلطان سنجر سلجوقی موسوم

به (ابونصراحمدبن فضل) که آبادانی خراسان و قوام دولت سنجری بوجود او بسته بود بدست فدائیان باطنیه ناگهان کشته شدو بکیفر آن عمل زشت مردم خراسان باسپاهیان دولت متفقاً هجوم برده استحکامات باطنیه راویران واکثرآنان را قتل عام نمودند واین رفتار خراسانی‌هادر نقاط دیگر از جمله درسوریه نیز تقلیدشد وحال باطنیه شدیداً رو به ضعف نهاد .

۱۹- در همین سال مابین سلطان محمود سلجوقی باخلیفه‌المسترشد بالله عباسی برسر داروغگی بغداداختلافی سخت افتاد . زیراشخصی که داروغه‌ی بغدادبود نسبت بمقام‌خلیفه ودرباریان وی اهانت مینمود و بهیچ‌روی وقع واحترامی برای خلیفه‌قائل‌نبود . علاوه‌بر آن مبلغین‌وهواخواهان خلافت مدعی بودنددرترویج شرابخواری وظلم‌وجورنیز کوتاهی نمیکنند تاکار بجائی رسیدکه اهالی بغداد بهواخواهی خلیفه برخاستند وبا سپاهیان‌دولت بستیزو آویز پرداختندعاقبت سلطان محمودازهمدان ببغداد رفت وبا میانجیگری علماء وبزرگان باخلیفه سازش کرد و اتابك عمادالدین زنگی را بداروغگی یعنی حکومت‌بغداد گماشت .

عمادالدین‌مردی لایق‌وناظم ومدبر وجنك‌آور بودازاینروتوانست دربغداد نظم وامنیت را برقراروحجت خلیفه‌رانیز جلب نماید - اواخر سال (۵۲۰) والی موصل (عزالدین مسعود) فوت‌کرد وچون مقام فرمان فرمائی موصل بنابر پیش‌آمد جنگهای صلیب وهجوم اروپائیان اهمیت بزرگی یافته بود سلطان سلجوقی اتابك عمادالدین را در عین داشتن منصب داروغگی بغداد به‌استانداری موصل نیز برقرارکرد .

پیدایش یك شخصیت توانا ودانا مانند اتابك عمادالدین زنگی در ایالت موصل احوال شامات را دگرگون ساخت وبتدریج اوضاع دفاعی مسلمانان درمقابل عیسویان اروپا صورت جدیدی پیدا کرد ومیتوان گفت پیشرفتهای دائمی اهل صلیب ازاین تاریخ دچار توقف شد . بطوریکه خوانندگان عزیز ما ، طی این تاریخ البته مطالعه خواهند کرد .

اینك پیش از آنکه این فهرست اجمالی راخاتمه بدهیم ، باید یادآوری نمائیم که درهمین سال وزیر پرتدبیر مصر (شاهنشاه امیرالجیوش) از طرف باطنیه ترور ومقتول شد ونابودی آن مرد بزرك موجب انحطاط وزوال خلافت فاطمیه درمصر گردید که درآینده مابه وقایع آنجاتاحدی که باجنك صلیب مربوطست اشاره خواهیم نمود .

در سال ۵۲۵ هجری قمری پادشاه بیت‌المقدس بودوین دوم بیمار شد ووصیت کرد : خترش (میلیسیندا) ودامادش (فولك) جانشین وی باشند .

بودوین‌دوم در نظر اهل‌صلیب بیش‌ازاندازه عزیز وگرامی بود و مرك وی به‌احساسات اروپائیان لطمه‌ی سختی زد .

بودوین در طول عمرش دو مرتبه بدست مسلمانان اسیر گردید وخلاصی یافت ودر مدت اسارتش با بسیاری از علوم وفنون مشرقی که اساساً بر-اروپائیان مجهول بود آشنائی یافت .

پیشرفت کار اتابك - از اینجا ببعد بلحاظ آنکه خوانندگان تمامی قضایا را بدرستی دریابند ما وقایع رابدون مراعات تقدم و تأخر تاریخی جدا جدا مینگاریم از جمله بدواً شرح پیشرفت های عمادالدین زنگی را تاهنگام وفاتش مینویسیم سپس سرگذشت شهر دمشق راکه

سپر مدافع وسنگر اول مسلمانان بود تازمانی که بدست نورالدین فرزند عمادالدین افتاد شرح میدهیم .

اتابك عمادالدین زنگی طی پنج شش سال اول از حکومت موصل، بیشتر وقتش در مناقشات درباری واختلافات شاهزادگان سلجوقی با یکدیگر ومخالفت‌های سلطان سلجوقی باخلفای عباسی در بغداد صرف شد اما درعین حال از انتظام کارولایاتی که دردست داشت غافل نبود .

سال (۵۳۰) اتابك به نایب خود در شهر حلب که امیر اسوار نام‌داشت‌فرمان‌دادیکعده‌ازلشکریان‌منظم‌را همراه‌دستجاتی از داوطلبان وخواستاران جهادباخود برداشته بجانب لاذقیه که یکی‌ازولایات پرثروت عیسویان بود بتازد . لاذقیه از آغازهجوم اروپائیان‌بچنك ایشان افتاده‌بود وچون‌تاحدی‌ازمعرکه‌های جنك وجدال بکنار بود، مرکزثروت و آبادی شده اکثر ثروتمندان صلیبی درآن حدود سکنی گرفته مشغول فلاحت وتجارت بودند - امیر اسوار بالشکر خود هنگامی قدم بخاك لاذقیه نهادکه اهالی وزمامداران‌در منتهای غفلت وبی‌خیالی میزیستند ازاینرو بهرجانب که مسلمانان تاختند کوه کوه اموال غارتی از سیم وزر و قماش واشیاء بدست آوردند - در آن سفر نیروهای اتابک با اهل صلیب چنان کاری کردندکه ازآغاز هجوم تا آنروز نظیرآنرا مردم اروپا ندیده بودند .

بالاخره تعدادهفت‌هزار مرد وزن‌وکودك اسیرگرفتند وصدهزار حشم از چهارپای بزرك وگوسفند بدست آوردند وتا توانستند در تلافی خرابکاریها وقتل وغارتهای اهل صلیب کوتاهی نورزیدند و چون

حمل تمام اموال غارتی بشهر حلب دشوار بود از لاذقیه یکسر بقلعه ی مستحکم (شیزر) رفتند و مورخین مینویسند که حتی پشت بام های آن قلعه ی بزرك ازاموال غارتی پرشده بود .

سال بعد اتابك نقشه‌ئی برای هم آهنك ساختن ولایات سوریه ریخت وطی مکاتباتی با دربار خلافت بغداد ودربار سلطنت تصریح نمود مادام که در هر ولایت یك امیر مسلمان نشسته خود سرانه حکومت میکند ، مقابله‌ی مسلمانان با صلیبیون کار آسانی نیست و خطر هجوم دستجاتی تازه نفس از اروپا و تاختن آنها تا بغداد و ایران پیوسته وجود دارد بنا براین میباید امیرانی که در ولایات همجوار صلیبیون حکمرانی دارند ولایات خود را باتابك تسلیم نمایند ودر عوض ولایتی در داخله‌ی کشور اسلام بگیرند تا بدینطریق جمیع مرزها وحدود صلیبی زیرحکومت واحد وهم‌آهنك قرار یابد وطبق دستوروسلیقه وانتظاماتی که عمادالدین مقرر میسازد اداره شوند تا بتوان زمینه‌را برای برانداختن غاصبین فرنگی آماده نمود .

براثرآن مکاتبات که البته زمینه را برای مشروع ساختن حملات اتابك ببرخی از ولایات اسلامی مهیامیساخت سپاهیان وی بشهر بعلبك تاخته آنجارا متصرف شدند . سپس اتابك نامه‌ئی بجمال الدین محمد نواده‌ی امیر طغتکین والی شام نوشت وپیشنهادنمودکه دمشق‌را که معرض هجوم اهل صلیب است بدو وا بگذارد وهرشهر دیگری‌را میل دارد ازاتابك بگیرد اما رجال دمشق ازوصول آن‌نامه برآشفتند وبفرستادگان اتابك پاسخ سخت دادند وکاربجنك انجامید ومابین سپاهیان اتابك بااهالی دمشق پیکارهائی

روی داد وچیزی نگذشت که جمال‌الدین محمد والی دمشق فوت کرد ولی بزرگان شهر با عجله فرزندش مجیرالدین را بفرمانروائی برداشتند وباز هم دربرابر اتابك مقاومت ورزیدند وچون ازقدرت وی بیمناك بودند وزیر دمشق معروف به (انز) که مردی مدبربود نزد اهل صلیب سفیری فرستاده پیغام داد که هرگاه اتابك دمشق را تسخیر کند مسلم است که بزودی بجانب شما حمله خواهدآورد واو کسی نیست که شما را بگذارد دراین کشور باقی بمانید بهترآنست که در این هنگام بکمك من بیائید تا شراتابك دفع شود - بزرگان اروپائی سخن وزیر دمشق را پذیرفتند و لشکریان صلیبی رو به‌دمشق شتافتند و اتابك آن وضع را دیده لشگرش را از اطراف دمشق برداشته بخاك‌خود رفت واهل‌صلیب با کمك قشون‌های دمشق قلعه‌ی مستحکم بانیاس را که در تصرف گماشتگان اتابك بود تسخیر کرده عیسویان را در آنجا سکنا دادند.

از آن پس تمام وقت اتابك مصروف شد به سرجمع کردن ولایات دیار بکر وجزیره و کردستان غربی و شام تا مملکت را وسعت داده بجای امرای ضعیف مسلمان یك دولت نیرومند بوجود آورد که بتواند در مقابل اهل صلیب مقاومت ورزد.

در سال ۱۱٤۲ میلادی پادشاه بیت‌المقدس (فولك) از اسب افتاده جان سپرد، در این خصوص صاحب تاریخ (غرر الحسان) مینویسد پادشاه فولك را یکی از مخصوصان خودش در باغ های‌اطراف بیت‌المقدس بقتل رسانید.

درسال ۵۳۹ هجری حکمران شهر (رها) یا بقول عربها (الرها) که موسوم بود به (ژوسلن) جان‌سپرد وفرزندش که اونیزژوسلن نامیده

میشد ودرجسارت وتهور و درمکر وخدعه مشهور بود بجای پدر نشست .

تسخیر ولایت آبادان وزیبای رها همواره مطمح نظر و آرزوی اتابك بود اما میدانست همین که بقصد آنجا براه اوفتد تمامی اهل صلیب از ولایات مختلف خود بکمك اهل رها خواهند شتافت وکار خیلی بزرك خواهد گشت .

بنابراین اتابك بقصد اغفال اهل صلیب وفریب دادن ژوسلن شهرت داد که برای تصرف برخی از قلاع دیار بکرعازم میشود ودر حقیقت هم شهر رها را بسمت راست خود رها کرده رو بجانب یکی از دژها که در تصرف یك امیرمسلمان بود رفت وچنان نشان داد که اصلا قصد وغرضی با عیسویان ندارد . در آن حال ژوسلن که اتابك را سرگرم دید ازشهر رها بیرون آمده از رود فرات گذشته در جانب غربی کشور خودمشغول برخی اصلاحات شد ـ همین که جاسوسان اتابك خبر مسافرت ژوسلن را بدو دادند اتابك فرمانداد تا در اردو جار زدند که بامداد فردا یورش بزرگ خواهد بود واحدی از سرکرده و تابین حق تخلف وعقب ماندن ندارد سپس امرای اردو را احضار فرموده گفت : ما اینك برخوان طعام خواهیم نشست واز ما بین شما آنکسی حق دارد که با من سرسفره نشیند وغذا بامن بخورد که فرداصبح نیزپشت دروازه‌ی شهر (الرها) همراه من شمشیرکشیده باشد . اما امیران لشگر از آنجا که شجاعت زنگی وپیش تازی وایوار وشبگیر وی را میدانستند هیچکدام جرئت نکردند با او بصرف شام پردازند مبادا صبح فردا دیرتر از اتابك بمیدان جنگ حاضر شوند و در آنصورت مخالف شرط اوعمل کرده باشند

ومورد سرزنش او واقع شوند و تنها یکنفر از امیران با اتابك سرسفره نشست اما یکی از امیرزادگان که هنوز بحد بلوغ نرسیده بود وارد خرگاه شده کناردستارخوان قرار گرفت . وقتی امیرمزبور آن نوباوه را در ردیف خود دید تعجب کرد وبزبان نصیحت و اندرز گفت « فرزند تو هنوز خیلی جوان هستی واز رنج و تعب تاخت وتاز ایوار وشبگیرخبر نداری چنین جاها مقام تو نیست خود را بخطر مینداز ! » امـا اتـابك بسخنان آن امیر اعتراض نموده اظهارداشت بی سبب مانع این نوجوان مشوزیرا من درچهره وقیافه‌ی وی آثار مردانگی ودلیری‌مییابم . خلاصه آنکه بامداد فردا اتابك پیشاپیش سپـاه خویش پشت دروازه‌ی الرهـا رسید و نخستین کسیکه بدشمن حمله برد شخص اتابك بود درحـالی که همان نوجوان دیروزی همـدوش او اسب میراند . درگیراگیر رزم وپیکار یکی از پهلوانان صلیبی اتابك را غافلگیر ساخته ازپشت سربدو حمله‌کرد اما نوجوان مزبور با چابکی خود را بمقابل او رسانیده بـا نیزه چنان بسینه اش کوفت کـه پهلوان دیو آسا از اسب بـروی زمـین غلطید وجان اتابك ازخطرحتمی نجات یافت . بالجمله مدافعین الرهاپس ازچند ساعت زد وخورد بدرون حصارپناه بردند و ازبالای باره وبرجها با نهایت شهامت و شجاعت بدفاع پرداخته سنك و تیر و آتش بـر سر مسلمانان مانند باران میباریدند اما اتابك از بیم آنکه مبادا نیرو های صلیبی ازشهرهای دیگر بکمك مردم الرها برسند وکار دشوار شود هم خودش وهم سپاهیانش یکدم نمی‌آسودند و بـا تمام وسایلی کـه در دسترس داشتند برای تصرف شهرمیکوشیدند چنانکه بامنجنیق هـا و

کله قوچها پیوسته دیوارها را میکوفتند ونقب زنها بدون توقف مشغول نقب زدن بجانب برجها شدند تا عاقبت نقبی بزیرشاه برج رسید و آنرا آتش زدند ودر نتیجه دیوار فرو ریخت ومسلمانان هجوم برده شهر را بتصرف در آوردند وسربازان دست به غارت وقتل اهالی بردند . امـا همینکه اتابك بدرون شهررفت و زیبائی ونظافت ونزاکت ساختمانهـا وکوچه ها و قشنگی و دلفریبی زنان و مردان آنجا را مشاهـده نمود حیفش آمدکه چنان شهری ویران گردد وفرمان داد جار اندازان اردو حکم اتابك را با فریاد به افرادسپاه برسانندکه احدی حق قتل وغارت اهالیرا نداردواز آنجاکه انتظام محکمی مابین سپاهیان اتابك برقرار بود به مجردیکه فریاد جار اندازان و صدای کرنائی که علامت متارکه بود بلند شد هرکس از افراد سپاه درهرکجا بود دست از قتل و غارت کشید و سربازان بمرکزهای خود جمع شدند و در ظرف یك ساعت امنیت و آسایش در شهر الرها برقرارگشت .

بند هشتم ـ مناسبات اهل صلیب با رومیان

در این فصل از تاریخ بر نویسنده لازم است یکی از وقایع مهم دیگر راکه اندکی پیش ازکشته شدن اتابك روی داد یاد آوری‌نماید تا مناسبات اروپائیان صلیبی را با امپراتـوری روم (قسطنطنیه) روشن ساخته باشیم وعلت معاملات خصمانه‌ئی‌که ما بین اهل صلیب وعیسویان روم جریان یافت معلوم شده باشد .

(سال ۵۳۲ قمری کـه امپراتور روم (کوم نینوس) بعنوان سر

کوبی حکمران صلیبی انتاکیه لشکر کشید چون بحدود سوریه رسید بزرگان عیسوی و کشیشان بمیان افتاده ما بین طرفین را صلح دادند و به امپراتور پیشنهاد نمودند نیروهای مجهز خود را در جهاد با مسلمانان بکار اندازد وهمت کرده سوریه را بچنك آورد.

امپراتور بقصد حلب راهی شد و شهر کوچك زیبائی را بنام (بزاغه) درشش فرسنگی حلب محاصره کرد ریش سفیدان و اعیان حلب از هجوم رومیان بیمناك گشته نزد اتابك زنگی رفتند که در آن هنگام شهر حمص را محصور نموده میخواست آنرا از والی دمشق بگیرد زیرا چنانچه قبلا اشاره شد اتابك میکوشید ولایات شام را از فرزندان امیر طغتکین بگیرد تا بتواند با اهل صلیب بهتر مقابله نماید وحاضر شد هر ولایتی را امیر زادگان مزبور بخواهند در عقب جبهه به آنان عوض دمشق وابگذارد و نظر به احترامی که نسبت بـه امیر طغتکین فقید داشت و بپاس جهاد ها و دفاع های وی از بلاد اسلام در برابر صلیبی ها نمیخواست نسبت بفرزندان او فشار آورد اما چون اهل دمشق راضی به آن معاوضه نشدند ناگزیر کار بجنگ کشید واتابك شهر حمص را که جزء دمشق بود محصور ساخت وقتی اعیان حلب از اتابك مدد طلبیدند نامبرده نتوانست شخصاً عازم جنگ رومیان شود ودستجاتی از دلاوران اسلام را بـا اعیان حلب فرستاد تـا حصار آن شهررا حفاظت نمایند اما شهر بزاغه بی یارومدد کارماند وعاقبت اهالی آنجا ازامپراتور روم امان طلبیدند و امپراتور عهد کرد درصورت تسلیم شهر جان ومال اهالی از تعرض مصمون بماند ولیکن بمجرد تسلیم شهرعهد خود را

شکسته اموال اهالی را ضبط وخودشانرا به اسارت در آورد . از مردم بزاغه (۵۸۰۰) نفر که در مقابل آن پیمان شکنی مقاومت ورزیدند کشته یا زخمی شدند واما قاضی شهر وچهارصد نفر ازاهالی دین‌مسیح را پذیرفته جان خود را خریدند ، رفتار امپراتور در بزاغه بقدری وحشیانه بود که مورخان صاحبدل اروپا از آن با نفرت یاد مینمایند از جمله‌امپراتورشنیدجمعی‌اززنان‌واطفال‌ومردان‌بیدست‌وپادرغاری کنار کوه ازبیم لشکر روم پنهان شده‌اند امپراتورخونخوار فرمان داد دردهانه‌ی غار آتش افروختند تا مخفی شدگان از دود وگرما و تشنگی بهلاکت رسیدند .

امپراتور پس از انهدام بزاغه با طمع فراوان بقصد تسخیرحلب وکسب ثروت بجانب آنجا روانه گردید ولی در نزدیکی حصار حلب پیش از آنکه اردوی رومیان بر پا شود پیشتازان مسلمانان مرکب از جوانان دلیر حلب برومیان رسیدند وبی آنکه مجال اردو زدن بدشمن بدهند ازسه‌جانب سپاهیان روم را بحمله های پیا پی ومردانه عاجز واز کشتن‌وزخم‌زدن دریغ نورزیدند ـ جوانان‌حلب‌چون ازحیث‌عده‌خیلی کم بودند طبق تاکتیکی که قبلا طرح وتعیین کرده بودند خود را بجنگ تن بتن مشغول ننموده بی پروا بهر فرد دشمن که میرسیدند ضربتی‌زده میگذشتند و بدینطریق هریکنفر ده بیست تن از افراد خصم را زخم میزدند . در اثنای حملات جوانان حلب یکی از معروفترین پهلوانان رومی که سپاهیان قسطنطنیه بشجاعت وی مینازیدندکشته شد و چون خبر تباهی او فاش‌گشت امپراتور دلاور روم از تعرض خود بشهر حلب

پشیمان شد و از تحصیل ثروت بازرگانان حلب چشم پوشید و راه خود را بجانب قلعه‌ی اثارب برگردانید وچون اهالی قلعه بعلت نداشتن نیروهای دفاعی قبلا آنجا را تخلیه ومتواری شده بودند رومیها حصار مزبور را متصرف وزن و مردی را که از حصار بزاغه با سارت آورده بودند در آن قلعه جا داده یکدسته از نیروی خود را بحفاظت آنجـا گماشتند سپس امپراتور روم ازآنجا بقصد فتح قلعه‌ی شیزر روانه شد، همینکه خبر تصرف قلعه‌ی اثارب بامیر اسوار حاکم حلب رسید نامبرده با نیروهای حاضر رکاب خود بطریق ایوار وشبگیر بقلعه‌ی اثارب تاخته نگهبانان رومی آنجا را تماماً بقتل رسانیده اسیران بزاغه را آزاد و با سرافرازی بحلب برگشت.

اما امپراطور روم همینکه بقلعه‌ی شیزر رسید فرمانداد هیجده منجنیق بلند ساختند و از چهار طرف بویران ساختن حصار قلعه اقدام کرد. درآنهنگام قلعه شیزر بیکی‌ازامرای عرب تعلق داشت وامپراتور روم با اطمینان آنکه قلعه مزبور بعمادالدین زنگی متعلق نیست وبنـا بر این عمادالدین به امدادآنجا نخواهد پرداخت با خیال راحت بـرای تصرف قلعه کوشش میکرد.

اما امیر شیزر که غلبه‌ی رومیان را مشاهده نمود پیکهای تند رو نزد زنگی فرستاده از او کمك طلبید وعمادالدین زنگی نیز نیروهـای موجود خود را برداشته تاکنـار رود عاصی پیش آمدوآنجا در مکان مناسبی اوتراق کرد وهرروز بلشگریان خود فرمان میداد که دسته‌دسته ازچهارجانب دراطراف اردوی رومیان بتاخت وتاز میپرداختند وهرچه

از سپاهیان رومی را دور از اردو میافتند کشته یا اسیر میگرفتند و نیز آذوقه وخوار باری راکه به اردوی مذکور میرفت بباد غارت میدادند .

عماد الدین پس از یکهفته که بصورت فوق عمل میکرد سفیری نزد امپراتور فرستاده پیغام‌داد شما چرا درمیان کوهها متحصن شده‌ئید اگرواقعاً خیال‌جهانگیری دارید زحمت‌کشیده باسپاه خویش ازکوهسار بجانب دشت فرود آئید تا با هم دست وپنجه‌ئی نرم کنیم اگرشما غالب شدید قلعه شیزر وتمام قلاع وحصارهای دیگر بی‌زحمت ملك شماخواهد شد واگر مغلوب شدید که بی جهت مردم بینوا و بی سلاح را رنج و آزار نداده اید .

اماعمادالدین‌درعین‌آنکه این‌پیغامات‌را برای‌تضعیف‌روحیه‌ی‌دشمن میفرستاد البته حاضر نبود با رومیان بجنك روبرو بپردازد زیرا سپاه او چندین مرتبه‌کمتراز سپاه روم بود ، درآنحال عیسویان شام امپرآتور را بجنگ عماد الدین ترغیب میکردند اما امپراتور سخنان آنانرا نشنیده گفت شما گمان میبرید که نیروهای زنگی منحصر بهمین عده معدودی است که همراه او هستند و حال آنکه توده های عظیم از نیروهای مسلمانان در گوشه و کنار آماده میباشند که بمجرد اعلام عماد الدین بامداد وی خواهند شتافت . خلاصه آنکه امپراتور در محاصره قلعه‌ی شیزد پا فشاری مینمود ، ازاینرواتابك عماد الدین زنگی ناچار بجانب حیله وخدعه توسل جست چنانچه جماعتی راکه مورد وثوق رومیان بودند پیا پی نزد امپراتور میفرستاد وآنها ازبیوفائی اهل صلیب واز تردید وتزلزل عیسویان شام با وی سخن رانده میگفتند

همینکه پای جنك بزرگی بمیان آید اهل صلیب وعیسویان شام اردوی روم رارها کرده بخانمان خود خواهند رفت ورومیان‌را درمقابل‌مسلمانان تنها خواهند گذاشت واز طرف‌دیگر چندتن‌ازمردمی که مورد وثوق‌اهل صلیب بودند نزدآنان اعزام داشت وآنها میگفتند هرگاه امپراتور روم ازخاك شام یکقلعه‌ی مستحکم بدست آورد بدون شبهه تدریجاً تمامی بلاد اهل صلیب را اشغال و شما را از این ولایات آواره خواهدساخت.

بدینطریق تدریجاً ما بین رومیان واهل صلیب بد گمانی وبیم و هراس بوجودآمد درنتیجه همینکه ماه رمضان رسید امپراتور که مدت چهل روز قلعه‌ی شیزر را در محاصره‌ی خودداشت تمامی منجنیق ها و ادوات محاصره را در همانجا ترك گفته از اطراف قلعه عقب نشینی کرد واهل صلیب نیز از بیم آنکه بار دیگر رومیها بقصد تسخیر انتاکیه بیافتند دسته دسته بی خبر ازاردوی روم جدا شده بخانمان خود رفتند سپس عمادالدین‌اردوی روم‌را در حالت عقب‌نشینی مورد تعقیب قرارداد وخسارات مالی وجانی فراوان بسپاهیان‌روم وارد گردانید.

محاصره‌ی‌قلعه شیزر از طرف‌روم عموم مسلمانانرا دچار وحشت و هراس گردانیده بود و یقین داشتند هرگاه آن قلعه‌ی استوار بتصرف امپراتور درآید دیگرسکنای مسلمانان در خاکهای شام دشوار خواهد گشت از اینرو هنگامیکه با تدابیر اتابك اردوی روم بـه عقب نشینی پرداخت‌عموم‌مسلمانان جشن گرفته شادمانی نمودند وشعرا درمدح‌اتابك زنگی اشعار آبدار سرودند.

بند نهم - اتابك وحكومت دمشق

سال ۵۳۳ هجری امیر دمشق شهاب الدین محمود تاج الملوك که نواده‌ی امیر طغتکین معروف بود بدست سه نفر از غلامان محرم خود بقتل رسید و برادرش جمال الدین محمد بجای وی بر مسند امارت نشست و وزیر معین الدین « انز » که وزارت تاج الملوك را داشت در دوران برادرش نیز در منصب وزارت باقی ماند و این معین الدین مردی نیکو رفتار وخردمند بود وامور دمشق ومتصرفات دولت دمشق را بصورتی منظم اداره نمود .

سال ۵۳٤ اتابك عمادالدین زنگی که از مدتها پیش تصرف دمشق را برای جلوگیری اهل صلیب لازم میشمرد و مکرر بدربار سلجوقی ایران گزارش داده بود مادامیکه شهر دمشق در تصرف من نباشد جلوگیری ازتاخت و تاز اهل صلیب مشکلات فراوان دارد با رخصت دربارایران عازم دمشق شد وبامیرجمال الدین محمد پیغام فرستاد که سلطان و بزرگان دربار تاکید کردند حصار دمشق بتصرف اینجانب داده شود و طبق فرمان همایونی که بشرف دریافت آن مشرف میشوید ولایت حمص با متعلقات آن بشما اختصاص میابد با اینوصف هرگاه شما ولایت حمص را نپسندید هرولایت دیگر راکه بخواهید بشما واگذارخواهد شد و با این پیغام تقاضای تسلیم دمشق را نمود امیر جمال الدین محمد شخصا آماده بود که آن تقاضارا بپذیرد اما بزرگان دمشق و عموم تجار وحتی تودهٔ آن شهراز قبول تقاضای مزبور سرباز زدند زیرا مردم دمشق

نسبت بامیر طغتکین مرحوم عموماً حق شناسی داشتند و از عـدالت و حسن رفتار و مهربانی او وفرزندانش کـه سـالهای متمادی بر مسند حکمرانی ولایت مزبور قرار داشتند جمیعا راضی و خوشنود بودند .

خلاصه آنکه امیرجمال‌الدین‌محمد تقاضای عمادالدین رانپذیرفت ونیروهای زنگی مدتها در اطراف دمشق بـامردم آن ولایت زدوخورد میکردند.

از جمله‌ی عللی که اهالی دمشق برای رد تقاضای زنگی اظهار مینمودند یکی آن بود که اتابك زنگی باهالی شهربعلبك امان داد و آن شهررابطریق‌صلح وامان متصرف شد اماهمینکه‌برحصارآنجااستیلایافت عده‌ئی ازاهالی بعلبك‌را بقتل‌رسانید ولشکریانش‌اموال‌آنانرابیغمابردند مردم میگفتند از کجا که چنان‌رفتاریرا برمردم‌دمشق‌نپسندد ـ واقعاً نقض عهدیکه‌اتابك درشهربعلبك نمود بمنزلهٔ لکه‌ئی ازعار و ننك بشمارمیرود که درخشندگی فتوحات و عملیات وی را بـرضد اهل صلیب در نظـر مورخین تیره وتار میسازد زیرا بر فرض آنکه برخی ازمردم بعلبك در هنگام محصور بودن آنجا برضد اتابك عملی کرده بودند عمل آنـان پس از امان دادن قابل کیفر و شایان مجازات نبود ـ البته بر مورخ بی طرف لازم است که اینگونه جنبه های ضعیف رجال تاریخی را بی پروا یاد آوری نماید تـا برای مردمان معاصر و آیندگـان موجب عبرت باشد بالجمله درماه شعبان‌همان سال‌امیرجمال‌الدین‌محمد بیمار گردیده وفات یافت وخبرفوت اواتابك راکه درخارج دمشق‌اقامت داشت‌امیدوار ساخت که اینك ما بین امیران و سران دمشق اختلاف و نفـاق میافتد و

تصرف آن ولایت به آسانی دست میدهد اما این امیدواری اتابك بی‌جا بود زیرا بمجرد فوت جمال‌الدین سران دمشق وعموم اهالی اتفاق‌نموده فرزندش مجیرالدین را بجای وی برمسند امارت نشانیدند و معین الدین انز باز هم مانندگذشته بوزارت وی میپرداخت .

بالاخره پس آنکه با فشاری عمادالدین درمحاصرهٔ دمشق بطول انجامید معین الدین‌وزیرناگزیر سفرائی نزد اهل صلیب فرستاده آنانرا دعوت کردکه بکمك اهل دمشق بیایند ودرمقابل‌این امداد والی‌دمشق نیزبا نیروهای خود بکمك اهل‌صلیب خواهد شتافت تا قلعه‌ی مستحکم « بانیاس » راکه بتصرف عماد الدین درآمده بوداسترداد وبه اهل‌صلیب سپارند . در آنهنگام بزرگان اهل صلیب که از نیرومندی و قوت کار عماد الدین زنگی سخت اندیشناك بودند پیشنهاد وزیردمشق را با منت پذیرفته بقصد امداد وی راهی شدند .

ازطرفی این‌خبر که به زنگی‌رسیدبقصد جلوگیری ازحرکت‌اهل صلیب ازدوردمشق برخاسته عازم‌ناحیه‌ی حوران گشت وچون اهل‌صلیب خبرپیش آمدن ویرا شنیدند ازعرض راه برگشته درولایت خود اقامت ورزیدند. وقتی زنگی‌حریفرا در برابر ندید ازراه‌دمشق بجانب کشور خویش معاودت کرد واهل صلیب که از بازگشت زنگی اطلاع یافتند باردیگرروانه دمشق شدند ودرخارج شهربا امیرمجیرالدین ومعین‌وزیر ملاقات وامداد آنانرا طبق تعهد قبلی‌برای تصرف قلعه « بانیاس » تقاضا نمودند - امیردمشق ناگزیرجمعی‌ازلشکریان خودرا همراه اهل صلیب روانه بانیاس کرد وآن قلعه پس از محاصره‌ی‌چند روزه بتصرف اهل

صلیب در آمد - همینکه اتابك زنگی از کمك والی دمشق در تصرف قلعه بانیاس باهل صلیب آگاه شد باردیگر نیروهای موجود خویش را برداشته سحرگاهان بشهر دمشق رسیده آنجا را محاصره کرد اما چون هوا روشن شد و اهالی دمشق از محاصره‌ی شهر خود مطلع شدند مرد وزن وصغیر و کبیر با شور و هیجان شگفت انگیزی بجانب دروازه های شهر شتافته همگروه وهمآهنك به نیروهای محاصره کننده حمله بردند وچون اتابك آنگونه شوروهیجان مردم را دید و اتفاق واتحاد آنانرا دریافت از بیم آنکه گروه عظیمی ازمسلمانان خواه ازدمشقی وخواه ازنیروهای خودش ضایع شوند فرمان عقب نشینی داده سپاهیـان خویش را بـرداشته از اطراف دمشق بیرون رفته بخاك خود شتافت .

سال ٥٣٥ اردوئی از اهل صلیب بحدود عسقلان تـاختند امـا سپاهیان مقیم آن ولایت که تابع خلافت مصر بود بمقابل دشمن شتافته نیروهای صلیبی را شکست داده تارومار گردانیدند .

سال ٥٣٦ نیروهای اتابك زنگی که مقیم حلب بودند بخاك اهل صلیب ترکتازی کردند ویك فوج هفتصد نفری از آنانرا غافلگیر ساخته همگی را بقتل رسـانیدند .

بالجمله اتابك پس از تصرف استحکامات غربی فرات در آنجای ها نیروهای کافی برای دفاع گذارده بسواحل شرقی فرات رفته تمامی بلادی راکه در تصرف اهل صلیب بود یکی پس از دیگری مسخر گردانید . تنهـا عیسویان مقیم شهر بیره چون ازسخت گیری وصلابت اتابك زنگی بیمناك بودند وازمقاومت طولانی نیزخودرا عاجز میدیدند برای حکمران

شهر ماردین امیر نجم الدین پیغام فرستاده ولایت خودرا بدو تسلیم کردند وبهرحال شهر بیره نیز بتصرف مسلمانان در آمد .

سال ٥٤١ هجری اتابك زنگی بدنبال نقشه‌ی ثابتی که داشت و میخواست امرای مستقل ولایات‌را ازمیان برداشته مملکت ودولت خویش را قدرت وتوانائی کافی بخشد تا بتواند بکار اهل صلیب بپردازد قصد قلعه‌ی جعبررا نمود ـ قلعه جعبر در کنار فرات واقع وازدژهای مستحکم دیار بکر محسوب میشد و در آنجا امیر سالم فرزند مالك عقیلی فرمانروا بود .

این امیرسالم نسبت باستقلال حکومت خود بشدت دلبستگی داشت ، خلاصه آنکه عماد الدین زنگی قلعه جعبررا بمحاصره افکند وشخصی بنام حسان راکه با امیرسالم دوستی داشت نزد وی بسفارت فرستاده پیغام دادکه درازای تسلیم قلعه جعبرسالم هرچه بخواهد ازمال واز ولایات دیگرتسلیم خواهم نمود وتو که امیرحسان ومورد اعتماداو هستی از جانب من این معنی را ضمانت کن هرگاه پیشنهاد تو را سالم پذیرفت چه بهترواگرنپذیرفت باوخواهی گفت که بخدای بزرگ سوگند قلعه را بجبروعنف خواهم گشود ودرآنصورت کیست که ترا از خشم و غضب من برهاند ؟!

امیرحسان بدرون قلعه جعبر رفته پیام را بگزارد اماسالم درپاسخ وی گفت : (مرا از خشم اتابك آن قدرتی محافظت خواهد کردکه ترا ای حسان ازخشم امیربلك بهرام محافظت نمود .)

مقصود امیرسالم از اشاره‌ی مزبور این داستان بودکه سابقاً امیر

حسان برشهرمنبج فرمانروائی داشت وامیر بلك فرزند بهرام بر ضد وی لشکر کشیده شهرمنبج را محاصره نمود وبا وجود وساطت مقامات مختلف حاضر نشد بهیچروی باامیرمزبور مصالحه کند اما بعدازآنکه حصار منبج را سخت به تنگنای محاصره انداخته نزدیك بود آنجا را مفتوح سازد روزی ازجانب شخصی نامعلوم تیری رها شده برحلقوم‌امیر بلك نشست واو را مقتول ساخت وامیرحسان بی‌منت غیر از محاصره خلاصی یافت. بالجمله امیر حسان از قلعه جعبر بازگشته به اتابك خبر داد که امیرسالم پیشنهاد ویرانپذیرفت اما ازاشاره‌ی او بداستان امیر بلك چیزی نگفت. ناچاراتابك درمحاصره‌ی جعبرپا فشاری کرده بقصد یورش وتسخیر آنجا مقدمات کاررا فراهم آورد ولیك در شب پنجم ربیع الاول که فردای‌آن برای یورش عمومی بحصارجعبرمقررشده بود تنی چند از غلامان مخصوص اتابك نیمه شب بخوابگاه او درون رفته آن مردبزرگ را بقتل آوردند وازآنجا گریخته خودرا به قلعه جعبررسانیده فریاد کشیدندکه ای مردم بلازده شاد باشیدکه اتابك بدست ما کشته شد. همینکه این خبر ازطرف سپاهیانی که در برج وباره بدفاع میپرداختند به اهالی شهر رسید شبانه آوای شادی از هرجانب بلندگشت.

ازطرفی همینکه نزدیکان اتابك از واقعه آگاه شدند خود را بخوابگاه وی رسانیدند درحالیکه هنوز رمقی دربدن داشت واما ازنام ونشان سوء قصد کنندگان که پرسیدند اتابك نتوانست پاسخی بدهد ودرهمانحال وفات یافت.

اتابك زنگی یکی از سرداران بزرك اسلامیان بشمار میرود.

وی مردی بود با مهابت و سیاست دارای دیدگانی جذاب و دلفریب ، قامتی میانه بالا و اندامی متناسب بطوریکه بیننده وقتی در برابر او میرسید در خود نوعی از کشش ومحبت احساس میکرد . عمر اتابک از شصت گذشته موهای سرش رو بسپیدی نهاده بود . هنگامیکه اتابک به ایالت موصل مامور شد تمامی ولایات دیار بکر و جزیره از جور و ظلم حکمرانان وفرمانروایان وازبی انتظامی اوضاع سلطنت سلجوقی دوچار خرابی اوضاع و ویرانی شده اهالی این نقاط بهرجانب آواره ومتفرق گردیده بودند اما اتابک زنگی در اندك مدتی توانست نظم وعدالت را در متصرفات خود برقرار سازد وقدرت و مهابتش بحدی بود که در فرمانروائی وی هیچ ظالمی جرئت ستم و تعدی نسبت به ضعیفان نمی‌نمود .

درمدت فرمانروائی اتابك با آنکه بیشتراوقاتش درجنگهای داخلی وخارجی میگذشت کار فلاحت و تجارت رونقی بسزا گرفت و بازرگانان ازهر جانب بااعتماد واطمینان خاطربه ممالك زیر فرمان وی میشتافتند زیرا یقین داشتند که از تحمیلات حکمرانان وعمال دولت واز دستبرد دزدان وراهزنان در امانند ، انتظاماتی که اتابك زنگی ما بین سپاه مقررساخت تا قرنها درممالك شام و مصر اساس تشکیلات وتربیت نظامی آن خطه محسوب میگشت .

اتابك ازحیث شجاعت ورشادت نیز بی نظیربود و از حیث تدبیر وسیاست چنان مقامی داشت که توانست بنام ولایت موصل که حدودی است معلوم و کوچك یك مملکت وسیع و کشوری نیرومند تأسیس نماید

بطوریکه سالیان درازاولاد واحفادش باقدرت وعزت ووجاهت ومحبوبیت عام در آن سرزمین فرمانروا بودندو آخرین حکمران آن خطه را هولاکوی مغول نابود گردانید وحال آنکه عموم مسلمانان هواخواه وی بودند . اتابك عماد الدین زنگی را مورخان اسلام پس از آنکه مقتول گردید بلقب (شهید) ملقب ساختند .

بعدازشهادت اتابک دوپسرش بسلطنت رسیدند یکی سیف الدین غازی دیگری نورالدین محمود که در تاریخ جنگهای صلیبی نام نیك وی با درخشندگی وشرافت ثبت شده است اما پسرهای سوم و چهارم اتابک زیرفرمان دوبرادر بزرگتر خود میزیستند . هنگامیکه اتابک وفات یافت فرزند دومش نورالدین محمود در اردو بود و امیراسدالدین شیرکوه که رئیس دیوان اتابک بود نسبت به نورالدین علاقمندی داشت از اینرو بدو اندرز داد بفوریت انگشتری پدرش راکه مهر ثبت وی محسوب میشد برداشته خود را به ولایت حلب برساند و به نشانی آن انگشترمالك ولایات حلب شود زیرا شیرکوه که رئیس دیوان و محرم اتابک بود میدانست طبق قرار مخفی که باکوتوال کهن دژ حلب نهاده شده از فرزندان یا نوکران اتابک تنها کسی را میتواند بدرون ارك راه دهد که انگشتری اتابك را همراه داشته باشد .

از جانب دیگر بزرگان دولت مانند جمال الدین محمد بن علی وزیر و صلاح الدین امیرحاجب تصمیم گرفتند که سیف الدین فرزند ارشد اتابک را برجای وی بنشانند و سیف الدین را که در شهر زور کردستان اقامت داشت بفوریت احضار کردند و او با شتاب خود را به

موصل رسانیده زمام امور دولت‌را بکف گرفت وجمال‌الدین را بوزارت برداشت و نمایندگانی نزد سلطان مسعود سلجوقی به همدان فرستاده موافقت دولت مرکزی و فرمان سلطان سلجوقی را راجع به نصب سیف‌الدین بجای اتابک پدرش تحصیل نمودند - در اینجا بار دیگر یاد آوری مینمائیم که هرچند در آنعهد بسیاری ازحکمرانان ولایات دعوی استقلال‌میکردند بااینوصف ظاهراً ورسماً نسبت بسلطان سلجوقی‌عرض اطاعت نموده نام خلیفه‌ی عباسی و سلطان سلجوقی را در خطبه وسکه مینهادند .

چون خبرشهادت اتابک باهل صلیب رسید عموماً جشن گرفتند وامیر ژوسلن والی‌سابق شهرالرها چون‌آن خبررا شنید بفوریت کسانی را نزد بزرگان شهررها فرستاده آنانرا تشویق نمودکه برضد مسلمانان عصیان وسرکشی کنند و روز معینی را با اهالی شهرقرار دادندکه درآن روزکنت ژوسلن خود را بشهر مزبور برساند ومردم آنجا حصار را تسلیم او کنند وهمچنین شد چون کنت ژوسلن شهر رها را بتصرف در آورد سپاهیان مسلمان خود را به کهن دژ آنجاکه مستحکم بود کشیده بدفاع پرداختند وکنت ژوسلن باتفاق اهالی شهرکه عموماً ارمنی بودند با مدافعین کهن دژ بجنگ وپیکارپرداخته منجنیق‌ها ووسایل قلعه‌کوبی را بکار انداختند .

وقتی خبرازدست رفتن شهر الرها به سیف الدین اتابک رسید بانیروهای موجود خود در موصل عازم آن‌خطه شد امااتابک نورالدین برادر کوچکترش که درحلب بودلشکریان‌حاضرر کاب آنجا را برداشته

با شتاب هرچه تمامتر پیش ازسیف الدین برها رسید و کنت ژوسلن که خبر رسیدن نورالدین را شنید بی توقف از آنجا گریخت واتابک نور-الدین که وارد رها شد لشکریانش بقتل و غارت پرداختند و نورالدین آنها را ازاین عمل منع ننمود زیرا پدرش عمادالدین بار اول از قتل و غارت اهالی رها مانع شد ولی ارمنیهای آنجا ناسپاسی نموده ازمهربانی وی حق گزاری نکردند .

بعد از شهادت اتابک عماد الدین، اهل‌صلیب امیدوار شدند که شاید مـا بین جانشینان وی‌اختلاف افتد و آنها بتوانند بلاد ازکف رفته خود را بار دیگر بدست آورند اما این امید آنـان بی جا بود زیـرا نورالدین محمود بعد از آنکه ولایت حلب وشهرهای متصرفی پدرش‌را درآن حدودانتظام بخشید سپاهیان تربیت یافته‌ی اتابک شهیدرا نوازش نموده‌استادان اسلحه سازرا تشویق وکارخانه‌های اسلحه سازی را توسعه بخشیده لشکر اسلام را اجازه نداد که بیکار بمانند چنانچه هم خودش با زبده سواران رکابی قصد جهاد کرده وارد خاکهای اهل صلیب شد وهم‌جمعی ازامرای‌فرمانبر خودرا مامور جهاد گردانید .

بطوریکه در سال ٥٤٣ هجری چندین ولایت مهم‌را ازاهل صلیب گرفته ضمیمه‌ی‌متصرفات خود ساخت وچون اهل‌صلیب‌شهامت وشجاعت وکاردانی ولیاقت نورالدین را دریافتند بوخامت اوضاع خویش پی‌برده از بزرگان صلیبی‌دعوت نمودند تا در شهربیت المقدس گرد آمده مجلس مشاوره تشکیل دادنـد ودرآن مجلس پس از گفتگوی فراوان تصمیم گرفتند هیئتی از دانشمندان وصلحای صلیبی به اروپا اعزام گردد و از

حضور پاپ اعظم و از پادشاهان ممالک اروپا طلب یاوری و مدد نمایند .

هیئت اعزامی اهل صلیب به اروپا رفته بحضورپاپ (اوژانیوس) سوم رسیده با زبانی غم انگیز اوضاع وخامت آمیز اهل صلیب را در فلسطین وسوریه بعرض پاپ رسانیده روشن ساختند که هرگاه فتوحات اتابک نورالدین دوام یابد به نابودی اهل صلیب منجرخواهد شد . مخصوصا هیئت مزبور از بزرگی و آبادانی شهر الرها وثروت و مکنت آنجا وصف بسیار نموده بعرض پاپ رسانیدند که افتادن ولایت مزبور بدست مسلمانان چه لطمهٔ عظیمی باهل صلیب وارد آورده است .

بیانات و گزارشهای هیئت مزبورشخص پاپ را بشدت اندوهناك ساخت بطوریکه اشك حسرت از دیدگان بارید واز سلف اسبق خود پاپ (اوربانس دوم) بیاد آورد که چگونه در راه جهاد و امداد اهل صلیب فداکاری نمود وچگونه عملیات فداکارانه‌ی آن فقید نتایج پربها بخشید بنا براین پاپ اوژانیوس سوم بجمیع پادشاهان‌اروپا نامه‌های مؤثر مرقوم داشت و آنانرا ترغیب و تحریص نمود تا هرچه زود تر بکمك برادران خود در مشرق بشتابند و در آن نامه ها سوگند های بزرك قلمی نمود واعلام کرد که سستی وکاهلی پادشاهان‌اروپا دریاری دادن به اهل صلیب موجب روسیاهی آخرت و خشم و نارضائی حضرت مسیح خواهد شد .

این پاپ معلم کهن سالی داشت بنام « برنردوس » که در صومعه مخصوص خود بنام کلارکس واقع در خاك فرانسه بعبادت می پرداخت

در این موقع نامه ئی به برنردوس مقدس نگاشته از او خواهش نمود برای نجات شهر بیت المقدس و مزار حضرت عیسی ٤ از خطر هجوم مسلمانان فداکاری نماید ، همینکه نامه پاپ اعظم به امپراطور فرانسه لوی هفتم رسید پادشاه مزبور ازرؤسای کلیساها وصومعه ها و از اشراف و امرای مملکت دعوت نمود که در شهر بورکاس حضور بهمرسانند و بعداز حضور آنان در شهر مذکورراجع بامداد اهل صلیب تصمیم قطعی گرفته شد وشورائی که ازبزرگان مزبور تشکیل یافته بودگزارشی نزد پاپ فرستاده از او تقاضا کرد همان امتیازاتی را که پاپ اوربانس دوم برای مجاهدین صلیبی مقرر داشته بود وی نیزبرای مجاهدین این دوره مقرر دارد .

پاپ اوژانیوس نیز فوراً با آن تقاضا موافقت کرد و ریاست تجهیزات و تشکیلات اردوی صلیبی را بمعلم خود برنردوس مقدس واگذار نمود .

از اینرو لوی هفتم امپراطور فرانسه بار دیگردرولایت بورکنی درشهر فنیزآلای مجلس بزرك دیگری ازسران و اعیان و جمیع طبقات کشور تشکیل داد ودرخرگاه بزرگی بیرون شهرهمگی اجتماع نمودند و پادشاه با تجمل سلطنتی وبرنردوس راهب با لباس روحانی خود درآن آمده برتخت نشستند وپس ازرسمیت جلسه برنردوس راهب بپاخاسته نامه‌ی پاپ اعظم را برای حضار خوانده موضوع سقوط ولایت الرها و نیرومندی مسلمانان وتجاوزات دائمی آنان را برای جماعت شرح داده با زبان ملال انگیز بطریق نوحه ومرثیه آیندهٔ تیره وتار اهل صلیب و

عیسویان مشرق را به تفصیل بیان نمود سپس بقصد تهییج وتشویق مردم جملات زیررا بدنبال‌خطبه‌ی خویش آورد که مرحوم قاضی‌میرمحمد کریم بصورت ذیل نقل کرده است : (... ای کسانیکه سخنان مـرا میشنوید بعد ازاین دیگرحق ندارید با آه وناله واشك ریختن اصلاح امورخود را از خداوند بزرك بخواهید زیرا اینگونه دعاکردن بدرگاه الهی کاملا بیهوده وبی ثمروعمل باطلی‌است ونیزشما حق ندارید خود را بپارسائی زده لباس ترك دنیا بپوشید بلکـه بـرعکس شما باید زره و کلاهخود پوشیده آنچنان اسلحه وآرایشی برسرخودبیارائید که در برابر شمشیر دشمن مقاومت داشته موجب فیروزی وظفر شماگردد در این دوره توبه وانابه ئی که سنت دین مسیح‌است دیگربصورت گذشته مقبول وپسندیده نیست وتوبه ئیکه در ایندوره نزد خداوند پذیرفته میشود عبارت است از تحمل مشقتهای سفر وبردوش کشیدن رنجها وزیانهای جهاد و مردانه بمیدان جنك شتافتن وبا دشمنان مسیح پیکار کردن ... بروید بتازید به جانب دشمنان خود و بکوشید تا فتح وظفر نصیب شما شود و بتوانید اراضی مقدسی‌راکه اکنون در معرض خطر افتاده است از دستبرد خصم نجات بخشید زیرا اینست عوض گناهان شما و اینست مفهوم پشیمانی و کفاره‌ی خطاها وحقیقت توبه ئیکه نزد مسیح مقبول است .

شما نزد خود بیاندیشید که هرگاه هم اکنون کسی بیاید و بشما خبردهد که دشمنان شما بشهرها ریخته یا قلعه ها وخانمان شما را مالك شده زنان و دختران شمارا باسارت گرفته ، عبادتگاههای شما را ملوث گردانیده‌اند کیست مابین‌شماکه اسلحه‌ی خودرا برندارد و بمیدان خصم

نشتابد اینك ای شنوندگان من آگاه باشید که تمامی این مصائب بر برادران شما در مشرق زمین وارد شده است و آنانی از برادران شما که تاکنون زیر بار مصائب گوناگون نابود نشده اند بدون شبهه منتظر مصائبی بزرگتر میباشند وحال آنکه آن برادران دور افتاده‌ی شما تحت حمایت مسیح قرار دارند زیرا در مجاورت قبراو زندگی میکنند و در واقع بمنزله‌ی عیال‌وبستگان حریم‌مسیح میباشند کیست که ازعیال خود دفاع نکند و دفع شر ننماید وحال آنکه حفظ عیال از واجبات دینی است آیا شما درمقابل این اهانتهای بزرك منتظرچه هستید وچرا انتقام خود را نمیکشید درصورتیکه خداوند بزرك ازشما دعوت میفرماید که برای حمایت میراث وی جانفشانی کنید البته شما بدانید که خدایتعالی قادر است چند فوج از ملائکه بفرستد ویا با یك کلمه تمام دشمنان را ازخاك خود رانده محو ونابود سازد اما این خدمت را درعهدهٔ شما میگذارد تاکفارهٔ گناهان شما باشد من مخصوصاً بشما اعیان و اشراف ونجیب زادگان خطاب کرده میگویم شمائید که حامیان مخصوص صلیب مقدس میباشید بیائید یك لحظه در اعمال پدران و نیاکان خود با دیدهٔ عبرت بنگرید وبیاد آورید که چگونه مردانه وار از اروپا بمشرق شتافتند واراضی‌مقدس را ازچنگال دشمن بیرون کشیدند مگرنه اینست که نامهای مقدس آنان در کتیبه های آسمان ثبت شده مانند ستارگان میدرخشد شما نیز به پیروی نیاکان خود اقدام کنید تا پرچمهای نصرت وظفر را بدست آورده سلطنتی بیکران تحصیل نمائید .)

هزاران نفوس که آن خطابه را میشنیدند همگروه فریاد کشیدند

(خدای بزرك خواهان این جنك است .) وخلاصه آنکه مردم بجنب وجوش افتاده با شوق وهیجان داوطلب جهاد شدند سپس امپراتورلوی هفتم خودراپپای برنردوس مقدس افکنده تقاضا کرد که چلیپای سرخ رابدو تسلیم نمایند برنردوس نیز صلیب سرخ فام جنك را بدست پادشاه داد وپادشاه جمیع رعایای فرانسه را دعوت نمود که برای جهاد بدنبال وی قیام نمایند .

ازطرفی ملکه فرانسه « الیونوره » نیز یك چلیپای سرخ جنگ از برنردوس گرفت و تمامی امرا و بزرگان فرانسه یا در جرگه جهاد امپراتور و یا در جرگهٔ ملکه وارد شده در ردیف مجاهدین صلیبی درآمدند .

بعد از آن برنردوس که درکار خود کامیاب شده بود با شادمانی تمام کشورفرانسه‌را شهر بشهر گردش کرده مردم را بجهاد ترغیب مینمود چنانچه درشهر « شارتراس » اشراف و لشکریان آنجا از برنردوس تقاضا نمودندمخصوصاً سرداری وسرکردگی ایشان را شخصاً بپذیرد اما برنردوس که ازسرگذشت پطروس راهب اطلاع کامل داشت آن پیشنهاد را نپذیرفت وحتی نزد پاپ عریضه نوشته جداً استدعا نمودکه او را از اعزام بمیدان جنك معاف دارند وپاپ نیز آن استدعارا پذیرفت برنردوس راهب ازکشور فرانسه بخاك اطریش وآلمان وممالك دیگر نیز سفر کرده مردم را برای جهاد دعوت مینمود اما پادشاه آلمان (کنراد)سوم برای اقدام بجنك صلیب چندان رغبتی نداشت ازاینرو برنردوس جمیع بزرگان مملکت را درکلیسا دعوت کرد وبعد از ادای نماز و دعا در

یکدست تصویر مسیح و بدست دیگرش صلیب سرخ را گرفت و بافصاحتی مخصوص چنین اظهار داشت : « اینست خدای ما مسیح که پادشاه را بمناسبت سستی و کاهلی وی در جهاد مقدس سرزنش میدهد . » آنگاه چلیپای سرخ را بدست پادشاه داد و پادشاه از آن وضع شرمگین شده ناگزیر لباس جهاد پوشید و سوگند خورد که در جهاد کوتاهی ننماید .

بدینطریق بعد از آنکه برنردوس توانست مردم آلمان را برای جنگ آماده سازد بخاك فرانسه باز گشت .

بر اثر این مقدمات ملل مختلف اروپا مانند سیل گروه گروه بجانب مشرق عزیمت نمودند و همگان شهر قسطنطنیه را میعادگاه خود قرار دادند چنانچه مجاهدین آلمانی ، فرانسوی و انگلیسی همگی رو بخاك روم روانه شدند واز آن جمله پادشاه اطریش با سیصد هزار سوار براه افتاد .

همینکه پیشاهنگان اردوی صلیبی وارد خاك روم شدند امپراتور روم « امانوئل » دچار بیم وهراس شد زیرا قدرت آنرا نداشت که از آن دریای بی منتهای نیروهای مسلح جلوگیری نماید و هرچند که بانواع مکرها و حیله ها متشبث گشت بالاخره تدابیرش بجائی نرسید و کار امپراتور بجنگ وپیکار منجر ودر نواحی شهر « ادرنه » طرفین بزد وخورد پرداختند اما عاقبت با وساطت کشیشان طرفین صلح کردند وامپراتور روم فرمانداد مقدار زیادی گچ با آرد مخلوط ساخته برای اهل صلیب نان بختند وبه آنان فروختند . درهمان اثنا آرامش هوا برهم خورد و

طوفان و باران های شدید باریدن گرفت و سیل های عظیم جاری گشته اکثر چادرها و آذوقه‌ی اهل صلیب را آب برد از اینرو پادشاه گنراد از امپراتور امانوئل خواهش کرد تنی چندراه بلد بگمارد که اردوی اورا بجانب آسیا راهبری کنند .

اما امپراتور امانوئل چند نفر از مردم منافق و حیله گر را برای راهنمائی گماشت و ازطرفی محرمانه نزد فرمانروایان و مرزداران بلاد اسلامی فرستاده گزارش ورود اهل صلیب را اعلام نمود و مسلمانان را برای جلوگیری آنان تحریص وتشویق کرد .

پادشاه آلمان گنراد بـا اردوی خود طبق راهنمـائی گماشتگان امپراتور روم براه افتاد و راهنمایان مزبور سپاه آلمانی را ازخطه های آبادمنحرف ساخته بکوهساران بی آب وعلف بردند وهنگامیکه آذوقه وخواروبار آلمانها بپایان رسید آگاه گشتند که رومیان به آنها خیانت کرده‌اند واین درحالی بود که اردوی آلمان بپـای کوه توروس رسیده بود وراهنمایان رومی گریخته بودند .

آلمانهامدت سه‌شبانه روز گرسنه وتشنه زمین های بی آب وعلف را با منتهای فلاکت میپیمودند . روز چهارم لشگریان اسلام همچون صاعقه‌ئی سوزان ازچهار جانب پدیدار شدند وصلیبیهای بیچاره شده‌را بی‌پروا بدم شمشیردادند بطوریکه علاوه برکشته شدگان هزاران اسیر گرفتند وتمامی‌اموال‌اردوی آلمان بتصرف مسلمانان درآمد .

اما پادشاه گنراد باآن مقدار ازسپاهیانی که هنوز نیروی جنبیدن داشتند روبگریز نهادند وهر اندازه که ازشمشیرتعقیب کنندگان مسلمان

بالاخره بشهر نیکیا رسیده نجات یافتند .

اما امپراتور فرانسه لوی هفتم باهفتادهزار سپاه خود بقسطنطنیه رسید وامپراتور امانوئل هیئتی باستقبال وی فرستاده لوی و همراهانش را با احترامی تمام وارد قسطنطنیه کرده در کاخهای سلطنتی منزل داد و در آن حال هرچند امانوئل بظاهر خودرا متحد اهل صلیب معرفی مینمود واز ترکتازی مسلمانان پیوسته شکایت میکرد اما پنهانی نزد امرای مسلمان روزانه قاصد فرستاده از اخبار و نیات اهل صلیب آنانرا مطلع میساخت . سپس هنگامیکه مشاهده نمودکه ممکن است فرانسویها مدت طولانی تری در قسطنطنیه بمانند تدبیری بکار برده در قسطنطنیه چنین انتشار دادکه امپراتور آلمان باسپاهیان خود درجنگ بامسلمانان ظفر یافته چندین شهر مهم اسلامی را متصرف شده مقادیر هنگفتی طلا ونقره واموال قیمتی بچنگ آلمانها افتاده است .

همینکه این خبردروغ درشهرمنتشر وبسمع لوی هفتم وبزرگان فرانسه رسید بافریاد های شادمانی فرمان حرکت دادند تا هرچه زودتر سپاهیان فرانسه نیز به ممالك اسلام وارد شده از غنایم بی پایانی که نصیب آلمانها شده است آنها نیز سهمی ببرند .

پادشاه فرانسه بااردوی خود بجانب آسیا گذشته رو بشهر نیکیا پیشرفتند وروزی درکنار دریاچه اسکانوس اوتراق کرده بودندکه در آنجا آفتاب گرفت و وقوع آن کسوف فرانسویان را دچار بیم و هراس گردانید و آنرا بفال بدگرفتند اتفاقاً همانروز شامگاهان معلوم گشت که بیم وهراس وفال بدایشان بیجا نبوده زیرا خبرشکست پادشاه کنراد

وسپاهیانش بفرانسویها رسید .

لوی هفتم از آنجا بشهر نیکیا رفت و کنراد را دریافته هردو پادشاه با یکدیگر اتفاق نموده قسم خوردند که در جنگ صلیب بهیچروی کوتاهی نورزند و از اتحاد و اتفاق چشم نپوشند ، اما از آنجا که کنراد دیگر آنچنان نیروئی نداشت که بتواند با امپراتور فرانسه از راه زمین رو به فلسطین پیش رود به قسطنطنیه برگشته از امپراتور امانوئل خواهش کرد دسته ئی از کشتی‌های خود را باختیار وی گذارد تا کنراد ومابقی قشونهای آلمانی را از راه دریا به بیت المقدس انتقال دهند .

اما امپراتور فرانسه عید میلاد مسیح را در نقطه‌ئی بنام وادی ـ الغزلان جشن گرفتند وروز دیگر براه افتاده در نزدیکی شهرلاذقیه کنار رود لیکوس با نیروهای اسلامی روبر در آمدند وبعد از دو روز که فرانسویها از جانب چپ و مسلمانان از جانب راست رود حرکت میکردند بالاخره امپراتور نیروهای فرانسوی را با نطق های خود قوت قلب داده زیر فرمان دوسردار فرانسوی « هانریکوس » و« تادریکوس » از نهر گذرانیده در دشتی مسطح دوسپاه بزد وخورد پرداختند اما پس از ساعتی مسلمانان متفرق شده‌از میدان جنگ عقب کشیدند وهمینکه خبر عقب نشینی سپاهیان اسلام باهالی شهرلاذقیه رسید آنها نیز از بیم قتل وغارت فرانسویان شهررا تخلیه کرده عموماً گریختند .

اما امپراتور لوی هفتم بعد از آن فتح وظفر براه خود ادامه‌داده وارد کوهستان شد ودرقسمتی از آن کوهسار بقدری قله های بلند پیش پای آنان ظهور نمودکه فرانسویان آن کوهستان را بـه لقب « جبال

لعنت » ملقب ساختند ، دریکی از شعبه هـای آن کوهساران عساکر اسلام که درجنك اول ازپیش روی فرانسویان عقب کشیده بصورت فراری وشکست خورده گریخته بودند اینك باطنطنه ودبدبه فراوان پیش روی فرانسویان خودنمائی کردند .

وضع کوهستان طوری بود کـه امپراتور سخت بوحشت افتاد و ناگزیر شد اردوی خودرا بدو قسمت تقسیم کند قسمت اول را زیرفرمان عموی خود « کنت دوموریانا » قرار داد وجلو فرستاد . نـیروهای کنت مزبور همینکه دو فرسنك جلو رفتند مسلمانان را دریافتند در حالیکه فریاد های وحشت انگیز آنان مجـاهدین صلیبی را بسختی مدهوش میساخت. خلاصه آنکه سواران دلیرمسلمان ازسه‌جانب بفرانسویان هجوم بردند ومجاهدین فرانسوی ناچارعقب کشیده به‌قله‌ی کوهی که پشت‌سرشان بود بالا رفتند اما در قله کوه مشاهده کردند که دیگـر راه نیست و از آنجانب دره ئی عمیق وهولناك است .

اما مسلمانان که بوضع آن کوهسار واقف بودند مجاهدین‌صلیبی را به تنگنا انداخته هرکس را که پا فشاری میکرد از پا در آوردند وبسیاری را نیز اسیر گرفتند وبقیة السیف که قصد گریز داشتند و گمان میبردند بتوانند از آن دره فرود آیند عموماً بقعر دره پرتاب شدنـد بطوریکه از قسمت اول اردوی فـرانسوی هیچکس باقی نماند سپس نوبت امپراتور لوی هفتم رسیدکه با قسمت دوم لشگرش پیش میآمد .

همینکه اهل صلیب بمحل پیکار قسمت اول رسیدند مسلمانان‌را در انتظار خود یافتند در آنجا جنگجویان اسلام طبق نقشه ئی که قبلا

کشیده بودند بطریقی پیکار کردند که نیروهای سواره‌ی صلیبی از نیروهای پیاده ایشان بکلی جدا افتاد از اینرو مجاهدین فرانسوی با وجودیکه‌ در پا فشاری وجنك مردانگی ورزیدند تـاب هجوم مسلمانـان را نیاورده شکست خوردند و امپراتور ناگزیر رو بفرار نهاد و بالاخره گریختگان سپاه او نیز بوی پیوستند و باحالی فلاکت بار راه پیمودند تابشهر «ساطالیا» رسیدند که در تصرف روم بود .

فرانسویان از نزدیکی شهر ساطالیا امیدوار گشتند که بتوانند وارد حصار آنجا شده چندی درامان زیست کنند تا مجروحین وخسته‌شدگان را بهبودی حاصل شود ، اما برخلاف انتظار آنان حاکم شهر کـه یکی از اشراف روم بود دروازه ها را بسته اهل صلیب را راه نداد وبالاخره امپراتور با خواهش و تمنای بسیار توانست حاکم آنجا را راضی سازد که کشتی های موجود در بندر را باختیار فرانسویان گذارد تا آنانـرا بشهر انتاکیه انتقال دهند ، اما از آنجاکه کشتی های موجود برای حمل تمامی فرانسویان کافی نبود در آنجا نیز اردو دو قسمت شد یك قسمت همراه امپراتور به کشتی نشسته از راه دریا بجانب شام رفتند و قسمت دیگر زیر فـرمان « کنت دوفلاندرا » و « آرشامبودو بوربون » از راه خشکی روانه گشتند وامپراتور فرانسه پنجاه پیمانه نقره بحاکم ساطالیا تسلیم نمود تادرعوض را هنمایانی بگمارد که اردوی مزبوررا ازخشکی بشهرطرسوس برسانند اما حاکم مزبور پولها راگرفت و بعد از حرکت امپراتور به اردوی دیگراعتنائی ننمود وحتی یکنفر هم برای راهنمائی آنان همراه نساخت .

ازطرفیِ لوی هفتم ازراه دریا بانتاکیه وارد شد وفرمانروای شهر مزبور « رایموند دوبوانیار » از امپراتور استقبال بسزائی نمود وپس از چندی که میهمانان استراحت کافی یافتند گفتگو از آغاز جنك شد و حکمران انتاکیه پیشنهادش این بود که باتفاق بجانب حلب حمله کنند ومیگفت هرگاه قیساریه وحلب بتصرف اهل صلیب درآید در واقع کلید سوریه وفلسطین بدست ما افتاده است و مادامیکه حلب وقیساریه در تصرف اهل صلیب باشد ازمهاجمات دائمی مسلمانان درامان خواهند بود . اما پادشاه فرانسه و همراهانش عجالتاً با شروع جنك موافقت ننمودند و گفتند ما بدواً باید بزیارت بیت المقدس رویم سپس بتدبیر کار جنك بپردازیم وبالاخره همگی عازم بیت المقدس شدند . وچون خبر نزدیك شدن فرانسویان بپادشاه بیت‌المقدس« بودوین سوم » رسیدهمراه جمیع روحانیون و اهالی با شاخه های زیتون در دست باستقبال شتافتند وپادشاه فرانسه را در عین عزت و احترام وارد شهر کردند . در آنجا لوی هفتم آنقدر اقامت نمود که گنراد پادشاه آلمان و اطریش نیز وارد بیت المقدس شد و هر دوپادشاه به‌کلیسای قیامت رفته از اینکه بسلامت از چنگگ مسلمانان نجات یافته اند شکر الهی بجا آوردند .

سال ٥٤٣ هجری پادشاه بیت المقدس بدوپاشاه تازه وارد ازاروپا پیشنهاد نمود که به فتح دمشق اقدام کنند و میگفت هرگاه دمشق بتصرف ما درآید شهربیت المقدس ازمهاجمات دائمی مسلمانان محفوظ خواهد ماند وبالاخره درماه‌مه سال ١١٤٨ میلادی هرسه پادشاه باتمامی نیروهای خود از بیت‌المقدس روانه‌ی دمشق شدند . در حالیکه لشکر

مخصوص کلیسائی که مرکب از وابستگان روحانیت مسیحی بود و در واقع حزب مخصوصی بشمار میرفت بنام جمعیت هیکل نیز همراه ایشان براه افتاد وپیشاپیش لشکرمزبوررئیس روحانیون بیت المقدس حرکت میکرد درحالیکه چلیپای حقیقی که میگویند حضرت عیسی را بدان چوب دار زده اند دردست وی بود .

اردوی اهل صلیب با شکوه وجلال وانتظامات مخصوص بدمشق رسیده شهررا محاصره کردند .

درآن موقع مجیرالدین نبیره‌ی امیر طغتکین اسما حاکم دمشق بود اما درحقیقت زمام کل مهام آن ولایت در دست وزیر معین الدین انز که از غلامان و زر خرید امیر طغتکین و مردی عاقل و دیندار و نیکوکار بود قرار داشت ، امیرانز نیروئی از لشگریان موجود و داوطلب گرد آورده بدفاع شهر پرداخت بعد از مدتی که محاصره دوام داشت اهل صلیب روز ششم ماه ربیع الاول تصمیم گرفتند که از هرجانب بحصارشهر هجوم برند ، در آن حال مسلمانان نیز تصمیم گرفتند که در میدان جنگ دست وپنجه نرم کنند بنا براین سپاهیان اسلام باگروهی ازعامه‌ی اهل شهر بقصد جهاد از دروازه بیرون آمدند و جمعی از مشایخ و بزرگان علمای اسلام نیز نیت جهاد کرده شمشیر بسته از شهر همراه مجاهدین خارج شدند که از آنجمله شیخ حجت الدین یوسف مغربی ونیز شیخ عبدالرحمن حلحول ودیگران بودند .

هنگامیکه مجاهدین ازشهر درآمدند امیر معین الدین انز نزد مشایخ شتافته خطاب بشیخ حجةالدین گفت : حضرت شیخ بااین فرتوتی و

پیری ازجهادمعذور هستید مستدعیست شما باعلمای دیگر بشهر برگردید ما بندگان درعوض جان فشانی خواهیم نمود .) شیخ پاسخداد : (من برنمیگردم زیرا جان خود را قبلا فروخته ام و آن معامله را بـر هـم نمیزنم .) در اینجا اشارت شیخ به آیه قرآن شریف بود که مفهومش این است : « خداوند نفوس و اموال مؤمنین را ازایشان درعوض بهشت خریده است . » و این آیه در حق اهل جهاد نازل شده است بنابروایت ابن اثیر درآن روزمشایخ اسلام همراه مجاهدین دیگر آنقدرجنگیدند که بشهادت رسیدند وعاقبت بعد ازکشته شدن گروهی از زرگان شهر اهل صلیب نیرو گرفتند و مسلمانان نـاگزیر واپس کشیده بشهر درون شدند و ازمابین اهل صلیب پادشاه گنراد و همراهانش بقدری پیش رفتند که بکنار دیوار شهر رسیده در میدان اخضر اوتراق کردند و اهـالی دمشق وضع و حال وخیم خود را دریافته بسختی متوحش و بیمنـاك گشتند اما امیر معین الدین پیش از آنکه اهل صلیب بدمشق برسند نزد امیر سیف الدین غازی فرزند اتابك شهید که فرمانروای موصل بود سفرائی فرستاده از او استمداد کرده بود و امیر غازی نیز بیدرنك بـا نیروهای موجود خود از موصل بحلب آمده برادرخود نورالدین محمود را نیز احضار کرده رو بدمشق شتافت و چون بشهرحمص رسید سفرائی نزد معین الدین انزفرستاده پیغام داد : اینك من برای امداد شما رسیدم و هرکس در سر زمینهای من میتوانسته است اسلحه برگیرد بر گرفته دراین اردو بـا من همراه شـده است اکنون لازم است نایبی بـا چند کس از من در شهر دمشق اقامت داشته باشد تا بعد از آنکه ما بااهل

صلیب روبرو شدیم هرگاه خدا نکرده مسلمانان شکست یافتند من و سپاهیانم بتوانیم بدرون شهر آمده از خود دفاع کنیم ولیکن اگر بـه خواست خدا مظفر و منصور شدیم در آنصورت ما متعهد هستیم که شهر دمشق را ملك شما دانسته بی گفتگو بدست خودتان بسپاریم .)

وقتی این پیام به معین الدین انر رسید فرستادگان زبـان آور و خردمندنزداهل‌صلیب‌روانه‌وآنانرا تهدیدنمود که‌اینك‌سیف‌الدین بکمك ما آمده است وهرگاه شما بجنك وپیکار ادامه دهید ما شهر دمشق را بدو تسلیم خواهیم کرد ودر آینده سروکار شما باحریفی بسیار نیرومند خواهد افتاد ولی‌اگردست وپای خودرا جمع کرده بخاك خود برگردید هیچکس مزاحم شما نخواهد شد و من نیزسیف الدین را بدمشق راه نخواهم داد .

ازطرفی معین الدین فرستادگانی دیگر نزد عیسویان شام اعـزام نمود وبه آنها گفت شما از روی‌کدام عقل وطبق‌کدام تدبیر به‌صلیبیان غریبه‌کمك میکنید وحال آنکه میدانید هرگاه اینها مالك دمشق‌شوند تمامی شهرهـای‌کنار دریـا را از چنك شما بیرون خواهنـد آورد در صورتیکه برای من فرقی نمیکند اگر خود را ضعیف وناتوان یافتم شهر را به سیف‌الدین تسلیم میکنم واو ولایت دیگری بمن خواهد بخشید اما شما میدانید که هرگاه سیف‌الدین مالك دمشق شود یکنفرعیسوی را در حدود شامات باقی نخواهدگذاشت .

بدین ترتیب عیسویان بومی‌شام فریب‌سخنان معین‌الدین راخورده خود را ازاروپائیان جدا ساختند وپادشاه و اعیان بیت‌المقدس نزد لوی

هفتم و کنراد رفته آنان را از سیف الدین بسختی ترسانیدند و خلاصه آنکه صلیبیان تازه وارد بالاخره از اقدام بجنك خودداری نمودند و مسلمانان که پیشرفت تدبیر خود را دریافتند قوت قلبی گرفته از دمشق بیرون آمده اهل صلیب را درچادرهای آنان تیرباران نمودند و اهل صلیب خود را بمیان باغات کشانیده تحصن جستند و عاقبت روز دهم ربیع الاول (٥٤٣) نیروهای مختلف صلیبی بحال تفرقه ازاطراف دمشق روانه گردیدند ومجاهدین آلمانی و اطریشی از همانجا یکسر به میهن خود بر گشتند.

هنگامیکه کنراد پادشاه آلمان بجانب مشرق میآمد پسر حکمران جزیره سیسیل همراه وی بقصد جهاد روانه شد، پادشاه کنراد وقتی به طرابلس شام رسید باحکمران آنجاکه « پل » نام داشت مناقشه کرد و قلعه‌ی مستحکم « عزیمه » راکه درتصرف پل بود جبراً ازدست لشکریان وی خارج ساخته به پسر والی سیسیل تسلیم نمود.

دراین هنگام که خبر تفرقه‌ی اهل صلیب دراطراف دمشق منتشر وبسمع پل والی طرابلس رسید نامبرده که از تجاوزات هم مذهبان خود رنجیده‌خاطر بود نامه‌ئی بعنوان سیف الدین و نورالدین نوشته‌خواهش نمود قلعهٔ عزیمه را از دست پسر حکمران سیسیل بدر آورده خود متصرف شوند . بنابراین نورالدین نیز معین‌الدین انز وزیر دمشق را بکمك طلبید، امیر انز هم بیدریغ با نیروهای دمشق به اردوی سیف الدین و نورالدین پیوسته عازم قلعه مزبور شدند وطی مدتی کوتاه حصار عزیمه را ویران ساخته جمیع مردان و زنان صلیبی راکه مقیم آنجا بودند

باسارت گرفته پسر والی سیسیل وبانوی همسرش را جزء اسرا درآورده بجانب حلب روانه شدند ومعین الدین انز هم با لشگریان خودش آندو برادر را وداع گفته بدمشق برگشت .

سپس در اواخر سال ۵۴۳ اهل صلیب زیرفرمان حکمران انتاکیه اجتماع کرده بجانب حلب تاختند و جاسوسان نورالدین ویرا باجتماع و عزیمت اهل صلیب آگاه نمودند .

نورالدین محمود نیروهای موجود حلب را برداشته باستقبال اهل صلیب شتافت ودر نقطه ئی بنام بغری ما بین طرفین جنگی سخت رویداد که در پایان آن اهل صلیب شکست یافتند و بسیاری از آنـان کشته شدند و جمعی از بزرگان ایشان باسارت درآمدند وغنائم فراوانی بچنگ مسلمانان افتاد. نورالدین محمود مقداری از غنائم واسیران نزد سلطان مسعود سلجوقی وخلیفه بغداد ارمغان فرستاد ، اهمیت فتح مزبور بحدی بود که شعرا مدایح فراوان برای نورالدین ساختند ومقداری از آنها را ابن اثیر در تاریخ خود ثبت کرده است .

سال ۵۴٤ هجری امیرسیف الدین غازی فرزند ارشد اتابك شهید بعد از سه سال وپنج ماه پادشاهی در موصل وفات یافت « ماه جمادی‌ـ الاخر » اتابك سیف الدین غازی مردی معارف پرور و دانش دوست بود و چندین مدرسه از مدارس موصل بفرمان وی بنا شده است .

بعد از وفات نابهنگام امیرسیف الدین که در وسط جوانی از دنیا رخت بر بست وزیرش جمال الدین وسپهسالار لشگرش امیر زین الدین برادر کوچکتر او قطب الدین مودود را جانشین وی قرار دادند .

درآن اثنا حاکم ولایت « سنجار » از حکومت موصل رنجیده نامه‌ئی بنورالدین نوشته تقاضا کرد وی بیاید و سنجار را تحویل بگیرد نورالدین نیز بفوریت خود را به سنجار رسانیده آنجا را نیز تصرف نمود . وقتی این خبر بموصل رسید وزیر وسپهسالار اتابك قطب الدین را برداشته بقصد استرداد سنجار از موصل راهی شدند و چون بحدود سنجار نزدیك رسیدند روزی وزیر جمال‌الدین مجلسی از بزرگان دولت تشکیل داده بعد از مقدماتی چنین گفت : (سیاست ما همواره بر این منوال بود که نورالدین محمود را در چشم سلطان مسعود سلجوقی و درباریانش عظیم و مقتدر جلوه دهیم و پیوسته چنین دعوی نموده ایم که نورالدین محمود در برابر اهل صلیب مانند سدی سدید قرار گرفته غیر از وی احدی نیست که بتواند با این قدرت و کامیابی از حملات پیاپی اهل صلیب مانع شود وخلاصه آنکه ما خودمان را بچشم درباریان سلطان کوچکتر از نورالدین جلوه میدادیم همچنان که نورالدین نیز همواره در مقابل اهل صایب ما را بزرگتر از خود جلوه داده به آنان میگوید هرگاه شما با من رفتار خوشی نداشته باشید من کشورم را به فرمانروای موصل تسلیم میکنم آنوقت خواهید دید که چگونه دمار از روزگار شما خواهند برآورد وطی روزی چند جمیع اهل صلیب را از شام اخراج خواهد نمود اکنون من درحیرتم که چگونه ما بین دو برادر جنك وپیکار بوجود آوریم و چرا باید تدابیر سودمند گذشته را یکباره ضایع گردانیم من فکر میکنم هرگاه ما درجنك بر نورالدین غالب آئیم درآنصورت درباریان حریص سلطان مسعود سلجوقی چشم طمع بحکومت

موصل خواهند دوخت و بزودی دست مارا ازکار کوتاه خواهند ساخت وبرعکس اگرنورالدین برما غالب آید اهل صلیب بدو طمع خواهند برد زیرا دیگراز ما ترسی نخواهند داشت ، بنا بر این بهتر آنست که ترك جنك وجدال گفته آبروی هردو برادر وهر دو دولت را بی جهت نریزیم . »

بیانات خردمندانهٔ جمال الدین در دل اتابك قطب الدین و جمیع بزرگان حاضر درمجلس نشست وهمان روز مابین‌طرفین‌صلح شد بدین ترتیب که نورالدین شهرسنجاررا تسلیم قطب الدین نمود و قطب الدین نیز شهرحمص را که در شام واقع است بعلاوه شهر دیگری به برادرش نورالدین بخشید .

هنگامیکه نورالدین از سنجار عازم حلب میشد تمامی خزاین و سیم و زری را که پدرش اتابك شهید در سنجار ذخیره کرده بود بتصرف خوددرآورده بحلب برد و ببرادرش پیغام داد که برای‌جنك با اهل‌صلیب ما بیش از شما نیازمند سیم و زر هستیم .

بعدازرسیدن‌نورالدین‌به حلب‌باردیگروالی انتاکیه‌باگروه‌بزرگی از اهل صلیب‌بقصد نجات یکی‌ازقلعه‌هائی که بتازگی‌لشکریان نورالدین قصد تسخیر آنراکرده بودند بحدود حلب‌آمد ، نورالدین نیز باستقبال وی شتافت وجنگی سخت روی داد کـه در اثنای آن شهامت و لیاقت نورالدین که هنوز تازه جوان بود برهمگان پدیدارگشت . درآنجنگ امیر رایمونـد حکمران انطاکیه بقتل رسید و فرزنـد صغیرش بنـام « بوهیموند » بجای پدر والی انطاکیه شناخته شد اما چون هنوزکودك

بود مادرش یکی از اشراف تازه وارد اروپا را بنام « کنتان رانوت » به شوهری خود انتخاب نمود تا در عین حال بعنوان پیشکار امور ولایت انطاکیه را اداره نماید.

اما این کنتان رانوت بزودی اثنای یك جنگ کم اهمیت از طرف لشکریان نورالدین اسیر شد و بوهیموند صغیر درمسند حکومت انطاکیه بفرمانروائی باقیماند. درهمین سال موضوع تسخیر قلعه «افامیه» روی داد قلعه‌ی افامیه برشهر-حمات مسلط بود واز هنگامیکه بتصرف اهل صلیب درآمده بود جنگجویان مقیم آنجا دائم ازهرجانب بحدود مسلمانان تاخته بقتل وغارت میپرداختند وچون قلعه استوار بود فتح آنجا نیز برای مسلمانان میسر نمیشد وفی الحقیقه مسلمانانیکه درنزدیکی افامیه اقامت داشتند درنهایت ذلت وخواری گذرانیده مجبور بودند به‌جنگجویان قلعهٔ مزبور باج وخراج و جزیه بپردازند.

اتابك نورالدین بعد از فراهم آوردن وسایل قلعه‌کوبی آنجا را بمحاصره افکند وبحدی درمحاصره سخت گیری نمود که هیچ فرد از ساکنین آنجا قدرت بیرون شدن از قلعه را نداشتند. خبرقلعه افامیه که به اهل صلیب رسید از هر جانب اجتماع نموده بقصد آنجا راهی شدند اما پیش ازوصول اهل‌صلیب نورالدین توانست قلعه‌را تسخیر کند چنانچه از نوحصار آنجا را تعمیر کرده ذخایروخواروبار فراوان در قلعه جا داده گروهی از دلاوران اسلام را بمدافعهٔ آنجا گماشت.

اهل صلیب که وضع را چنان دیدند با نورالدین مصالحه کرده مالکیت ویرا نسبت بولایاتیکه تازه تسخیر کرده بود رسماً شناختند.

در همین سال ٥٤٤ روز پنجم جمادی الاخر خلیفه فاطمی مصر بنام الحافظ لدین الله «عبدالمجید فرزند ابوالقاسم» پس از نوزده سال وهفت ماه خلافت درسن هشتاد سالگی وفات یافت وپسرش اسمعیل ابومنصور بنام الظافر بامرالله برجای وی نشست. درخلافت الظافر والی جزیره سیسیل بنام «رودریك» که قبلا باسیر شدن پسروعروسش در شام اشاره نمودیم و مردی آرزومند جهانگیری و جنگجو بود با نیروهائیکه تشکیل داده بود بولایات تونس والجزیره تاخته درآنخطه فتوحاتی کرد. ولایات مزبور وهمچنین مراکش یعنی درواقع تماهی افریقای شمالی درآن هنگام زیرخلافت فاطمی مصرقرارداشت. فتوحات رودریك والی سیسیل ممکن بود ادامه یابد اما ازبخت بلند خلیفه فاطمی درآنموقع امپراطور روم امانوئل با رودریك بجنگ پرداخت و اشتغال رودریك در جنگ باروم متصرفات مصر را از مزاحمت شاه سیسیل محفوظ داشت.

در اواخرسال ٥٤٤ معین الدین انز وزیر با تدبیر دمشق وفات یافت وامیر مجیرالدین والی دمشق که در زندگانی هیچگونه اختیاری نداشت پس از فوت وی عملا بحکومت پرداخت.

سال ٥٤٥ هجری برای اولین بار دست تقدیر طعم شکست و ناکامی را باتابك نورالدین زنگی چشانید تفصیل اینواقعه چنان بود که نورالدین درسال مزبور سپاهیان خود را بسیج کرده بجانب شمالی حلب در متصرفات امیر ژوسلن که از بزرگترین فرمانروایان شجاع و دلاور اهل صلیب بودحمله برد. همینکه ژوسلن خبرهجوم نیروهای نورالدین

را شنید علاوه بر قوائیکه خودش موجود داشت از دیگر امرای صلیبی نیزمدد خواست وباسپاهی آراسته ومردانی فداکار بمقابلهٔ اهل اسلام شتافت وچندین جنگ در میدانهای مختلف ما بین طرفین رویداد تا در آخرین پیکار مسلمانان که راه ارتباطشان غفلتاً باخاکهای اسلام مقطوع شده بود شکست خوردند وجماعتی مقتول وبسیاری باسارت درآمدند ازجمله اسیران یکی هم اسلحه دارمخصوص نورالدین بود امیر ژوسلن فرمانروائی جوان بودکه دعوی مردانگی داشت نورالدین نیز همچنان فرمانروائی جوان بود و بمردانگی ومروت شناختهشده بود.

امیرژوسلن اسلحه دار نورالدین را نزد سلطان قلیچ ارسلان سلجوقی فرستادکه با وی مناسباتی داشت وازطرفی دخترسلطان همسر نورالدین بود ژوسلن بسلطان پیغام داد ازآنجا که نورالدین بسمت دامادی شما سرافراز شدهاست اینك اسلحه داراوراکه درردیف هزاران نفرازدلاوران دیگراسلام باسارت ما درآمده است بخدمت گسیلمیدارم وامیداست بزودی سرکردگان دیگر وحتی داماد عزیزتان را نیز بعداز اسیرگرفتن از هر آفت و لطمهئی حفظکرده برعایت خاطر شریف آن دوست محترم و از بابت آنکه بانوی گرامی دخترشما همسرنورالدین غمناك نشود بحضورمحترم اعزام داریم.

وقوع این حادثه برخاطرنورالدین سخت گران آمد و در واقع مراتب حمیت وغیرت ویرا لطمه دار ساخت بطوریکه جداً در صدد افتاد ازهرجانب با سپاهیان فراوان بخاکهای ژوسلن بتازد اما چون ممکن بود آنچنان اقدامی نتیجه مطلوب نورالدین را بحصول نیاورد

بنا بر آنکه بزرگان گفته‌اند « بنای جنك برمکر وفریب است » دست بتدبیر وحیله برد چنانچه تنی چند ازدلاوران کرد وترکمان را که در چابکی وتردستی شهرتی داشتند احضار کرده وعده هائی بزرك از عطای اموال نقدی واملاك به آنها داد وانعامی فراوان نیز نقـد بایشان تسلیم کرد وآنانرا متعهد ساخت که یا شخص ژوسلن را غافلگـیر کرده اسیر بگیرند یا او را بقتل رسانند .

دلاوران مزبور انجام این خدمت بزرك را با جان و دل پـذیرفته وارد خاکهای امیرژوسلن شدند وهرچند نفردرجانبی کمین کرده‌مواظب اوضاع واحوال بودند تا روزی شنیدندکـه امیر ژوسلن از اردوی خود بیرون رفته بافوجی ازسواران رکابی‌خود برسریکی ازطوایف ترکمان تاخته‌است. دلاوران بیدرنك همدیگررا خبرداده بصورتی‌متفرق ژوسلن را دنبال کردند وهنگامی‌نزدیك‌اورسیدندکه امیر مزبور ترکمانان‌بینوا را غارت‌کرده اموال آنان را بدست آورده گروهی از زنان و دختران ترکمانرا باسارت گرفته بود واینك روبمرکزخویش بر میگشت .

دلاورانکه دورادور حرکات اورامیپائیدند درنقطه ئی از راه‌که باغستان وآب ودرختی وجود داشت مشاهده نمودندکـه ژوسلن یکی ازدختران زیبای ترکمانرا‌گرفته جبراً بجانب باغ کشیده ازهمراهان‌خود جدا افتاد تاازآن دوشیزه کام دلی‌حاصل کند درحالیکه دوشیزه ترکمان نیزبا فریاد واستغاثه میکوشید خود را ازچنك امیر برهاند درچنانحالی رفقای‌کرد خودرا بدرون باغ رسانیده به ژوسلن‌هجوم بردند وباآنکه امیرمزبور میخواست ازخوددفاع کندچون تعداد دشمن زیادبود فرصت

رزم وپیکار نیافت بطوریکه هجوم کنندگان بفوریت دست ودهان ژوسلن را بسته ویرا بترك اسب خود گرفته از آن نقطه دور شدند و برفقای ترکمان پیوستند .

درعرض راه ژوسلن باهرزبانی بود خواهش کرد دهانش را گشودند آنوقت با زبان دلفریبی که داشت بنای وعد وعیدرا نهاده مبالغ هنگفتی طلای ناب تعهد نمود که تسلیم دلاوران کند و آزادی خود را بدست آورد . رفقای ترکمان ازهنگفتی مبلغی که تعهد کرده بود فریب خوردند بنا براین ژوسلن را درچادر های خود نگاهداشته خبراسارتش را از نورالدین پنهان ساختند .

ژوسلن نیز برای درباریان خود پیغام فرستاده مبالغ تعهد کرده را طلب داشت دراثنای آنکه امیرژوسلن ما بین ترکمانان با آسایش و خوشی میگذرانید و منتظر وصول طلاهای تعهدی خود بود یکی از داوطلبان کرد که داخل آن زمره بود شبی خوابی دید که کسی اورا از این معامله سرزنش میدهد و میگوید اگر ژوسلن را درازای طلا آزاد کنید هرقطعه از آن طلاها چون آتشی سعادت شمارا سوزانیده خاکستر میکند .

دلاورکرد بر اثر آن رؤیا خود را بحلب رسانیده تمامی واقعه را برای نایب نورالدین گزارش داد ونایب مزبور گروهی از سواران دلیر خودرا برسر ترکمانان فرستاد که تا به جبروقهر ژوسلن را از آنان گرفته بشهرحمص خدمت نورالدین بردند .

انتشار خبراسارت ژوسلن درعالم اسلام شادمانی بزرگی بوجود

آورد همانطوریکه ما بین اهل صلیب مصیبتی عظیم تلقی شد زیرا امیر ژوسلن جوانی بود صاحب مکر و حیله و درعهد ووفا هیچگاه پایدار نبود چنانچه مکرر با نورالدین وسایر امرای اسلام پیمان صلح می‌بست و بمجردیکه فرصتی بدست میآورد پیمان را شکسته به ممالك آنان هجوم برده بقتل وغارت میپرداخت . ازاین گذشته درجنك وپیکارچابك دست ودرقتل و کشتار بی پروا ودر دشمنی با مسلمانان پایدار بود .
بعداز اسارت ژوسلن اتابك نورالدین به ممالك اهل صلیب حمله برده طی همین‌سال بیش‌از پانزده‌شهر وقلعه مستحکم‌را با جنك وپیکار بتصرف مسلمانان درآورد. روش وروال کار نورالدین چنان بود که همینکه‌یك‌قلعه‌را تسخیر میکرد از بیم آنکه مجدداً بچنگ اهل صلیب بیافتد زیر نظر مهندسین‌دانشمندی که درخدمت‌داشت باره وبرجهای آنقلعه‌را استحکامی بسزا داده عمق خندق را چند برابرساخته تعداد کافی ازلشکریان برای دفاع آنجا با خوار وبار ومهماتی که برای مدت ده سال محصوریت آنان کفایت مینمود درقلعه میگذاشت وپس از تکمیل اسباب دفاع یك قلعه آنجارا ترك گفته به تسخیر قلعه‌ی دیگر همت‌میگماشت بدینصورت هیچ کدام ازدژ ها وقلاعی که درتصرف نورالدین بود برفرض آنکه ازطرف دشمن بمحاصره میافتاد دیگراحتیاجی بکمك خارجی نداشت و عمل محاصره ی آنقلعه ها برای اهل صلیب مثمر ثمری نمیشد .
سال ۵٤۸ فتوحات نورالدین‌مانندگذشته دوام یافت و هنگامیکه قلعه دلوك راکه به ژوسلن تعلق داشت بمحاصره افکنده بود اهل‌صلیب ازروی حمیت‌اجتماع کرده‌درصددافتادند کشور‌بی‌صاحب مانده‌ی ژوسلن

راکه اسیر مسلمانان گردیده است از چنگال نورالدین برهانند بنا بر این سپاهی بزرك از اهل صلیب گرد آمده برای نجات قلعه دلوك شتابان پیش راندند وچون نورالدین خبرهجوم آنانرا شنید با آنکه عدد سپاهش خیلی کمترازخصم بود بی‌پروا قلعه را ترك گفته روبدشمن تاخت وپس ازجنگی که سه شبانه روز درکار بود وپس ازآنکه طرفین مردانه مقاومت ورزیدند وتا توانستند خون یکدیگررا بخاك ریختند عاقبت نفوس کم عدد مسلمانان برخصم پرعدد غالب آمده اهل صلیب شکست خوردند و مسلمانان به تعقیب خصم پرداخته بسیاری از آنانرا کشته یا اسیر کرفتند سپس نورالدین بجانب قلعه برگشته از سرجد و جهد طی اندك مدتی قعله دلوك را تسخیر وطبق برنامه خود آنجا را از نوترمیم وتعمیر کرده با لشکرولوازم جنك مملوساخته با خیال راحت رو بجانب دیکر روانه گشت .

در همین سال سلطان مسعود سلجوقی فرزند سلطان محمود سلجوقی ماه رجب درشهرهمدان وفات یافت و باوفات این پادشاه میتوان گفت که قدرت وشرافت خاندان سلطنتی سلجوقیان بکلی ساقط گردید زیرا از این تاریخ ببعد هر چند دو سه نفر بعنوان سلطنت بر تخت نشستند لیکن دیکر کسی در ولایات دور دست نسبت بدربار ایران کرنشی ننموده اطاعتی نورزید .

ازجمله همینکه خبروفات سلطان مسعود به خلیفه‌ی بغداد رسید درباریان خلافت که سالیانی دراز از هرگونه اختیار و اقتداری محروم بودند موقع را مغتنم شمرده برای اعادهٔ قدرت خلیفه کمر همت بستند

بطوریکه سابقاً هم اشاره نموده‌ایم در شهر بغداد فرمانفرمائی از جانب سلطان حکومت میکرد که بنا بر حفظ ظاهر او را بعنوان داروغه می‌نامیدند و با این لفظ میخواستند چنان وانمود نمایند که در پایتخت خلافت کسی جز خلیفه حکومت نمیکند و اگر عاملی هم از طرف سلطان سلجوقی ایران در آنجا گماشته شده آن عامل فقط عنوان داروغه دارد نه فرمانفرمائی بغداد اما درحقیقت تمامی امور ولایات از جزئی و کلی در اختیار داروغه بود وشخص خلیفه حتی در کارهای قصر خلافت نیز چندان اختیاری نداشت خلاصه در اینموقع که خبر فوت سلطان مسعود رسید خلیفه المقتفی لامرالله فرمانی صادر کرده داروغه‌ی بغداد را که نامش « مسعود بلال » بود بفسق وفجور و شراب خواری متهم ساخت و داروغه که از وضع اختلال آمیز دربار آگاه بود خود ونزدیکانش از شهر گریختند وبر اثر فرمان خلیفه مردم بغداد بخانه‌های امیران وسرکردگان وعمال سلطان مسعود که در بغداد اقامت داشتند هجوم برده بغارت ویغما پرداختند و اموال کلی و اصلی آنان را شخص خلیفه بتصرف خود در آورد . درهمانروز مأمورین خلافت مقداری شراب در کوچه های بغداد ریختند و گفتند که اینهاست ذخایر عمال دولت سلجوقی که گروهی فاسق وفاجر وشرابخوار بودند .

پایان جلد اول

که در زیرچاپ و اکثر درحال تجدید انتشار است :

۱ ـ دوجلد ایران اقتصادی « تاریخ اقتصاد و تجارت ایران از آغاز عهد هخامنشی تا عصر پهلوی »

۲ ـ وصیت نامه اردشیر بابکان

۳ ـ یادداشتهای سیاسی انوشیروان خسرو اول

٤ ـ ایران شناسی « شامل جغرافیای دقیق و تاریخ تمدن ایران »

٥ ـ تذکره رجال « شامل احوال حکما وفقهای اسلام از ایرانیان »

٦ ـ شرح احوال شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی

۷ ـ شرح احوال خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی

۸ ـ زندگانی سیاسی ابن سینا « که قبلا در اطلاعات هفتگی منتشر و از روی آن بزبانهای آلمانی ، عربی ، انگلیسی ترجمه و طبع گردیده اینك فارسی آن جداگانه زیرچاپ است »

۹ ـ رساله درموسیقی وتاریخ آن

۱۰ ـ رساله در سحر و جادو و تاریخ پیدایش آن

۱۱ ـ تذکره زنان شاعره ودانشمند

۱۲ ـ افسانه های تاریخی ایران « شامل یکصد و ده جزوه »

۱۳ ـ داستان نادرشاه « دوران کودکی وجوانی او » که درنسخ تاریخی نیست

۱٤ ـ داستان بیژن ومنیژه « که بنگاه مجله ماه نو اخیرا منتشر کرده است »

۱٥ ـ جلد دوم جنگهای صلیبی « احوال نورالدین و صلاح‌الدین ایوبی »

۱٦ ـ تاریخ سیاسی واجتماعی افغانستان

۱۷ ـ تاریخ معاصر ایران « از آغازسلطنت صفویه تا پایان سلطنت شاهنشاه فقید که بعنوان ذیل تاریخ حبیب‌السیر منتشرمیشود

۱۸ ـ رساله در طالع شناسی و نجوم

۱۹ ـ ۲۹ حلقه شامل ۲۹ کتاب « داستانهای تاریخ ایران ازعهد هخامنشی تا امروز »

کتابهائی که درکتابفروشی اکنون یافت میشود ازاین مؤلف :

۱ ـ داستان شهربانو که تاریخ هجوم اعراب است به ایران در سه جلد

ـ جلد اول و دوم جنگهای صلیبی .